

صمیم قابل مبین شاه کمال است انسانی است سمیع افشا که در عهد علی مراد خان هر وقت اعوان افصح خان را
 ترغیب بخرج عراق میکردند میگفت بگذارید این کور شخص از میان بر جبرذ بعد از و شاید کار مار و نفعی بگیرد از عوالت عظیمه
 تا درود و جعفر خان با صفهان خیر و در طول کشید و در این مدت با مراد خان حاکم اصفهان از قاعی سلطنت کرده و سخت برآید
 بر این مرد و مجهول طالع چنین بنماید که هیچ وجه اسبابیکه با آن منکات جوید بدانت چون جعفر خان سید او که سوز و آتش
 کرده که مراد خان را با منسوبان علی مراد خان ش برندان انداختند کیبکه جعفر خان پیش از همه از وی توهم بود شیخ
 سر علمه او خان لند که عذبی بودی نوشته از وی استمالت نمود و او را اطمینان داد و چون شیخ بر قول او اعتماد کرده
 روی رفت او را که مراد خان با اسباحت افصح خان بجز و استماع ضرورت علمه او خان بر وعده وفا کرده با جاهد
 با پانصد هزار از مراد خان روی بفرق که است و چون جمعیتش بر سر است با از درستان خود را از امر اینکه از
 برکنشته بود و در راه دیو بود بجزی تمام روانه اصفهان شد زیرا که سید است هفت فیوری و ظفر بر دشمن حاجت
 از نظام لشکر او خواهد بود بعضی برآید که در خفیه باجهتی از ناظم امرای مظلمت مواضع داشت لکن وقت سینه
 از قیام جاهد با خود را که در وقت علی مراد خان افصح خان در ستر آباد بود و اندکی پیش از دو ماه طول کشید که در
 اصفهان آمد جعفر خان چون آمدن وی اطلاع یافت جهان بر عتد وی بگریز نهاد که اسباب و امانه و خوانند
 سلطنت همه تاراج ادب باش و از اول تر رفت مقولست که در همین که جعفر خان بنیبه اسباب فرار میکردند نظریه
 از او که در مسس بودند پیروان آمده را بکنند باقر خان چون شرح حوالش نکارس یافت و سبب شورش عام الکاف
 گشته اسوار و غارت کردند و باقر خان را بملاوه محمودی جعفر خان حکم کرده بودند نند تا اموال خود را برود و چون
 اصفهان را افصح خان مستصحبی و سخلص گشت جعفر خان بجانب تبریز ابلعاد کرد و اگر چه در اطاعت سید مراد خان
 میرفت لکن که خدایان و کلمات آن شهر برود با اطاعت و فرمان برداری ترغیب نموده جعفر خان را با اعزاز نام
 دارد شهر کرده در بجا کسایک در این باب پیش از بنگران بدل مید نمود حاجتی برابیم برود بواسطه این خدمت کلانتری
 جمیع فارس به تحویل شد اما جعفر خان بعد از فتح اصفهان تباریب طایفه نخستیناری که در کوسان حوالی خلکت مقام
 واریه بنفیم غریبت رده و چون کار می از پیش بر و لشکران او از افعال بد کرده علامت زوال دولت او است
 ز او را که در سر خود گرفته اند لاجرم بجانب طهران رفته در باره مجمع اوردی لشکر شول گشت چون جعفر این اطلاع
 یافت نوس و بیست و هفت اصفهان بگشت رحیم خان حاکم آن لده جدیدی در ارتکب مختص شده با لاضره گرفتار و مقول
 آید اما سیدان که در غار م اصفهان و جعفر خان کمر باز هم قرار گشت و غالباً جمیع بلاد عراق بصرف افصح خان
 در خلال این حوال اسما جعفر خان برادر زاده کریمخان که بدش هم در عهد کریمخان فوت کرده بود در جانب جعفر خان
 بهمان داشت لایمی طیفان برافراشته خضر خان والی ارلان با جوی کثیر از کردار او کرده با جعفر خان صاف و

شکر و بر شکرست و ادب و محبتش لشکر که محاصره نبرد کشید و به دوشی جان حاکم بر او از همه طبع استعانت جسته مقابل برداخت بعد
 آنکه صحتی کثیر از عساکر جعفر خان عرضه نمود و او آن گسترده بی بل مقصود مراجعت کرد و اما در ایندایم سال آن صراحت ناسبتین
 صراحتن افندی و ایامین را سروری پیدا شد سرین اطفالی خان و بنیان لاری صفی و ساخته در در عیاب آنجا محو طایع
 به نوبه لشکر می کران بجانب اصفهان ناست و افندی که از جانب افصح خان بگراست آن طبعه ایام در آنست شکرست
 و اطفالی کشید که جبر حرکت افصح خان و بر اجبور کرد که اصفهان را با گستر آن ملک است امداران بکر جعفر زنده به ما
 یکی از نولسان که بنام او را کرد گوید که جعفر خان با رعایا بروت و با رعایا و امانت به توابع و مهر با بی سلوکت سبب کرد
 صحتی جبر داشت و بعد از انصاف طایع در این ترضیف اندوخت است که جعفر خان سرگرم ما بکنند و البته آن بی
 در آنست و او را در امور وی برای رویت میرزا حسین ملک است و مشارالیه بر میرزا زندگن و بر عباس است
 نایب السلطنه است و او مردی بود عاقل و منتهی و اختم ترین اهل و در کار خود بود و را اظفار و باقی با امر
 رمونی نهایت داشت و بر فرزند سلیم بن صفی است سلب منافات با حیرت یک ادوی محبوب است
 اقبال صفت افسوسین و بددلی و خیانت و نفس بند و است و از این جهت است حرکتی که سبب بکار امری بود
 خوانیم خود کرده و بهین حرکت بالمالی مخیر بجز این بود نه چنین حال آنکه محمد حسین خان تربیب بدو به جعفر خان حسنی
 در محافل شرقیه گاشان سر عشاء و طیفان گسترده بی اعتمادی انداز کرد حاجی علی خان کندی که از امدان است و جعفر خان
 بود اطفالی بر آن نظایره نامزد گشت حاجی علی اطفالی است سره افروز سبب و جعفر خان با بدست است و در در محفل
 هزار و پانصد نفر سر مار حساسی بود که بعد از آنکه مرد از جعفر است و نایب نورد خود را از اهل است و بر نوبت
 سلوکت شود بدینست سلیم نمودند جعفر خان به قول بن محمد بن خان و نوبه از مرد آسمی امدان آینه است از
 بر نایب حاجی علی اطفالی سر چه اصرار کرد که این عمل هم بر خلافت قانوز بر نوبت است و هم ضرر بر نایب است
 سبب و بصورت سبب تنفر و بجز است می کشید است و در او کار و نوبت است و در آن محفل
 او مردی خجسته خیال دارد که در آنوقت میخواست که در آنجا در آنجا است و در آنجا است
 کرد پس شکر می بر سر او فرستاد و با لاف و جبهه بصر بر حاجی است که لایحه افسانه اطمینان بود و حاجی لایحه در و در
 بعد از آنکه جعفر خان قسم بفران خورد که با دهر می بر نایب بشماره نشت و نوبت زود سر جعفر خان در آن راست است
 قسم بجهنم و فرزند او نارین حاجی مرور با کسب آنکه هم با نایب در قی بود و عهد و عهدی که در آنجا جعفر خان که نایب
 سبب در آنجا صد مراد خان بود که در او اهل محافل و جعفر خان که سبب بعد از آن در آنجا سبب بود و در آنجا
 نایب اموال خود بر وره بدین یکی از علما آن را نوبه داد و در آنجا در آنجا و در آنجا در آنجا در آنجا
 وی ظاهر شد و نایب آن است و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

و بر سکه شیراز معلوم شد که جعفر همان رکنشند لطفعلی خان پسر جعفر خان در وقت فعل برش در کرمان بود و در همانی که
 باین کار اقدام کرده بودند نام شاهی بر صید مراد خان گذاشته و بدو تا چند ماهی مهلت سلطنت طول انگیزت چون خبر قتل جعفر
 خان بطرفعلی خان رسید شیراز را ترک کرد و با خودی بود تا نیم گیسو سست صورتشند و لطفعلی خان را علاج شیخ او شیراز
 برد و چندی بعد از ورود او شیخ مشایخ را به زندگی برادر و در کرمان آمدن را کرده مردم در کسب سبزل شیخ نصیر را که ناجدی
 فلان حال که او بفرود و هنوز در قید حیات است و صفت او ذکر در حوادث لطفعلی خان نشود و خود را در ادوار و حقیقه
 لشکر قبلی که تحت لطفعلی خان در بدو حال هراهم آید غالباً جمیع تبعه شیخ نصر بود در شیراز نیز حاجی ابراهیم ظاهری
 ارکنه و ابراهیم ایل و احتیاج را با خود مع کرده دم از مراخواهی لطفعلی خان میرود چون لطفعلی خان از شیراز بر سر کسب آید
 شاه مراد را در صید مراد لشکری کران معالجه می نمود کشتن لاکرین غایتت خان که با حاجی ابراهیم موافقت
 لشکر باز ابران بود داشت که مراد را در کرمانه لطفعلی خان آید و بشند و لطفعلی خان بدون توقف کاتب شیراز را
 و ابالی اتقان کرده او را در شهر ساکنند صید مراد را که کتبخن جیبست علی عم باستانی بدست افتاده بعمل رسید
 و چون حاجی علی فانی خان که سرخشا هستند بود ما چند صورت دیگر حاجی ابراهیم شایبان داده بود لطفعلی خان نیز عهد و میثاق
 حاجی ابراهیم به ایشان استوار داشته بر یکت را مورد عهد و میثاق است و محفل اعتبار و اعتماد ساخت حاجی ابراهیم
 پسر حاجی با شتم نام یکی از که خدا یان خبر سرزناسد که در او امر و نحوه کمرس در هر دو شیخ جیبست ابراهیم امیرا کت از کار
 افتاد و همان بار و معاشی کم از وی اند نام حاجی ابراهیم نور رسد اسرام مذکور است یعنی که مادر تالیس
 دست سابق با شتم اور و معاش و کتبا میباشند که در او نیز عهد و میثاقی خانواد و کاشف از شخص حاجی ابراهیم
 حال خبر تالیس حاجی ابراهیم ندره است چنانچه بعد از آنکه در آن پسر حاجی ابراهیم بخار در مورد راه با شهادت عورت و پسر
 حاجی را نظر نمود با بچه بعد از حاجی با شتم پسرین حاجی ابراهیم به برادر او اطلاع کرد که خدای بگری بجلالت شهادت بر مضمون
 کتبه در زوی طسیت مردانه و نامیست سرزناسد که است از سبب تمایس بوق فناء او طلب و شوق
 در این حاله شد و در عهد کرمان غضب به رو اشتیاق از راه که تالیس حیدری اند که اگر بعد تر برین سبب
 بودی بعضی نمود و خدمات شایسته که در دراز جعفر خان است و در آنجا در راه سبب استخوانی طلبانی
 شیراز را بدین قسمت تصرف وی روان بود چنانکه به کور شد تا مرز به سمت شیراز می کشد ظاهری خشم فارس
 یافت و بر جید و با شاهی که در استر و او حق لطفعلی خان نمود لطفعلی خان از این است و با حمله او را عاقبت بخار نمود
 و بدین سبب نام وی بلند شد آفتاب چون لطفعلی خان بر تختن جلوس کرد صورت همیشه بر خط از او این بد کالی طی کرده
 بود ولی چون در ایام بد همیشه با فعال یکی امور دولتی شغال داشت بخاری و افراد و حجت دیکت و بد سر را خوش
 بود و هم با اتفاق دوست و دشمن از جمیع انالی مملکت متجاضی آید الوصف تمیاز داشت چنانچه حسن طلعت و جمال

تمام کرد و بعد از مراجعت از کرمان از جمله اعمال اراضی ظاهر بود که آن احترام و اخلاصی که سابق حاجی ابراهیم داشتند
و قلی علی مشایخ این ایام نیز واقعه اتفاق افتاد که خیلی عیب ضعف و ثوق حاجی ابراهیم بالنسبه لطفعلیان شده و آن این است
که چنانچه حاجی مشایخ است جمعی از مردمی که کمان میرفت در قتل جعفر خان اتفاق داشته اند لطفعلیان شفاعت حاجی ابراهیم
از جرم اینسان گذر شده بود و از بجزله میرزا احمدی نام شخصی بود که در ایام جعفر خان منصب لشکر نویسی داشت و وقتی معلوم
شد که مبلغی از مال او بران زمان خود داشت است حکم پادشاه که شش بریده و پرده احترامش بریده از محل معزول
سجده نمود مشعلش را خستند و روزی که سر جعفر خان بریده از دیوار ارگت بر پرده آغشته مردم فضیحهها بر سر آتش زدند و از
آنچه بود فرود آوردند میرزا احمدی بنام و در گوش از قطع نمود آن خود میرزا احمدی همیشه از فعل انکار داشتی و حاجی ابراهیم
چون او را بگناه میدانست و نزد لطفعلیان شفاعت کرده لطفعلیان گفت اگر بهم این بهمت خصیعه داشته باشی
ما بر نایب خاطر حاجی ابراهیم از وی که ستم چند ماه بعد از این لطفعلیان برای او باید خلعت داده و از بجزله میرزا
احمد فرار از برادر دیگران شایسته است بجزله لطفعلیان رسیده و طلب و فرستاد او را بر این عمل توجیح و سرزنش
کرد که گفت چه به شایسته نیست که فاطمان چه بکنید می که حال بر عذر فراده که جدا گشتن می این عمل شایع با وی
نزد دیوانه مشعلش سببی لطفعلیان خان را بر این توجیح عرق حقیقت محسوس شده از زرد فادر باز داشت و طلب میرزا احمدی
فرستاده شود که در این نیز احمدی حاضر شد لطفعلیان خان از او پرسید که اگر کسی پادشاه و ولی نیست خود بد کند سزا می چند شخص
چیزی نگفتند چنانچه بر سر برده شده در بعضی از این گفتن با من تومی حکم کرد تا او را در آتش انداختند خبر حاجی ابراهیم
فرستادند تا او را مشعل بد کرد کار از او نگرفتند بود حاجی ابراهیم این کیفیت را بمذکرات وراق بود و عمل کرد و کند یاد کرد که شخص
مربوط از برادرش است و قی بد گشتن بجزله میرزا احمدی این قضیه اتفاق افتاد و بجزله لطفعلیان قطع شد بجزله
از روی زود پادشاه و وزیر بر بر هم طاق که سر شایسته لطفعلیان خان جرات بر افاقا و ملاکت حاجی ابراهیم میکرد زیرا که بطلاده در
که در راجه ای شایسته است حکم ملاده و از این ملاکت با وی از در مصافحت و موالفات بود و در بعضی مواج
سازد و در شمس حکم بار ایامی بود و دیون آید و در حرکات لطفعلیان خان خبر بود که نظر فرصت است و حاجی ابراهیم را
بجزله خود آوردیم جبر گشت ایامی نامه به پادشاه خشن بنا که مرستی می خبرم شد و ضایع بود برین و من بیان بود که لطفعلیان
با غیر مصفاقت و در بیان نمی کرد و وقت سفر کرد با بر تنبیه داد و بود دیگر نامه علومش رفتیم کرد بر خود و از خان در
ایام هم بر ایامی به فغان صیقل مندر بر سر است از بجزله میرزا احمدی که گفته شده است که حاجی ابراهیم در مصوبه
مصر ایامی خلاصه که مندر در این ایام در مصوبه مندر در شمس حکم بود و فراموشی حاجی ابراهیم میرزا احمد
میرزا احمد که نور سینه بدست که در این نیست تا به سر کاسب سا و از بجزله حاجی ابراهیم را اگر هم قبل از این سگی و منفع
شد و بعین نزد که بعد از این لطفعلیان ایام خبری نیست ایام جرم کرد که خیالی که چنین نباید تنی در خاطر داشت انجام

سپه بیان بهادر کی از ندان بگفت و شهر حصار داد و حاجی ابراهیم چون حالش برنگشت لشکران لطفعلیخان اعلان کرد که هر کس شبانه و خیال مردار در شیر بستاند دست دارد بدار لطفعلیخان دست کشیده علی الغور سخنانی خود را در آن افکار ببالای انسان عرضه طاقت بود و اموال ایشان در معرض خسار و دار خواهد آمد چون عساکر لطفعلیخان که همه در تیزر علاقه داشتند بخیابان شیر بستاندند سردی پدید زد و او از روی اضطراب با چهار پنج نفر باوشهر کسختی برخلاف تا نول شیخ ابو شهر چون از دستستان حاجی ابراهیم بود با خویش از در معاوات یافت لند از بند ریخت شایف حاکم اینجا مقدم آورد اگر چه دستمده بعد امکان در اعانت می گویند و این همه معدودی با وی فرایم آمدند بهرم شیخ شیر از در حرکت آمد ابتدا در قریه سگستان با شیخ ابو شهر مصاف داد چون طغائی فرزندین دست داد سواره که مصحوب رضاقلیخان بود او را با کرده لطفعلیخان پیوستند و پیاده پوشتری چون چنین دیدند بی آنکه دست بستیز برانند پای کبری ز برداشتند و جنگ دیگر با رضاقلیخان برادر حاجی علیقلیخان کاندونی بود و حاجی علیقلیخان بعد از چند می که لطفعلیخان جرم آورد بجنیده از روی اضطراب خود را در سخت حمایت آقا محمد خان کشیده بجانب رفت و برادرش رضاقلیخان حکومت کاندون داشت در وقتی که لطفعلیخان از شیراز بجانب بوشهر میسر کسخت رضاقلیخان بزور قدرت از اسباب و چند سرب او را بتاریخ برد و بدین سبب چون لطفعلیخان مراجعت کرد با وی مصاف داده او را گرفتار و از دیده ما بنیاسانستین عمل غیر مکی بجهت او داشت زیرا که خاندهانی تو بر با خود خصم ابدی ساخت و دیگر از میلی که مردم بسبب جوانی در شادت و مصائب وی داشتند گاست با بجهت بعد از فوتات قدم جرات میں نهاده بصفت شیراز ایلغار کرد و این نه خوب داشت نه تکیه می توانست شهر را محاصره کند تا بر این خیال کرد که اطراف شهر گرفته راه وصول از وقت را برای بند و در وقت رفتن جمعیتی شایان با وی فرایم شدند تا جلالت و مساعی می باشد ابراهیم بر نیامداری و واقع که مذکور میشود طبیعت این مرد که انجمنی در کار و ناز و دیر خود بود معلوم نمود بعد از آنکه در سال گذشته لشکر لطفعلیخان در حوالی صفهان از سردی پائیدند در هم و بر هم شیراز مراجعت کردند در آنوقت در حوز شیراز بقدر دوازده هزار عساکر ایلخانیست بود و اخطایند نیز که از صفهان مراجعت کردیم مزیدند افواج پیاده که از حاجی ابراهیم از دکان دار ما و کسبه فرایم آورده بود و جنس افواج ایلخانیست نمیشد بدلاکن حاج مشاریه فقط امید یافت که داشت ازین طبقه بود بسبب اینکه ایلخانی که قوام خود را در دولت زندیه پیدا کنند محال بود که به سبب حاجی تن در بندند زیرا که مقصود او این بود که سلطنت از زندیه بقا جاریه منتقل شود و چون یقین کرد که با وی موافقت نخواهد کرد عزم کرد که علیه برقی ایستاد که فزاد بشهر از بیرون کند تا بهر لایحه این کار را با جینا ط تمام تمام کرد و چنانکه از طرف مخالف کسی بوی سرود حکم کرد تا که جهانیکه از پشت سرای وی بدر دوازده شهر راه داشت ازین سبب بعد از آن جنرال افواج ایلخانی فرستاد که در وقت مخصوصی حاضر شدند تا انعام حاجی ابراهیم در سواد چون در وقت موجود حاجی

شدند و یسار از او شده و داخل سرای کرده بر اوق ایشان از کشته دادند و در بیرون فرساده اند و دانه شهر حاج مکررند
و جمیع ریهین قسم بدون اینکه آفتاشی بخون بر روی شود از تن بر روی کرده و بعد ایشان گفتند که در زیات و اطراف
شهر مکن بازند ایشان را چون اسباب سازعت در معادن نبودند باطاعت کردند بعضی از ایشان طغیانیان طعن
شد و بعضی در جابایک بجهتشان قتل شده بود و کونت در زنده بود مع القصد حاجی ابراهیم چون شیراز رفت صورت
با قاضی خان و او مصطفی عثمانی نامی با جرجی قوی بدو می فرستاد اما طغیانیان بی انقوج ناحیه بعد از محاربتی صاحب
ایشان را کشتند تا محمد بن ابراهیم بر این بنوده لشکری غلی قدر الکفایه بسزادی جان محمد خان و ضابطان مابصوب کربلا
رفتند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند
طبرضا سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند
از عسکرین سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند
خوردند و میان یافتند بدو جهت یکی وضع زمین خوب بود و یکی یکم بعد از جهت خود را از زمین پوشیده بدو در اینده طهر
و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند و سوار شدند
کیاست و عداقتی که لازمه امارت و سردار است بهره کامل داشت دید که خصم تا اوج اردوی می ستول است لهذا
در وقت غیبت دانسته با فوجی از سواران که پس از آنکه کی فراجم آورده بود در ایشان ناحیه ترمززل و منترم ساختند لشکری
تسعه تیر چون سپهرت دیدند بر جرات فرود برداشتن تا خنده بر بینی کامل شکستی فاحش بر ایشان فساد و از جمله اسیران
دست فساد و ضابطان فاجار بود حاجی ابراهیم از استماع این قصه شوخ و مستعز گشته با قاضی خان نوشت و الحاح کرد
که خود بدفع این ناپایه بنصرت کند فاجار خان بالشکری کران بجانب شیراز در حرکت آمد بعضی که سید جل سیرالکرین
احراق است اگر چه جمعی فاجار خان نسبت طغیانیان نسبت صدر یکت بود اما فاجار خان از فرار که معلوم نبود
با عیناط حرکت میکرد و از همین معلوم میشود که از بهادریهای خود اندیشه تمام داشت و درست دانسته بود و چهارده
توال فرار و دو بست و شش بگری با این رسید و از این تا شیراز مساول شخصت معلوم تا مصطفی و یک سال
مسافرت و ابراهیم خان نامی با جمعی سواران راه پایین این لبر بر کاشت طغیانیان با سعد در می جسد که عدو سوار
بهزاد میر رسید خود بر لشکر کردی سیرالکرین بودند زوه اوقاطی این لشکر را بر زمین نمودند بر ابراهیم خان جمعی گریه
سرابان و بر ارضه سمشیر حسنت و بعد از آن زمین شد کار تا خائب نموده تا مظار و این را دو اندیشه
سب و سرای که از جانب مرتضیان در سار و میان فیا و بر عی نام دادند و سواران طغیانیان را حاضر
انگنه وجود همه دست هم داد و چون خوشی در او و دریدا که ناپایه نام لشکر را گند شده اند و طغیانیان را هر چه
سرایده فاجار خان کشت و در این اثنا میرزا فتح الله در لانی یکی از امرای طغیانیان پوینده و با داکت که از فاجار

بشیر بدقت علی الخورسرونی نواره سرداری ولی محمد خان خور و جمعی سپاه بجهت اوجیم خان برادر حاجی ابراهیم مختاب لطفعلی خان
نامور گردیدند نفری که برود لطفعلی خان جسد بود و قطع امید از وی کرده بر آنکه هشدند و لطفعلی خان بخراسان رفت
حاکمات خراسان بعد از فوت نادر شاه تفرج یافته بود و در هر کوشه آن امیر قیامت خود سری میزد یکی ازین امرا
مندیه خان خانم طبرستان بر اسناد او چون لطفعلی خان شنید که آقا محمد خان استیقامت شیراز اخراج گردید و باره جوای
تخیر ابوالایسته زینالدین سر برود امیر طبرستان در ابدیست تن از مردان بدو گردید لطفعلی خان با این عمل و چند نفر از باران
یکدیگر زدند و فتنه آتش برافروختند که کاتب پدید عطف خندان بود علی نقی خان فوجی بر سر راه وی فرستاد و لطفعلی خان بر بلخ
مانده رسید و در آن فوج افغان اقبال داشتند با تناب بر سر قریه آنه فو که در میدان سامان فادریان اقصی
یکدیگر زدند و حریم انصر مشاوری در دوستان جویش احوال مردم از آنجا که اورا سوز و زخمی در دوستان بودند چون
خبر و حالات اورا یافتند به اتفاق سفار و همراهم او احوال از فتنه در آنجا که علی نقی و ابوالایسته تن و در اب جود و حاکم
گردانیدند بجز در آن شهر می شهوید است و اگر به حال از آنکه کی قیام افتاد است اما سوره برجا و منبره فارس محبوب است
ابوالای آن از ده ناپاروه نزار برسد تا چون خبر برود لطفعلی خان و زنده تا قریه آنه سیده بود و لشکری گردان
سرداری محمد حسین خان کازخانی و مامور گشت و حاجی ابراهیم بنفوجی ایلیکجهان محبوب برادر کوکاست خود محمد حسین
خان مایه و قلیکمان را در بگرد فرست و لطفعلی خان چون تائب سفار دست در خوسیه برادر آن صورت موقوف
گردید بظریه رو نیز که قلعه مستحکمه داشت رفت بعد از چند روز که زده بود و تنی داخل نمود اما لا امر از روی محمد
در میدان میدان است و او چون در ولایت ناپاروه بود مغلوب گشت با بر بگانه امیر طبرستان بر دو حاکم طبرستان که باره نادر
ارور و جود حاکم است در آنجا آمد پسید که این دوستی که چه سبب است لطفعلی خان بخراسان شد شاید که موجب حرا
خود شود لهذا بر نصیحت کرد که بقصد بار رفته از تپور شاه با دستا و همان است جویید لطفعلی خان بر بلخ رفتی لریه
بد نصوب صرف عثمان خرمنیست نمود اما سوره حد نزل حلی کرده بود که سر لایسته تپور سار و در آنجا به نایب طبرستان
که چون خبر فوت تپور شاه لطفعلی خان رسید شریک شد که چه دید که در آن زمان که در آنجا بود و در آنجا خبران امرای نام
که ضلع شرف گزاشند و همو آن فتنه اندامی حضور و بر کرده سفلی سید پدیده که اگر مرا حیف آمد بعد از آن ورده و کار
و حد تکذاری و تنی که سارین بر نایب شایسته و چون معدودی سپاه رود و در دست عیانت ارا معرم ششم
کردن جود بر گشت و با ایلخان با کجائی کرمان رسید بعد از ورود به نصوب همه آنه حال خود را که مردی بیاد و در طلب
از جمیع مخصوصان می برانید نماید داشت فرزند او اما ایتمه لشکر یک است سده تپور و چون در آنجا رسید
خان سرگرم کرد و راه بدو و ایتمه دیگر را عاصب دیگر شهر داشت و در آنجا سده تپور و در آنجا
با ناپاروه و شهر اندر رفتند و صفایه بر سر خفطین قلعه نامند که بر او ایلیکجهان طبرستان را میزدند و در آنجا

شده باندک پناه جسته و از نایب زودی از دست دادند محمد حسین خان فرزند و عبد الرحیم خان برادر حاجی ابراهیم فرزند بسیار
از مردم ایشان بعضی سیدند و جمیع اسباب و امانه ایشان بچنگت عظیم افتاد لطفعلیخان دیگر باره نام پادشاهی گرفته سکه خطبه
شاه خود نمود و غیره صفا گوید خوش و خشنید ولی دولت سخن بود چون خبر منخوج شدن کرمان سموع آقا محمد خان آقا داد نام
مشکله ای است و در این تقسیم عزیمت نمود لطفعلیخان فرزندی لشکر خضم بهرین بخود راه نداده چنانسی مخالفت گشت چون
در بدین حال در بعضی کردار باسی دو طائفه طهر قرین حال اما لطفعلیخان شد و لیر کشته باسی مصابرت نشد و در
مراسم مصارداری لوازم طلادت در صطمان ظاهر ساخته لکن بعد از آن که چهار ماه ایام محاصره طول کشید و بن و جوان
بر حال طلیکسان آه یافت و اختلاف آراء در لشکر پدید آمدن و خوجی از بسا دکان که بجز است بعضی از بروج نامور بود در چهار بصر
و دشمن در پیش از آنکه لطفعلیخان ازین خیانت اطلاع یابد قدر دو سه هزار از سپاهیان آقا محمد خان داخل شد لطفعلیخان بجز
شیدن این قضیه بی محابا بر سر ایشان تلخه و بعد از آنکه کرداری سخت عظیم را از طلع بر انداختن آن خرفی بود که در دست
داد و بجهت ایشان فراموشی که در حضرت او اعتمادی تمام و بجز است ارگت ششغال داشت در جزد چشم سازش کرده و در کفر
ارگت که بنیان شهر اتصال داشت در وازه رگشوده آقا محمد خان ده روانه هزار تن از لشکرمان خود درون در تاه خود
با نجا پای سپاه متعدد ادایشان گشت لطفعلیخان چون صورت واقعه معلوم شد خواست که بلکه مانند اول خود بر طرف
قلب آرد و با عری شیخ رزم دشمن آردی نهاد و کار آردی فوق العاده نمود ولی با گشت خضم بر نیامده بعد از آنکه ابطال
پادشاهی منقول به مغلوب شدند لابد شده روی از معرکه نیافت آقا محمد خان فرماندها سپاه بر دور کرمان بزه زود و بر
هر دو ازه قوی قوی ز مردان قوی بداشت که بدیواسط ابوابانی طرف بجایست لطفعلیخان مسدود سازد لطفعلیخان خود
از هر جانب بسته کند بلا یاقه مردان رزم و ناست ساعت در میان شهر با عد از دو خورد که چون شب در آمد از تخمه
پل خود از پنجای شهر رسانیده و تخمه پل کشیدند و با نفع خود از سپاه دشمن که بر دور شهر بودند زده و از میان ایشان
جان بدر برده و بجانب زرا بشیر رفت روز دیگر که آقا محمد خان از فرار لطفعلیخان استحضار یافت بغضبش بای کشیده خرمن یوز
رندگی ابالی کرمان گشت قریب هشت هزار از مردان و اطفال مردم را سپاهیان خود مانند غلام و گیسر بخشید و جمیع مردان
سکله وی با گشته یا کور کرده منقولست که عدد کسانی که از خیم نایبانشند نه هفت هزار رسید و عدد قتلی نیز ازین تجاوز بود
کسانی که درین بلیه شامل نشدند به سبب رحم کسی که زین خود بود بلکه بدین جهت که دست جلادان را گشت عمل از کار نماند گوید
آقا محمد خان حکم کرد که بوزن مخصوصی یعنی چندین چشم از برای او ببرند و هیچ استعداد دارد بسیاری ازین مردم هنوز زنده اند و
بعضی در اطراف سبوال و گویمکنز اند در بعضی از سبب بطور است که محتسب را که در خدمت لطفعلیخان منصب شای فرین
و در تمام باا مخصوص بر کشته آقا محمد خان آوردند آقا محمد خان در اسباب ساحت عتق نمود جز آنست کردی که بجز آن
پادشاهی از جانب لطفعلیخان پذیران نویسی گشت من در خدمت در مردم و دروغ غایب نماند بهرین روی

دست بیست و هفت من از تو بود و پادشاه بخصب رفته حکم کرده تا دستهایش بریده و چشمهایش را برکند و روزی که سپیدی را
 طلبیدند آنست که کعب نسب گذشته همبیر را از خواب بیدارم بکنسرت در بر علی که با پدر تو کردم غلامت فرمود اکنون بپوی نادر
 برادر خلیفه شاه خود هم کرد و سرگشت بدیدم از راه آست که از جیکند اجابان بدیده عمر و در بخت جاد و قهر مقدس علی
 شاه شاه فی الله بکنم از راه ظاهر همه و سایر با پنج سحر از بجهت وی متبا کرده در بصدق تومان نقد نیربای وی فرستاد
 دست کرد در بجهت بپوی است بگذرد و پادشاه را در موارد دعا فراموش کند مع التجدید چون لطیفعلی خان به نیربای
 حاکم ایسکا اورا پخواستی که در حال بر او ش که همراه وی بگریان رفته بود و باسد لطیفعلی خان کعب برودی خواهر
 رسید تا چون شده که دست و از برادرش خبری مستدین کرد که اگر کرده است بدست آقا محمد خان که شکار است
 آمد سعفت بر او می بود چنان خود بر این مزه و مردمی طلبه کرده عرم کرد که همان خود را بدین سپرد و در از ای آن
 مستدای خود بکنند آن برادر نماید رشتای لطیفعلی خان است که با او اقامت صورت بدید و آگاه کنند برودی خبر باد
 رساید و او را طلب فراد و درین باب نهایت با لغز ضرار نمودند تا لطیفعلی خان همچی با او برگرد از نای
 کشید تا اینکه ماران می چون دید که فری بر صاحب ایشان سرست نیست خود را رسته خود در پیش او بملک میاید
 رت وی گفته سر خود گرفتند تا بحال لطیفعلی خان زن و نسب خود بیدار گشت بنویسند از دورش دور رسیده بود
 که جمعی مردان مسلح بجزم گرفتن وی زد و یک گشتند کار از کار گذشته بود دست بگرفتند بر او مردان کویا اید بر
 خویش که قران نام داشت برآید و هو است تا بر جاید که یکی از جرایان به سبب بیانی کرده بر برین افتاد لطیفعلی
 بستن کرده بر پای حاست و بر ایشان ناخست اما بالاخره رحمی بر سر زخمی دیگر بر او یافته از پای در آمد و این تمام
 اورا و آقا محمد خان برنده تفر کرد و آقا محمد خان علی الفاضل درین مورد با نلسه باین پادشاه اسپر تفتیح طلعت
 انسانی و تحریر آن بوجب نوشت صفحه تا پنج است خوانده در انفرست بگرد و نمود در بجهت اید همین کباب است
 که سپاه لطیفعلی خان بسرگشت کند اورا بطران فرستاد و او در از اجاب با چو دناست سدا آغا هم سران
 صورت مرده است و حکم دادا کسی را که در چنین حالت سر بوجب دست بر کترین و منفذ ترین دشمنان خود بود
 بقتل رساید اگر چه آقا محمد خان نسبت بکنند داده زند به عنوان و بطلیفعلی خان خصوصاً عداوتی شده بد است تا این
 در هر حال بزیست لطیفعلی خان عمرات میگردد گویند وقتی خبر خود در کوبه در زاده است فخطیجان را که در بجهت دولت
 بود و یکسب پندیر سیدانده است گفت خدا کند یکی از ایشان بسد لطیفعلی خان شود بجهت لطیفعلی خان در دست
 بجای انبیا عمر و دولتش اسد ام با دست و او در فنون سپا بگری در دران خویشی بدین بود عنوان گشت که اگر در
 عطش مستقل دورمانی بود که مردم از وی رسوم و عادت طاعت ساطین زمرع سبب نشسته نامش را بیکدیگر و بیکدیگر
 بلند او زده میشت ولی در زمان او و منع نکند نوعی بود که بر تاجانست شخصی در دست اما در سبب صحیح صفات می بر

بر خلاف مصلحت وی بود آشنی بدون خرم و عظمی مغلوب چشم و نمر و بختی در نهایت داشت چنانچه در شاهزاده
 نزار استالک قلوب ابار داشت تا امر در نقایص می فراموش است و لغظ محسنات صفات و اعتدال اندام و سن
 اتی و وقایع بیگنی مانعی از فرود آبی ایران نگر است سلسله زنجیر قریب بجاه سال هدایت ملاد ایران فراروا
 بودند تا بعد از که میان بر کسلسنستان فرامی داشت و همچنین اقل بسبب اختلافی بود که با این امرای ایران قوی
 و دیگر حجت فرط که است و کاروانی دشمن ایشان قاصد نمان بود این پادشاه از ساعی که از نیر از کجاست علی الاصل
 سهرابی این سلسله گویند تا بالا حره در قتل طغیانیان مقصود فائز شد و انجام این امر نتیجه بسبب خرم و مروت
 وی بود نه بزور بانوی او بعد از قتل طغیانیان حجتی بلکه کج طغیانی این باره که کسلسن که بونی کمان برشته با نرسید
 با دنیا گشت که عهده نمان هم طغیانیان که چون امیر حاجی کی طغیانی در خانه او بود و قاصد نمان با او در نهایت احترام نیرین است
 او بعد از نمان اینچنین جمیع طایفه زد که یکبار این امرای کرده بودند که باید با طرف بعینه حکمت عاید

سلسله طغیانیان در ایران در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 سرانجام این سلسله در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 سرانجام این سلسله در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز

بر آنکه شرح در تاریخ طغیانیان است که در این سلسله در ایران در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 حجتی او که شرح در تاریخ طغیانیان است که در این سلسله در ایران در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 ان دوران از آن جهت مزید است که در این سلسله در ایران در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 سلسله طغیانیان در ایران در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 حکومت در این بلاد نیز با سلسله طغیانیان در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 کسی با کسلسن شده اغنا کسلسن که بعد از وی تمام پادشاهی ایران بر او پیش نهادند و آنکه در این اوقات در
 سلسله طغیانیان بود در آن سلسله که میان امرای و سلسله طغیانیان بعد از فوت علی الاصل
 اسوب و مزاج حجت و عدال بود که در سلسله طغیانیان در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز
 بدو مهاجرت از می خانی است حاجی تمام سلسله طغیانیان در این اوقات بخوبی متشنه
 شده و عظم دشمنی با سلسله طغیانیان در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در شهر تبریز

در بیان وضع مملکت ایران

که در آن می بود بر غیر کینه نمی خاندن اعمال بود و بزرگ پایه نداشتند و فضل همه و شکستن چنان بود که در
 نظر ما هیچ نمی بود امرای ایران که وقتی بود و حواشی دولت ضرب المثل بود. این اوقات حنان و عافیت
 برین بود و با آنکه در آن زمان جنگها موعج چو کشت میگردید که نه تنها قوت استوار بلکه جرات و جلال انسان تحمل شکست
 چنانچه از این زمان است نقل شده است فقط قابل نام زد در نزدی جرم نیست. چه که در لشکر تالی میگردید چند نفر می
 ایستادند تا آنجا که سپهر خود سرور را بر یکدیگر میبندیدند تا در جمیع میروند و بنسبت قبایل انجمن برین بود که مانع بودند تا آنکه
 جنگستان چند نفر معلوم شود و شکست بر هر طرف میافتاد و سایه ای صاحب خود را نگارده به دشمن می پیوستند یا با دشمنی خود
 از فرار میگریختند. در میان سوار سببای زمین چنانکه در هر طرف است باسی بر از جمعیت بود از پانزده یا بیست کشته
 و سینه صدها سپهر عدو هم نمی ریاده یافت نمیشد و از این سبب که مگر یکت سردار دلیر با چند نفر از جمعیت که کشته
 گردید یعنی امرای عشار و بلات محمود بود و با شکره عالی خود در او و هر مصلطه باهشت نگارند در لشکر است بدست
 مردم حنان خیزانست ایشان را ندانند که امرای دیگر بودند و از حمل مقدر بر زمین ایشان که در آن بود و اموال خود در دست
 هرگز مسکن میتوان بود که در او و غالی ظاهر بهمانه انگار باحت و مانع دشمنان میبودند. در جنگ بجای آنکه نفعی
 رفت از آنست که در آن زمان بود که در آن سوار سببای زمین چنانکه در هر طرف است باسی بر از جمعیت بود از پانزده یا بیست کشته
 سلفند بود استیضای امرای لشکر که بر این موانع مقاصد می بود اما این پادشاه در بر گویند تا بصله خود با
 آنکه در آن زمان بود که در آن سوار سببای زمین چنانکه در هر طرف است باسی بر از جمعیت بود از پانزده یا بیست کشته
 بر آنست که داشت در آن بود و عوام و پیش در گذشت و جمعی از برتر بر حرکت خلافت که در ایام گرفتاری با آنست
 کرده بود و خود و حاضر نیز بود این بزرگی این سبب شد که نسبت در دو دو مینا و است می اتفاق نرود. در وقت
 و تعلق ایشان در آن وضعی که ایران در آن اوقات داشت بزرگه تقوینی حکمت فایده نداشت که سزای او را
 در آن وقت است و نه استقامت ایران فاما بود و چون در گذشته از حلی مملکت در آن شد بود و تا آنکه در کاشی با
 سخت مملکت نیز اما سبب مدیده دست بهم بود. در آنکه از آنهمه خان خواست چنانکه سوار سببای زمین چنانکه در هر طرف است
 را قبایلی که غالباً بخت توام و دوام مملکت خود همچنان معیار است ایشان بود و در آن زمان سوار سببای زمین چنانکه در هر طرف است
 که بیفایله در پای لوی نه فاصله با این عراق دوازده روزه است که سوار سببای زمین چنانکه در هر طرف است
 شیراز و کرمان اما حال است و چون باقی دیار بر رو از محاصره می بی این که بود به این حرا بیاید. بر آبادی
 مید نشستند شهر کرمان در ایام سابق یکی از معتبر تر و پر جمعیت ترین شهرهای ایران بود و او فایده که تجارت فرستادن در
 بندر عباس کار خانه تجارت داشتند که کرمان مرکز تجارت است و کرمان در بندر و سوار سببای زمین چنانکه در هر طرف است
 بود اگر چه بر کینه که این شهر از حکومت است حاصل حیرت است اما بعضی منابع نصیب ای تجارت در آنجا یافت می شود

در بیان وضع مملکت ایران

ایران قبل است پنجم بر این مملکت که از سیرسی پنجم کسبیر نزدیک است خطه کار و وسیما که حال کردستان معروف است
از سمت مشرق بصحاری عراق و آذربایجان می یونند و در جانب مغرب بدجله بغداد می رسد شمال آن بار باره و
جوب آن محدود و بغداد هستی می شود همیشه از آقام قدیم تا حال حکومتی و کسان داشته است و اگر چه امر اینکه در
کوهستان این مملکت سکنی دارند غالباً تابع علم امیری برکت بوده اند تا کنگه در قرنه های صیده پیش از سار مملکت بر
ازادی و خود سری داشته اند در تاریخ اگر ادنا لفظ شریف آید این نام که خود از اصطلاح است مطورا است که مورخان
را در اصل و نسب اگر ادخل است بعضی عقیده آنت که از نسل کسانی می آیند که از نسل کسبیر است این بد برده که پیش
مربوه به پناه برده و برخی بر آند که این گروه از نسل نجه اند و بسیاری گویند که دیوان ناران ایشان است و از نژاد
ایشان که او پیدا شده اند تاریخ اگر ادخل مملکت معلوم می شود که هم از آقام پیشین امرای کردستان و آقام پادشاهان ایران
و آخنی در عهد معتدترین سلاطین میر کشی و طیبیان انصاف و ایمنانه داشته اند و بعضی دلیل هم است که دیوان عقا
کرد بر اینکه شجاعت این طایفه سبب خلاص مملکت از جانشینان اسکندر شد طبل ملی لشکر و دم در بعضی اطراف
این مملکت بوده اند ولی شاید چندان پیش از زمان جابایکه نین لشکر بوده است در تصرف داشته اند و همچنین باید
ملاحظه شود که قبایل متعدده نامدار که بر ایران تسلط یافته اند کاهی بطور دوام و قوام درین خطه جیاد حکومت نموده اند
و نامور سکنه این صحافت همان نسل مردم قدیم اند و اگر چه دین آبا و اجداد را از دست داده اند عادت و رسوم ایشان
همانست که بود و آنگه ایشان نیز همان بان قدیم برانست که برورد و دور عدم رفی و تربیه قیصر و تبدیل یافته است
بعضی از قبایل اعراب نیز در این مملکت یافت می شود و بسیاری از امرای مملکت اگر ادخل و از نسل و نژاد عرب سدانند تاریخ
تاریخ شریف آید این برکنه لار را نیز از کردستان بشمارد و بنا برین قول که این مملکت تا پنج عجم می رود و هم او گوید که لفظ کرد
معنی بهادر است و رسم که مولدوی سیستان است نسب از قبیل کرد و اردوس رسم کرد و کاف فارسی چنانکه ما این نسب
و اقوام و ایر دست اول است خطا است بلکه رسم کرد و کاف عربی صحیح است یعنی رسم که در سلسله اگر ادخل است در
هر صورت سبب اینکه این مملکت تا بحال تصرف دیگران زنده است واضح است سبب این است که این مملکت که پیش
و با وجوده و خصیب و خوش وضعی که در این مملکت که بهما یافته است و با و اشن زخمی که در مجرای مملکت لازم است بی کند
بیرا که سکنه این مجال همه مردمی می و سلطه مذ و با این خود کمال خلق دارند پس در سنج آن نکالی عظیم است و در کجا در این
آن طایفه مغرب است بطایفه هر که در تحت اداره است حاکم بوده اند در حکومت کثیر اتفاق کرده اند و احبال از
چون اختلاف که اگر ملکی بهتر ازین داشته سبب سنج آن در فیست ایشان میشد یکی از اسباب است ادوی ایشان شده است
تخصیب آید در تاریخ اگر ادخل می شود که وقتی سنجی یکی از امرای کردستان نزد محمد رفت چون سنج را نظر بر مملکت
و یکی محسب می آید از خداوند مسلمانی بود که منافق را از میان این طایفه بردارد و در وقت بار همیشه اختلاف در سبب

بن کرده بوده است با بچه چون جواره باین امر می گردستان جهات شروع بوده است همیشه تهنیت بوده اند که استعدای
 حمایت از دولتی بزرگ کنند و در حمایت در بعضی اوقات با عانت آمد دولت ترک خود را گذاشته باز یاد نمایند
 برین سبب تمام از اطاعت و انقیاد آمد دولت بر روی بعضی از اوقات با وادی خراج و بعضی اوقات بخدمت لشکری از خود
 اعزام کرده اند پس عیب نیست که سلاطین بخدمت در این نقطه با ظهار اطاعت و امانت حقیقی ایشان گفته اند که در تکمیل
 نتیجه نیک پندارنده و خود بخاطر نیندازند و وضع حکومت که عالمان حد باین ممالک و دولت ترک بوده است
 اندک است و در این امری که مناسب آمده است و میتوان گفت که هم از سالف زمان چه بخدمت در این اوقات
 با قضاوتی صلیت دقت خود باین دولت ایران در روم متقابل بوده اند همیشه گردستان در این اوقات خود را
 عنایت می نمودند و سبب اینکه دولت ایران در وقت چنانکه باید می نمودند تا با دایمی حجاجی عبور با با جزای حدیسی نامور که
 ممالک که در سبب و جمله در حوالی بغداد واقع بود خود را با ممالک می زدند و بلاد دیگر در سمت شمال و جنوب
 مشرف بود و خود را در تحت حمایت ایران میدادند و از آنجمله است والی اردلان که از مقتدر ترین امرای گردستان
 شهرت یافته بود و در آن حکومت از زمان است و وضعی میبوده که کوچکی واقع شده و اطراف آن همه گورستان است و عرض
 آن بی دویست و هشتاد و دو فرسنگ است و طول سزنی چهل درجه از جهات شمال و جنوب است و در آن کارخانه اردلان
 در موسم خربس هزار و هشتصد و ده صیوی چند روزی در آنجا بسر برد و در آن اوقات امان الله خان میر خرد و خان
 والی بخارا بود و نخی ضیافتی ملوکانه کرد و از آنجا که در حمایت خاطر و هماننداری بود دقیقه فرود گشت نمود و مع
 ملک والی اردلان که حدود آن عراق و آذربایجان می پیوندد و در سبب دولت و معادل صد و شصت میل
 دارد و فایده این ملک زیاد نیست اما امرای آنجا غالباً حتمت سلطنت و بخت با دیناری میزند و خود را از منسل صلاح الدین
 ایوب میدادند اگر چه این اوقات در دست محقق نگشود شده است اما از تاریخ مملکت معلوم میشود که حکومت این
 ملک زیاده بر چهار صد سال در همین جا بوده است وضع حکومت آنجا اطمینانی است سلاطین ایران کمتر دخل و تصرف
 در امور او اختیار کرده اند و هرگز در صد و این بریاده اند که حکومت از این جا بوده و راه اردلان می گزیرد که
 کرده اند که راعی در میان خانواده میزند و بعضی که اگر برادری گویند بگریز از عارضه جوای بایست در سردار
 ادرا بر آنجهت در تقویت کرده اند تا اینکه بالاخره جهات و جهال بر میان تمسید احداث شده است و بدین واسطه امری
 گردستان بهتر مصلح و در البته بخود مساحت اند خسر و خان در دولت الطبعان والی اردلان بود در همه گرجان و در اطراف
 و سوا حواصی همزد اما بعد از گرجان با عذاب ای معالمتن است نیامد و بعضی حضرت خان بر خاست و چون همیجان بر او
 را در حضرت خان بصحه که بخت در این راه داد و شکستی که حضرت خان در رویکی همان بخت گویند همیشه بخدمت جلالت گرد
 اردلان بود و در تاریخ این خانواده که نگارنده او را از والی گرفت سلطان است که خسر و خان چو خیال معانیت همیجان

استبلا یا بند بر این ملک ز کتار می نمودند چنانکه در مورد تیرجرا بهیای بسیار بدان کردند و در اوایل عهد سلاطین صفوی طایفه
 او را بکشت که بر بچار استولی شده بودند هر ساله تیر با و مهر ایامی خراسان از حوضه نهب و غارت ساخته زراعت و باغچه
 و مردم و کله در مهر میبردند بدین شاه عباس بزرگت و تمشیر با در شاه نظام الدین بن خلیل احمدی و مظالم این سبب راسته گما
 بود اما بعد از فوتش نادر شاه این مملکت پیش ازین عرضة انواع بلا و قرضه در ایامی استبلا آمد زیرا که چون اولاد و اعتقاد پرا
 مملکت صورت گامه و در شهر مشهد از سلطنت بظلمه اضی شدند امرای لشکر هر پنج مرج بلا در غنیمت دانسته مرگت ملکه
 از قلع خراسان انصرف آورد و اختلال وقت بر مساعدت کرده و حکومتی استبلا بر ایامی خود برگشتند چنانکه در تمام بلاد
 است با امرای جوانی با مصلحت وقت صلح و جنگ را گامی بست خلق خراسان مردمی سلخو در جنگ و مختلفه بطباع
 و الا نساید و نسب از عووب و اکر او و اراکت و افاضه دارند که با اختلاف ایمنه و اسباب متفرقه در آن مملکت اه
 یافته اند لکن با وجود طول آن و عموم مخاطره بنور هدایت بالطبع این طوائف مختلفه با یکدیگر کم نشده است و مصلحت
 سلاطین ایران نیز اقتضای آن میگرد که در از با و این اختلاف کوشند تا مملکت در تصرف بداد و از آنکه اتفاق ایشان
 بهر جهت خطرناک بود زیرا که مردم خراسان قوی جنبه و سبب الحلقه اند و سبب اینکه سبب سبب است محاربت عادی بودند
 در شجاعت و جلالت ضرب الشل افواه اند چنانکه نادر شاه خراسان را شمشیر بران میخواند و هفتت هم چنین است شده
 و از حکومت این ملک است چند سال از سلطنت نادر شاه بود بعد از آنکه بیان مملکت نادر می از هم فروریخت همین شهر
 بنصرف اعتقاد وی نادر ابواب سابق صورت رفیم یافت که احمد شاه افغان بجهت رعایت خانواده نادر این
 شهر و بلوکات آنرا بهر معاش شاه رخ مسترد کرد و از آن بعد و برانی و پریشانی مجال مملکت راه یافت بصورت شهر
 بسبب عجز و ضعف شاه رخ و مزاج با این دو پسر بی قابلیت اد نصرت میرزا و نادر میرزا بود که فقط بر سر ملکی که حق پدر
 بود می جنگیدند و هر دوخت یکی بر دیگری غلبه میشد نیکو تر زمینت و بزرگتر هویت شهر مشهد فرامام رضا است که همه
 ساله هزار بار و آرد بر بارستان میبردند و سلاطین نیز با شایمی طلبیه آن مرقه منظر را راسته بودند لکن میران شایخ ریحا
 احترام آن مکان مقدس نموده سر پیچی ایجابی گشادند و بنوبت از وضع شریعت از خراسان و زرنده آلات و دیگر اسباب
 قیمتی برداشته و مصرف مشاهیر و عساکر خود ساختند منقول است که نصرت میرزا شریح طلالا ابرو است که نادر میرزا
 قبله طلالا که بر بالامی گشته غضب کرده بودند و دست من در آن بود بر آورد و مختصرا یک فروش بزرگت و خاندان
 و هر چه قیمتی است بجا کردند مع القصد چون نصرت میرزا بالا ضره گردان گشت پناه بگر بجان برد اما که بجان حاجت
 حرم را در عدم مساعدت وی در بد لند و خراسان مراجعت نموده قلیلی بعد از آن قضیه راه سفر آخرت پیش گرفت و نادر میرزا
 صاحب مشهد گشت لکن بمسحان چنانی میدانان نداد که شب را سحر کند چه شده تاخته آن شهر را از جنگت
 وی اشراج نمود و با حبال از حوضه افتاد خود داشت بعد از آن دوباره توسط تیمور شاه پسر احمد شاه افغان شاه رخ با نادر

فی دران سرزمین حاصل شده است این اقطار نیز زیاد کرد تا اینکه اعتباری باین سر و شهر شاپور که در طرفین بنا شده است
 در شاپور که در این شهر بود بنا بر قول کاتب صاحب در اول وقتی که اعراب بنشاور را فتح کرده و باو غارت کردند
 آن زمان را نیز کشند بعد از آن چند می شمین گاه سلطان محمود غزنوی گشت در آسبکه و الی خراسان بود بعد سلطان
 سلجوقی همورج اخشام آن از دیاد کلی پذیرفت لکن دو دفعه بجای از صدره لشکر آمد و ایران گشت هیچ چیز نماند
 این بلده را بعد از جمهوری و آبادی که بار رسید برساند که از ارضی حاصل کرد و هوای طرب بسیار که خود ملک میوه نیشابور
 پسند و از آن ملک بهتبار کلی دارد که بهای آن از دامنه تا قله همه مزروع است کان فیروزه در این کوهستان است
 باین همه از جمهوری و شکوه روزگار سلف خراسانی باین ملک باقی مانده است زیرا که در جای که زیاد رود است بر آن
 جمیعت داشت امروز بهتبار یک این مقدار میفرسد در محله های آن که امروز بایر افتاده است و آنها و کهر بباد
 رود خانها می جنگ با شعب عیاب بنظر می آید که در آن بر این است که وقتی بهتبار محصول زمین و آبای نیا بیا در رخ برده
 مع الحدیث عیاب یقین داشت بر سر و در کنایه نگارنده او را آن زمان نظر می کرد مسطور است که پس از آن عیاب سلطان
 محمد حسین خان قابلیت امرت داشت و بعد تفصیل سازد باین دو برادر دیگر سپرد از ذکر می آنچه سپرد و دیگر میگوید علی ای
 حال بعد از فوت عباس قلی خان علی قلی خان میرانی وی بر جای پذیرفت لکن برادر دیگرش بنا بر عت بر خاست و سپا
 از دو خورد می مختصر بر علی قلی خان غلبه کرده او را بنا بساخت و سایر افعال و اعمال می نیز از همین قسطنطنیه بود از مقتدر
 زمین برای خراسان بر حسین خان طبری بود که جای که سابقا کاش یافت لطفعلی خان ایاده داده اطاعت نمود بر کتب
 در اطراف جوبلی خراسان واقع است و در برستان آن دشتهای بی آب و گیاه و بیابانهای باریک است نوعی که عادی
 رسیدن لشکری کران بعد و آن متحد است بر حسین خان میران بود و این طایفه در زمانیکه ایران خراج
 خلفای بنی عباس محبوب میشد در بلاد می سکنی داشتند یکی از سلاطین صفویه آن گروه را باین صحافت کوچاند و وضع ملک
 و جلالت و اتعاق جمله بی ثباتی سلطنت ایران دست بهم داده سبب شد که امرای بنی سبیل هم از قرنهای عده در
 امارت و حکومت خود انوار مانده و در ازمنه مختلفه بر بعضی از سایر بلاد خراسان نیز دست یافتند غالباً سلاطین
 ایران اظهار اطاعت و ایفای میکردند و هر وقت که مملکت آرام و بادشاهی اقوامی بود خراجکار بوده اند و اگر
 ضرورتی اقتضا کرده است بلیکتر نیز در نموده اند معتمدترین سلاطین ایران نیز همین اظهار مطاوعت راضی شده بسخن
 اطایفه خود را در معرض محاطه با آورده اند باین میر حسین خان شجاعت و نهامت شهنشاه داشته من جمله طبرستان
 پدر میر حسین خان است که چون احمد شاه لشکری کران تجریش مرستاد بدو ن تا تلک شش صفت هزار مرد بگناه آباد
 که سرته از ارضی طبرستان تا خنده و رافانعه که قریب است مساری لشکر بودند مصافت و ایشانرا انگستی تا حشر داد و چون احمد
 لشکری دیگر پس از پیش مرستاد محافی السابق آن لشکر را برست بود اما در مرتبه ثانی چون گشت بر فاعله از آنجا

بدون رعایت قزم و حیاط بزرگ بسیار از تعاقب آمده نگاه و کیمین گاه آنها و خود با جمیع کسانیکه با وی بودند عرضند
 فلک و دوازده گشته لکن چون افغانان نمیدانستند که علی مردان خان کشته شده است تا راج اسباب مفسدین را در
 یکی از سپاهیان که هنوز زنده می داشتند چون خواستند که سلاح در برابر کشتن جرات یافتند هر چه در دست
 علی مردان خان که کشته در پای آن دیوار افتاده است چون آنچه میسر بود از فاعنه رسید فرار بان را فرام آورده و عساکر
 بی سروا طبعی که بر زنده نمانده میسر محمد خان سپهر بزرگت علی مردان خان جانبی پر گرفت و چون محمد شاه از حد اسباب بیرون
 رفتند قزم بجز خراسان بلکه ناریب فاعنه از بنادش سر برود شدند. بسیاری از نته های دیگر خراسان را سحر
 نمود و این نشانها کشته در عاواره رو داده او را از انجام مقاصد مانع آمد و بعد از منظم نمودن حالتی با علی ایچان سپهری
 مصافقت در راه و در تن با جوری رسید تبیین این مقال آنکه لشکر خنوم از مرز بسته نوده در تعاقب دشمن بود که پس از رسیدن
 در نوبه ری پای کوشید و که سر تن با خاکت در در دند بر او زن میر حسین خان بعد از وی امیر فسیله در عجم قوم کشت
 میر حسین خان بجهن سلوکت و میانه روی انصاف است نقطه بصیانت را منعی خویش یعنی بودی و خیال انظاول بر
 خاکت دیگران نمودی بعد ر صد و پنجاه میل طول لکن در قریب همین قدر باید عرض تا بیشتر از عجم وادی لم برع و پنجاه
 دستت با ر بود شهر طیس اگر چه نوع سخنگامانی داشت لکن عهد و این بود که از هر طرف از سی میل سخاوند بیابان بی آب
 و علف احاطه داشت لشکر میر حسین خان دو هزار سوار بود و شش هزار پیاده ولی در بهاوردی و مورداری امیر جو کسبی بر
 ایشان سبقت بودی حجت کت بسی هزار غاوار بچین ننده است بسیاری از ایشان صاحب کت و در دست و ندها
 صحیح صاحب خیزه بنا کور طیس همه جای ایران بهتر شود دار امیر با تغییر تجارت کوشنده و شتر می کنند مخصوص شتر
 که در آن صحفات بسیار می شود و با بالی انجام می خوردند و هم کز به سینه بند امیر طیس همیشه از هزار شتر بیشتر در گزاید و در
 عجم اینکه به شکار ملک با جوانی آن باشد قریب دو دست سالن بود که اعراب سی شتران در سخت حکومت همین غاوار
 درین بله حکومت داشته صاحب تاریخ آن او فاست خراسان می رسد که در این عرض دستت کرده کسی پانزده از جان
 بیرون کرده است و از چنین روزی برانند شده در اندکام طیس اگر چه سبب تفت بر بلا و دگران چند آن نیست
 تا بجهت دفاع و طرده دشمن بسیار است کی از مضافات معجز طیس آن است که از طیس شمس میل مسامت و آر کی در عا
 حصانت و مسامت دارد شرفان و مضافات آن در سمت جنوب و مشرق حسن الحنده است میر همین خان
 امام کی از عظامی سادات است اعزاب در عهد سلاطین صفویه حکومت آن ملک یافت و در دست کردار شاه بر حسن خدمت از قز
 و اکفاء امتیاز حاصل کرد و در این او فاست غیره وی بر دست ممالک ایالت و ممالک ضریف مسالت بر دوزن با
 سمت سجاری بیستان دارد دیگر جانب مارا صی افخاستمان می بود و متوج سلم که کار ده اوراق از وی نفس سلفست
 بیابان بیستان که نقابن ختمی می شود بیابان لود و بنا و میگوید که شهر شد و هم که حد او در سر سکه که همه عالیشان بودند

که نقل ازین دسی خود بود و بحسن انجام اسحاق خان شهری محترم در مرجع داور و مختار رجال سائر و سنجار گشت همانا شاه داور
 پانصد هزار کعبه است که روی و ابواب آن در همه اوقات بر روی صفا و دور و مفتوح بودی و صاحبش بیج امرای خراسان
 که نگارنده اوراق از آن نقل میکند گوید که همیشه وقت مرگت و بخت نیست که حتی میوز نیز ازین مقام محروم نیستند و چون
 در شریعت ایستان شرکت در عهد او است کجا سخن مما کانه با نشان چون نقد و پسته تا خود در باواری بخزند
 در کناری میجویند بسیار ایستاد و در خراسان سکنی آید و غالب ازین راه بسیار اطراف ایران سفر کرده خود را
 خان سینه با حمان نذر صرف میکند در حمایت خاطر میر و فقیر را با لیس و منظور میدارد و در همین اوقات است که در تازی
 محاورت قبیح او را اخبار و سیر و معرفتس سجالی افراد بنسب معلوم میشود و او هم در این ضمن با تکشاف اخبار و استماع آثار و
 استطلاع براسرار بر این چنین میفراید با بخله حای تعجب نیست که کسی آنکه روز باو هفتاد و او ماهها از صحبت و فایده و
 و از نمانده او بهره و بر بودید در هر طرف نام وی بر یکی نرگستند و همین سبب فرام حکومتی می شود زیرا که در کزن
 سلاطین بسیار و تابع آرای نماند چندینجه اگر پادشاه بخوابد بدون همانه واضح و شایسته در شکر احترام چنین مرد
 کوشد در معرض غلامت کسی که در دیده با ذکر و بر اشبه آید خواهد آمد این اخبار در باب سخاوت خان ابرحیمی
 نقل است که نا او معرفت و در حق او اعتقاد و احترام زیاد دارد و لکن عقاید و بکران نیر که با وی سابقه داشته اند اینها
 احوال مزبوره میکند شهر سز و در اعمال آن که ما من زینت جیدری در حراق افتاده است هم از زمان فوت پادشاه
 در تصرف علی بابا خان غلیج بود و طلحه شعبه او با حاق لغزش را که در رگ زین فیایز دشت فحاق است مائیه سبز و در
 دوازده هزار تومان و بیست و چهار هزار و در علمه سز و در اربعه و سصد هزار و بر ششم بخش سه است علی بابا
 طالع جید را که چو چینی گشته و بجهت اهلان خود بسجکامی داده است لکن اعتباری چندان ندارد و همیشه در معرض مخاطره
 حملات و لغات امرای حوال خوش است و رعیت شمال شبه کجانب کوسنان خراسان که خدا را رضی ترا که است که در
 ممالکت قدیم خوارم سکنی دارد و دو نفر امرای کرد که در ایام نادر و جانشینان وی بگفت و ممالکت از اقران فیایز
 داشتند با ایل عشیره خویش سکونت کرده بودند اما امرای مزبور از قید جناست رسته و پسر انسان بر جای پدران
 بودند یکی امیر کوزه خان زعفرانلو و الی بوستان و دیگر محمد خان حاکم جباران در ناریج این دو امیر جزیری قابل ذکر نیست
 فلاح سکون خود را بقدریک مختار است با دشمن بدون توجه تواند کرد و حکام داوره بودند اما سز و در واقع ایشان
 از یکطرف عرضه نسیب و لغاتی نرگه در سمت دیگر عرضه تا خست فرار او زبک بودند تا که میخواستند دست در
 گزینده ولی با او ممالکت بر نمی آید نماند و هر وقت او زبک حمله میکرد یا کمان تعرض انسان میرفت لابد با یا با عبارته
 اختری حوالی امیر انسان فرستادند تا ممالکت مصون ماند که در صحبت ملکین دو امیر چندان نیست و کج حاصل
 بسیار است جزئی از مائیه ایشان خاصه محمد خان از سب است اسبهای این صفحات همه عربی نراند و شاه انسان

در بیان وضع مملکت ایران

باشند

مری طلبیده بر ما با نهای خراسانی اذانت و زاد و بومی بس در ممالک با حسن اسالی اختیار و گرفتند زیرا که یکی
 منظر مری و عظیم جبهه و قوت و قدرت خراسانی با با هم جمع داشت و نیست برین قسم سبب سجدی سید که مرگش شاهنشاهی
 که حسن غازی افراسیاب که در ساختن مری از حراج را از که بای صلا می مفرز نمودی در جانب شرقی خوشان شهر مردود و قیاس است
 اسکندر را از بنا کرد و او را بنام کوس نام یکی از جانشینان وی از اولاد اماره خود ساخت و او را بنام کاه و بنا و بعد از آن
 یکی از چهار شهر شاه سستین خراسان محبوب گشت سه شهر دیگر طوس و درات و مغان بود است در عهد صفویه که اصحابان
 و از سلطنت گشت فروقه مملکت مفرز شد و چون بر سایر بقعه عرصه تاحست و نادر بود عین حکومت از یکی از مرامی مملکت
 لشکر مقوض میباشند و زمان سلطنت خلاص اول مل و اولوی قاجار به محافظت و محاربت انصوبت مور ساخته و
 ازین مکارم مرامی بیغایه با وجود کاسی اهلایست ز با به حکومت آید بار و استغنه بعد از فوت پادشاه بهر مصلحتان چینی
 از مغان با سینه است از آنکه با بر ای کرد و شهر را در دست نهاد و آن لشکر او را که در آنجا بود و با بالآخره در جنگی که در مغان
 چون بیخ شکست بر مصلحتان قیام و خود پس از او سستندی و او را بهر سبب چینه بخان پسرش که مصداق را بسبب
 علی الحجه منال لاسد و حق می صدا و قی بود و در مری مملکت بهر مرد در مصلحت است زیرا که اصراف شهر تجلی اعال اول
 او را گشت شده بود و اگر چه مرامی خراسان را اعلاست می با کرده و حمایتی که از بنو رستاد و پادشاه قطان است سرکتابت
 او را میگردد ولی با امید می باقی بود بر باران حوادث با امیر سکون و نسات تلقی کرد و آنکه سکه مرد بسبب و هم او و به
 فخطی قیام و با بالآخره او را مجبور کردند تا مری را است به پر از زنگان او را بجا آورد و بعد از چندی بومی دولت خراسان
 متوکل میگردد لکن چینی کشید که امیر سکا را بروی به کجای نه و او سلاست در فرود دیده و محافظه شهر را با کرد پس
 سالهای و از آنکه بر ننداید عزت و مسافرت و توایب گریست و مهاجرت مستأرت نمود با بالآخره باران دست
 دشمنی دولت او را است خزان کرد و مقدم و بر اکر امی استند و بنور بود و در به پادشاه ایران را قلمی نام و با شاه
 است باومی ریاضی اکلاد است علی این همه آثار مصائبه خاطرش محو شده است زیرا که نه تنها اذانت مورد
 خویش محروم ماند بلکه بطل قبیل و عتبه و غانواده او نام بر یاد است و تر خاخواه او را به از فرار او امیر سکا را فصل شاه
 مع العصفه در این اوقات رجال است عثمانی در میان می که به تفسیر است و اعمنا شما که مویس به نزار و مری و حج علی و کشتن
 شده بود و چنان گرفتار بودند که ماعود مالکی که در ایران در اشته میسر و استند او را با جاد شرفه استاس بحکام مصلحتان
 و اگر استند و مصلحت مرامی بلاد مروری سلیمان بود که هم اعدای امانی اعدا به حکومت بعد از است جیاسخه سا با کجای
 با است سلیمان قاور و قنی که کر بجان لشکر سده به نرسد و ابا است در یاد باوی دو سدان بعد از در یون و سیر و در با ما
 ایالت بعد از بعد از مکان جدید که تا حکومت مویس است و مویس است و مویس است و مویس است و مویس است و مویس است
 شود و مویس است و مویس است و مویس است و مویس است و مویس است و مویس است و مویس است و مویس است

نگاه داشت گروهی از قزاقان حاضر بگذرند طلب آن پسر افغان بودند مگر دیال فتح لاهی میگوید بلکه بسیاری از امر خارج
 ناکرستند بعضی هرگز از غارت عیبیده و در بنادوب باسان بیزاحف با این صفت و شستی سلب م بدست
 سال باستانی کردلان آرمها سستان با جزاد آفرند میرش مان شاه و زمره قمن بدان و بیداد معرض حملات لغت
 برادر است بود که هر یک جمعی از آنکه شکامه طلب را با خود منق کرده احداث خانه میکردند بسیاری از مالکیت جنوبی سوزا خست
 سلاطین اعراف برانگشته جمعی که آرا با او اجاد ایسان کیش بود در ماکرود بدین سلام داده بودند حکومت سندان را برده
 را در سندان با دانه داران پس در ضعیف میراث که شده بود بدین اوقات بر دام حکومت در تصرف شد برادر
 چون ضعیف بود سندان صاحب جنوب در یا معنی شود و در همین سمت شمس بود انکت بد را میرید و جیا بچه بین سنگ
 شلی پیدا میکند از سمت مشرق ده دو سینه این مملکت را از مالکیت بنده سستان در تصرف تمام و معرب جمال سجد
 از اول سندان و اوها سندان بر میگردد جداره دوستی عهد شاه سستان بلوچستان دگران خط از اطاعت نامی داشته
 یکی از امر می قبایل بود آن که جمعی لشکرش فریب پانضه نهر و محصول مگنن نیز همین سمت میبود خزره از سلسل سلاطین کباب
 میدند و لغت گمانی بر خویش برده محاکمات او حلال باو جای کوچکی است که مساوی خزانهای سستان قدیم واقع
 و از اول سندان یعنی که با بد ظانفیر و سندان است که در دشت سندان است که سستان کرستی که در سندان سوزد
 بشقده و در مسوی سستان میر کرد میباید که سندان هم در ده ایست خوش آب و هوا که در شمال جنوبی نهد چاه
 سیاطون است بر و از این سندان و هم او که بد که در وحی مقام کرد که این نام دانست و چون شاه بی دوستی که فقه
 نایب بود و سیم تحقیق کرده که در که در ایست سندان که در ده است بقدر تقویر نهر صفهان می شود بنای حاشا همین جای که
 بوده است انصفا بطور گنبد و سندان در دهه بساخته اند سکنه جلال باور این اوقات در بنیاد میرسد بلوچستان و بسیاری
 از امر می گران در این نام در تخت حکومت صفهان بود که در این اوقات در بنیاد میرسد بلوچستان و بسیاری
 بوده اند احمد شاه سندان پسر او را نگردهش سلطنت لاکن حامد تی باس رفت که یکی از سندان و معاهده این که بر شتر راهی
 در حکومت و اخیرا اعانت سندان فتح شود سنانین اعان با صحران و حاشا سندان در سندان در اطلالی سندان سندان
 عوت احمد سا از اطاعت در کلام بر مازد در در ظلمت بار ملا در اسان سوز در تصرف با دشامان کابل مازد و بنگل
 شهر است بود که در آن نادر سوزند در سندان در اکتفا حظه من که باس حاشا سندان در در سندان حاشا سندان
 نامار محمود است و در آن سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان
 حدود و شعور برابر احمد در سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان
 حال در سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان
 که سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان سندان

حاکمی که بلافاصله در شمال خراسان باین درو چون بود بای نیرو و جمع نوزده مملکت خود را محسوب نمود در تصرف حاصل
 عده است که شیب خود را به قول میرساند یکی از حاکمان خراسان را بر سر جوی ایستاد که فانی از نور و از قسما غور خوانست
 و او در حان غیره منقول خان و پادشاه بیوم سلسله سنجلی است منقول است که از زمانی در برابر بنطایفه از ضلع شمالی تا به پارس
 نقل کرده منسل انسان که این مخالفت با زمان ملک بهم رسیده که گمان خواهد بود یعنی بزرگت مانده زیرا که اگر چه بسیار و بسیار
 بودند الا اینکه در انظار ابدان خویش فرو تر نمودند و لهذا بدین نام موسوم شدند و منقول است که این کتاب مکرر ذکر
 انطایفه شده است در صحاح دوم صاحب جمالت بزرگت بوده و ما هنوز بسیاری از ایشان در آن بلاد میکنند دارند
 و هم وقتی سلطنت ایران استند دو و خالوده از امرای تر که که عبادت از آن قومیلو و فراتو نیلو را در سلسله سنجلی
 در آن در شمار آمده اند در این اوقات مرابع و اوقاف ایشان در مواعیل شریفه بجز خود بود اما بقدری نزاع و تعاقب چاکلی
 که فتح لیدی باو می نمودند بر او است و بدست جلاله نظری بر آرم میوانستند که وقت از جنت نادر شاه
 تا استقرار سلطنت قاجار خان عالیا علی الانصاری اطراف ایران باخشد و ممالک را عرضه نماید و آنچه چاکلی
 نه فقط بلاد اطراف بجز خرد از نظام انشان در ریخ بود بلکه برای جبارت نهادند و دست بقلب کشا در یکی
 معتقدین خردان ترکستان میبود که نایبند دیوانه عهده انرا خرد بر سر او بود و در آن مردم را بسیار یکجمله طلب میکرد
 کرده بودند بسته و بسیار چون سببهای ایشان قوی بر باطله سفارشی نشاند معناد بودند نقاب کردن ایشان نماند
 نمی بخشید سبب ترکحالی جوانی قوی و ایم و خوش آید سبب بزرگ بود که با لادن بود و در آن از عیبت چون
 اسب بر بی با نادان طلی جمع شود و گره این دو در مرابع خصمه بر میکنند بر قوت و عظم جنبه بسیار آید نگارنده اوران
 از آنکه بدستی تمام بقتول مطالب کرده معلوم شد که سواره ترکمان که از آمدن با سیل مسافت باین بفرستند روی هم رفتند
 در نصف در رکعت و نماز است و بر اجنب روزی صد و پنجاه سبب میخواند و بسیار شانه ای می که داد سبب روز
 ریاضت میدیدیم که یکونه کار نایب است یکسند چون بخواهند بفرمانند که ای برای جبارت است باین عیبت
 او میکنند که کوشش مرعات تا بجز اگر چه فرامیای این گروه در اصطلاحی که قیامت بسیار آنچه چون اتفاق احما
 نه استند در عهد و اعادی ایران محبوب بختند به طایفه دیگر که نادرای نمر حورین نایب آنچه از اول از بکطرف تا نرسد چون از
 جانب دیگر گرفته در تحت حکومت یکی فانی هم که در لباس هرا و مساکین بول میراست سبب و بحد و بواس و بیست با
 بجم انصام داده میان سلطنتی در حاکمیت لاورا الهه را حد بود تقوی تمام داشتند عین از شیخ انصاری که کرده
 و از ضعیف است فحاش کسی داشتند و ام میر یوسف از بکات لاورا از سلسله جبار بود و بر سر دستند بعد از آن مرد جوان
 انطایفه بزرگت شد و این نام بر جمع اطلاق شد در بعضی بنویسند که از سبب از جبار در تران نظام فانی مانده شکست
 نمود در سها بعد از او بعد از آن غلبه انشان بر ارسا بنهور ساجا حاکمیت که است و امیر اور بکنت بر که بر ارسا

مد که بحسب ولایت بر روی بود بروی عرضه کرد. قول کرد و گفت مردمان این بیت المال برده که اگر خواسته بصحبتش
 برساند من دست عال ظلمه نخواهم آورد و بهم از تخمه علی کجی منتوانست که یکی جان جامه حسن باشد که بایان برود راست کرد و شمشیر
 از کون او بخت و برگرد محاسب بجای برآید و نزد هر یک از سکه آنگاه که سببی از روی در خواستی که اگر نه بدش در حق می
 ظنی فداست از وی بگویند و اگر راضی بود با شمشیر که از کون او بجهت بود جان خود را عرضه میکرد که ما تمام بگیرد و چون سببی
 از حقیقت اصالت نسب و حال و حکمت و علمای مملکت و علمای ملت محبوب میشد چنانچه در فقه و تفسیر کتب عبده
 تألیف کرده بود و بجزکت که دلالت بر صفای فطرت و غایت توأصح نفس وی میکرد و در نظر بزرگش نمود و با حقش
 عفت مردم در حق وی شده و او را یکی از اولیاد استند داد که روی صح شد و با اتفاق از برای بدرخس آمدن کرده
 که یکی که گفت چون امیر انبیا لیل مرا بظلم گرفته عینت من سبب من و عینت عمل نخواهد شد و در مروری سلطنتی گردانند و اما
 مردان و محققین یکی طایفه علی الفور توبیح نموده بعد از جمع تسلیم نمود و بعد از تقدیم این عمل که مردم را از خیال افغانی کرده
 ایام شنبای بدرش در دنیا انجمنه شده بود اما دست مسجد جامع شهر رفته بقول یکی از مؤلفین تا و آورده ماه اعلوت میر
 سیاه دوران ایام کس از جوره راه ندای مگر بعضی از جواهر خود را و بعد از ایام کس عین حکمت را که از بهترین کت دست
 نصیب کرده و چون هم از ادب عقاید و قواعد صوفیه آشنیاء کرد و در پس انحصاری ایام حلدت شهابا خویش از اولیا
 خواهد که بعد در باضای متافه کشف عوالمی چند از حقایق بروی شده و بدین سبب اجماع لذات و یا عموماً و از جاه و منصب
 خصوصاً و ارسته و از آنچه در باره علایق است نیز از جبهه و از رکت به بر یکی بویسته است و چون ابالی بخار از راع و جدال
 اغارب وی که مباحثه بود مملکت بودند بتک آده مضرعت روی در حالت میکرد که مقصدی عمام حکمت شود
 و جوی مروری قضای آن میکرد که بزودی بالحاج و ارام خلقش در مذبح در عایع الناس که بوی عقایدی تمام داشتند بر روز
 در مسجد اجتماع کرده می و هر جا رفتی با وی بود می و او اقل کاری که کرد این بود که گفت هر چه شتر بجا و قمار عا بود که بچند
 مراد میرسد جواب کرده معقول است که احترام مردم در حق وی بقصدی بود که حتی کسانکه این کیفیت سبب انحصار و عزتی آنها
 بود ما دست خود و میکرد بعد از آن یکی از ارادین وی بپرگشته بود و چون با ما کانس از غلبه مطهقان خود بر اسکت بود
 ما مردم در اند فاشر یکت و از روی الناس بود که سرشته امور را در دست کرد لکن در صراحت و اتمالی ایشان بر طایفه
 منزهت گشت تا اسک و افضاق افساد که فریب نزاران را بای متهر ادا آن نصیبه جان را در دست و ساران عبد العار کمان
 و جمیع امر انبهر رفته و او را روی احبار بر سر قبر میرد ایسال برده و در آن مکان بر اسوگه عظیم داد که محاربت خود را بر ملک
 که در شرف عزت است در بیج دارد لند آمد وی اگر او عده کرد که بصحبت و محاربت در باب امور مهور مسافرت مکن تا
 احال معقول است که ناچدی نگذرخان چسبید مملکت او در قصه تصرف مکرر است تا اینکه بار علی نام یکی از ارا که در ایام حکومت
 پدر تر با می شده و منبر سر را منصرف شده در این اوقات بجا است کرده بعضی از اصلاح محاربه عرصه نیست و علمت باحت

این صورت سلب حرکت از عصب و بی حسنه است شب الیای که روی عرضه کرده بوده قول کرده باستکری کران
 بدقت شایسته و نیاز علی از اطراف بخار زاده بعضی از ملائین را بیکدیگر در تصرف می بود از وی تشریح و در این تاریخ
 گشت که یکی جان عالم علی الاطلاق در کتب و روای که اگر چه همیشه نام بیست داشت و علی الظاهر بعد از آنکه در این
 اطلاق می میگردد اما مادامیکه جنات و است بیکس با وی مجال مساوات بودی و در سلب حق بار نام بر شایسته می نماید
 مشفق الکلیه بود و چون لوازمی از نفس ارتطاع با است بکجه اداره احکام عدله و جمع محصولات با در داد می میراند و
 مناسبت حسله از این نیکو وضع بود و چون بر سبب است بر آید آداب و رسوم مجلس اختیار کرد در ایام پید و ایام بدین
 سبب تقید بر آداب بر آنکه سبب انجمن بخل به بیع باشد صورت است عدو و ضد که عدو است در نزد سبب
 حکومت در اوله حتی بعد و در چند میگردد تا خود را بی اثر گشت گریبان و حکومت سبب آن نماید که در است اینها در است
 سبب اسباب پادشاهی فرود آورده و بان همه در حکومت مطلق بود گشت از اداس است و در هر باب با او نامه در حق این آید
 در و ستم و گند و در برابر سبب بی بین کلاه خویش بعد از بیخ حسرتی در بار حکومت که در این حکم از این است و در است
 و محله بد است در جای آن اثر است شده و در بعد از آن مجلس استسی با سعادت حل من از علامی گشت تسلیله و افغان
 مر و برود انجمن و در دعاش قلمانی و نور را در مرتبه است الممال بعد از است معزز نمودی در بی اثر گشت بدو است
 نه در بر و سبب و جمع بن محسوس معقد کسی و به یک از علامی مقلدی نه بولف است یکی جان در دست و استی مرکز است
 بودی در آن محله حاضر استی و نام علی علیه حضور سانی بدی "اون ترس بودی در و بیع و شریف صا وید و سعادت است
 قاضی دادالی کسی المادامی ان بود که اگر حضور بودی در محله عدالت است که سراندر رسد و نومی خند و در خویش
 بعد است در جوان طبعین حضور با همندی یکی جان با سگونی تمام در تمامی مرکز است استی و در جمیع مقلد با تیره خبر در جم
 حساست بودی بسیار تیره کردی و صحبت دادی تا با این خود و سبب امر را کام رسد اگر صحبت و بی مثل شود
 و بار در محله است تا حاضر شده در تقریر است هر دو جنبه ایشان را سوسه در ای خود را بر این مضمون بوده بخانی مجلس
 بسیار ناموا حق شرح شریف قومی در بعد از این فخلین بر یکینه هر چند در محله است بر او تا بر خویش طی بوده کسده
 بعد از افعالی این بد است اگر ضرر است اصلان بود قوی اجرتی است و مخالفت آن مجال و عقرب است بحران موافق حکم
 قوی مری انجمن قلم ساندان قطع به فرمودی و سبب است که آثار نامه دعای می کردی شریف تمام بر مسیح و خبر
 حساستی سبب آن مقرر بود انجمنی اسلام را در شریف با بود و بود اما سال آن احلا است بعضی بر است که است
 تا در کور حالی دروغ است حسنه است ادای مرکز است در حرات سبب این تمام بود و بر مسیح است بحکم جمیع
 در سبب در غایت فراوان در عن کرد و سبب است در انجمنی است از انجمن در سبب در انجمنی است در انجمنی است
 کتب است در زید می استخوانی است در حلق عیش است بکسر است میآورد به نور و در است یک است محسوس است

کسانی بود که بر کس امید به نه مسائل غار اندی میرسد ندانند که موافق آن کتاب جواب می شنیدند بعضی از بعضی
میگردند در سواد شهر بخند آموختن علوم در میان شهرت بر بارگردد و بر کس این تعلیم و تقیم بدان مدارس میرفت کخاف رو
فردی میدارد و چنانچه گویند وقتی طلب و نیت در آن آمده از سی هزار سخاوت بود مذکر که نامش کوفت کرد مگر بر مال التجاره
که از بلاد خارج به انصوسه میرود و بچگونگی نخواست که تجارت چیر بر مخصوص بگوید که زباله خط از اطلاق خالصه شای
میکرشنند از کفار احد جزیه میبودند و انصوسی و سواد در کجین و معتبر مال اند بر صدی سی میگردند بر مسلمین کجا
مقرر بود ختی بر سر بران سببها و جمیع این اسوال با حسن عیالم نخریه میرفت که بجهت مخارج حکومت سخن بود مصارف
عبد القادر بجان و خانواده سلطنته رعاشه از خاک خالصه بود و قاعده قدیم که هر یک از امرای لشکری ملکی یا قطعه زمینی
از خود یا بر هم جایگزین و سواران است و از سواد و معاش حاصل میگردند بر قرار سابق بود و آن یکی جان عساکر و در واجب
سالیانه هر یک را از خود عالی و سواد است و هر که در می هم رفت سالی از خود مان چند و در غایت قناعت زینت و نیت
المال بودی چنانکه بر دستهای بجهت خرج خود و ملکی معلوم خود میداد و یک تنگ مرز طلبان او بود که حال بر بخواند و یک تنگ
موجب خدمتکار و این مقدار و طیفه بود که بجهت هر تن طلب مقرر و دست نیک بجهت مخارج در خود که از خاندان با و سالی
میداد و اگر چه سواد از خود مقدار حفظ سواد بر کسی داشت لکن بجهت خوردن سندی نو بر سر میگردند و یکی جان همیشه
میگفت که این مقدار سواد است و اگر کاهی حرم او شکایت کرد نمی گفتمت بی ای کم راضی بودی که از تو راضی باشد و آن
فرزندش چند روزه که حال او بسیار سواد است متولد شد و در می چنان بجهت مخارج طفل و مادرش مقرر کرد نام باورتن طلب
بیکم است و شتر اند که او در سواد العاد بمان بود و همین سواد برای و پسر دیگر من که بعد تولد میزند مقرر نمود و از این
اعمال در بروی معلوم میشود که بایک خود و نمود میگرد که با سبب بی نیت سالی بنا و بخواست فرزندانش از بچگی
بار بسیار و چنانچه سمرانی ملوکا برای بچگی او در مرتبه کرده بودند و در اطاعتی بی سبب شنیده و بر کس نخواست در هر
نزد و میرفت همیشه چانه خشی در برداشت و در ظاهر مثل که ای میبود و حامد بدنی میگرد مگر وقتی که به بدین عیال در میرفت
و آن وقت هم پوست آموختی با بر شانه که گفته میباشند اخف هر از کجاست و دیگر است که همه دلالت برین دارد که چاک
چمن و دارکت نام و شرت جزو لاکین چنانچه سواد بیا به هم ظاهر است که در بر کس که سواد است و نخواست طنی خصیصه و نخواست
آراء اگر چه چیز بر بجهت عیالی که اولاد بگفت و یکی باین و معتقد است بر امر و اسامی بر آن که در سخن که آهسته کرد در بجهت
سواد از سواد علم و دانش و بجا است و در آن مضامین بر هیچ فایده بی نیت بر آهسته و اعتماد است با طلق همیشه فریب
که بر کس سواد است و بر طایفه که چنانچه بودند و آن میبود به ندر می با ایله آسایش فرزند است خرقه مرقع را در خارج مرصع و عیال
که است و از آنکه واداشی ترجیح میدهد برین میگرد که بایه ندر می با ایله آسایش فرزند است خرقه مرقع را در آنکه میبودند
چون طور که الحقیق را سبب و اگر انبیا و خضع تحمل اور مالی که در ایام است و بارگشت و عیال که در آن تابع بود و همین عیال است

مستحب میباشند که یکی باب ایشان و دیگری بر پایه یکی طالب امور بدو تدارک تحصیل و فایده سعادت را بدین نوع گذارند پس بکنند که
 خون برایشان غیب داخل سردم میاید و نوکله ناشی و اوراد صدها مرتبه نوشته و پدم داو مردی بگویند و بعد مرد بود
 دریشی نیک دانست بعد از آنکه تقدیری از من گردانید و حال من بخان جو باشد و گفت هر چه بود نماید و چون من عذری نگفتم گفت من
 سست آنرا میدم اگر من خود نماند و هم پدید من میاید ولی از یکی جان میبرسد بعد از آن رحاسته بخند و مکر است و مرا اشارت
 کرد تا در جای خوب باشم بعد از آن بگردد رخصت جواب نفس بختی من آوردند و در مدتی غنیمت ناخود آید و سرسالیان گذشته
 بودم که بطلب من آمد و مرا در ایشان برود و چون بر آید چیزی اظهار لطفت کرد و فراموش کرد که با وی غذا صرف کنم عالی بنا با
 استخوانه و اختصار کونا کون بران نهادند بعد از صرف غذا ای آوردند و جامی از طعام صبح بخور ایشان دادند و جامی از خمر
 طلا کو به من رسانیدت بعد از ظهر پنجشنبه بزمی بود که چو در بخت در بران سخن کرد و در جمعی در آن خیمه جایستول
 بودند تا بعد از آن کرده مراجعت کردم بنور و داخل جاد شده بودیم که یکی از خدمتکاران گفت آنجا صوفی بود راست و چون این شخص
 داخل شد ایشان بختی به او دادند غایت عزا کرد چنانچه نمانستند بجز همه نوجو ایشان با وی بود و در وقت صرف کردن چای
 و قهوه ایشان جام را گرفتند و آنجا صوفی میبودند قدرتی که دست که یکی از صاحبان مختصان داخل خیمه شد گفت یکی جان ایشان غیب
 و همان اورا احتضار کرده است علی الفور برواسته بر ایشان خود نشسته بمانند وی بچشم بعد از آنکه خبری مسامتگی کردم
 سجاده می بگفت در یکی رسیدیم که از بس گفته و بار باره بود من محو و مستم که با او طباطبائی با بقا بنیت مرد پیری در سابقه آن بر غلب
 نشن بود در کتابچه بنام شده و کتابچه بر مرد و آن بیستم و او لاس سبزی بسیار چو کین در داشت چون نزدیک شد
 همه سلام کرده دست بپسندیدند و او جواب سلام بر بگفت را داده در راجه من اول نشستن فرمود نسبت بایشان تا
 همراهی اظهار کرد لا گر غالب روی محبتش با آنچه صوفی بود بعد از چند لحظه مطلب سعادت من پیش آمد و من دانستم که پرسید
 شیر پوش یکی جان است کافه خود را ایشان را دم و او در یکی جان و او چون کافه را باز کرده خواند در جیب خود که ایشان
 و بعد از دقیقه گفت البته مفسر خان سید خوبی زبری من فرساده است و گفته است بسیار بعد از آنکه بدقت است
 و رسید با کس بلکه نزدیک است و می بودند حدی بخبری کرد و حسد بد و بعد من گفت چرا آغای تنگ چنانکه من خواندم بودم فر
 کورد افترناد من گفت آن سبب چه سبب دارد و او را میفرستاد یکی جان ششم کرده گفته با هم عیب نیست بر این که تو آورد
 میاید و در آنای محبتت همی کبیر از مرا اندم همه بالینه و خرد و اسلحه منی آراسته یکی جان جواب سلام بهم را صبح هر بابی و کلمه
 و در هر جا که میگردید لا گونا بنیاد چیز نیمه مرد مرا از حرارت آفتاب باز نمانست بر زخمه لحظه از آمدن مرا گذشتند بود که یکی
 به حالت اغما در سینه و او در نایکم نماز مغرب حسین بود که بخند و امروز افکار را بخت مستغرق است و وقت نماز نیمه مردم
 رخواتمند من استبانه نمیدانم اما افضیله به خواهم طلوع صبح از دور حرکت همه را ز غافله کناران گذشته مسافت چه
 میل فرموده و چون یکی با بر پایه دور به هر طریق استند و با مو خلوت نمود اظهار لطافتی تبار کرد و گفت سید اسم که

آفتاب همیشه شراب بخورد من جواب دادم که ندیده ام گفت راست میگوئی چیزی که ندیده بودم خوش خان گوید که من رعایت خاطر
 در دستور دارم تا آنکه در میرزا حسن است و با او گوید که بچه خان نسا بوری بنویسد که اگر بخواد بر طلکش خراب نشود با من از دور دوستی
 بعد از آن پوست خلعت و قدیمی در نقد کتبه من آوردند زهنها هم خوب بود کرد تا بد که هیچ نمی آمد به لاکن یکی جان این است
 رو داشت و منبیل خود را بجای آن گذاشت که خطی بدتر از آن بود که از برای من آورده بودند من نفس شده بچشمه ایشان خستیب
 رفتم و آنچه با من گذاشته بود حکایت کردم ایشان غایب خنده و مرا بدید لایق داده عرض نمود من در شرف حرکت بودم
 که دو سوار استناب تمام میزد کاندی از شمس خان آوردند شهر با یک با وجود حمایت امیر از بکت خدیو نظر مردم او را بغیر
 برده اند ایشان غنیمت باره مرا نزد یکی جان بردند او در چشمه خود بر روی پوست بزرگی نشسته بود حکم کرد تا سر را آورد و بمانا
 سر زد کاندی که پیش چشمش خان نوشته بود کثوره در خاک کردن سزا نوشته دو با. هین میر و درین بنا طبعان او که شخصی گوید که کاندی
 و جمعی دستم بر آورده یکی آن گفت هر اخیال تعجب تمام میگردی وقت خنده رویه کتبه از روی میباید که آورده و خنده
 شکست بلوی هم گذاشته او باقی ساخت و بعد از آن دیگر آمد: می آن کرده چند ختم مختلف از جو است با فندی نوشت
 تا به ارد بماند از آنکه از آب کرده استی بر فروخته است دیگر بگویش در ده بعد از آن سه نقاب چوبی که درونی مانی
 استخوان میکنند آورده و دیگر انمالی کرد و در همین بکینه یکی جان نادر میگردد و خطا بر بود که آتش بر آه نگاه او میسیدند در بحر
 بقدر با در بخت بدی آنکه همه تار شده با چهره کتبی سترده نهد می آن خوشنمید که خدا میداند که نام سال آنچه است
 شده بود بر سره نهاد و یکی خان بر او پهل آب گزارده با بقیه آسپر کاندی آن آب یکی جان در دیگی هم من و ایشان تعجب
 دیگر آنچه خود گرفته مقابل یکی خان نشست و بنا کرد بخوردن من چون غذا خورد بودم فقط دست دراز کرد و نزه آنرا بشبیم
 بسیار جموع بود و گوشت آن قریب بغض لاکن جمعی از امر که درین شام سپیدند خورده تا با طبا لذت تمام خوردند بعد
 از آن غذا خسته اندر آنکه حاصل کرده بچینان آن مرجمت بود و بچه گذاشته بود به شمس خان حکایت کردم شمس خان بخورد
 شد لاکن بعد از چندی گفت با وجود وی مای بگویند آن مستند و در هر از مردم او درین سال او را بکشد برود بودستی
 این امر بر ما ... در میان دو مجمع داده بود ... آب ... او که رسا ... او بر لاده بسیار انگشتر است بود که در حقیقت
 سلفتی است مطلق در لباس جریکین لاکس مردم حریبه ... حرمین هر جمعی از آن مرجمت ... حرمین که در آنجا
 عمر مطلق نظری بود چنانچه بخواه است فارادیر که به سال بعد از ... همه راست و او سر و بر روی کس جید تر در چنانکه
 بد داشت یا داشته علی الاطلاق بنجارت است مفضل است که شریک آن تعجبند بر او به لاکن در زمانه و تا آخر سال
 بسیار که بود و شمس خان میسر همراه است اگر چه جسمی او است سخت کرد و اولی روی بچه وقت حکومتی مقرون بر داشت و است
 داستانی که با مردم و شامی بر مومین شرف نفس هوش بدو بود که در دست امر خصوصاً در میان برود آن برین
 است بود که آنقدر و آنقدر آن کانا علی العبد من الله ... انفسه حاق قبا بل خسته او را

در سخت لوامی سگی جان اجبار رساله امیر که از حالات و قوایست او در طرابلس اشارت یافته بود چنان صورت داشت که
 ایران شده بود که باستانی بعضی جمع خوش بودند که قطع نواح داخلی شده و پادشاهی معتد بر بنیه که تواند با دشمن خارجی
 مکافه کند زیرا که اگر چه در سخت سلطنت بعضی از سلاطین با امر مثل اینکه در اوایل عهد سلاطین ایران کمال محمودت و آباد
 یافته سکند و قاطنین آن نهایت رفاه و آرامی داشته اند اما سوز جزایی و قتل و غارتگری که بر او در عصر و در بطایفه مرتب
 شده بود از خاطر با محو نموده بود و گسایند بعضی داشته که صدقات این سبب قوی خانه برادر از اینه قدیمه خواهد شد. بنده
 که بعد از مجوز موج بنیان کن آن نیستی را که بران گذر شده بود تقوی خواهد بخشید بانه والسلام

باب بیستم
در وقایع ایام و چگونگی احوال قاجار خان قاجار و مختصری در باب
عقبات و قایمی که در اوایل جلوس مختصی شاه روی داد

تا پنج ایل قاجار قبل ازین صورت تحریر یافت در ایامیکه انبطایفه در ارتسبیه سگی داشته اتفاق چنین افتاد که بعضی دست
 بالادست رودخانه در حقی در طرف پاشن دست مرغ و چراگاه نمودند چون در ترکی بالا را یو فارسی و پامین استاد گویند
 بدین سبب که طایفه را یو فارسی پاشن گفته که حال خیر نف بخاری این معروفست و طایفه دیگر را اسافه پاشن پاشنی است
 و این اول قیامت است که در میان ایشان پیدا شد و بعد از آن بر که ام ازین دو طایفه نیز مشعب شعب عبده شدند و
 هر یک نامی جدا گانه بر خود گرفته مثل اینکه یکت قبیل اسم سردار خود را اختیار کردند و قبیل دیگر اسم مکانی را که در آن مرغ
 داشته گرفته چنانچه قاجار شده و آنرا این اسم را از قریه که نزدیک است ابرو است و در نهاد و اسما سگی است که گفته اند این اسما
 صفت قضای صحت سگی طایفه را به طور مختصر مملکت متصرف ساخته چنانچه طایفه زیاد و غلوم از عهد شاه عباس بر رکن بر خیزد
 مقام گرفته اند و در احوال سرداران ایشان در خاکت بار و سینه قتل رسیده هم از آن عهد جمعی کثیر در استرا با و در عمل اقامت نگه دارند
 در سرد و طایفه بود بدیسی هم از یو فارسی پاشن هم از اسافه پاشن و همیشه برای یو فارسی پاشن امارت قوم داشته اند تا اینکه قحطی
 که از امرای اسافه پاشن بود به سبب لاری طلاسب ثانی مضموب شد و بسبب این قضیه و دعوی امارت قوم کرد و
 قوم از روی اگر اه کردن با امارت وی نهادند و چون قحطی خان حکیم باور شاه مقول شد دشمنان وی شاکتند و خوا
 که پس ویران سپید طغی سازند قحطی خان با دو بر و بود محمد حسین خان میر که چکش هم در جوانی و در احوال جهان گفت بزرگش محمد
 حسن خان بعد از قتل در مجبور شده با دیافات ترا که در سواحل شرفیه دیدای خزر سگی دارند که کجاست جمعی از قبیل
 درین جهارت با وی موافقت کردند از آن جمله علی و بروی خان پدر و روز خان بیستک قاسمی پاشی قحطی شاه است که گاه

که با دشمنان خویش زد و خورد میگردوناید که سببه معاصرت مادر شاه و احتساب وی بود ایشان زبردتی بر او
بود حال شاه برادرزاده نادری چون بر پشت برآمد به برادران استیلا یافت دو پسر خود محمد حسن خان که چند می گرفت
سند بود و طلبه دانسته و محمد خان پسر زکریا که در آن وقت پنج شش ساله بود و خواهر ساحت و بدین سبب ما دام حیات
او را افغان خان گفتند چه آقا مخصوص لطف خواهر است که خواهر سزایان را با آن خطاب میکنند بر می محمدان بود که بزرگ
مدین قبیل امیدافزار و صاحب دیوبند نما که در دست خاندان بزرگی ای قطع آفات تامل کردن چنان قطع نفس سلسله گشت
انابه سلسله ای نگین و ننگین او آنگاه گشت او صبح باقیه اسباب سهتصال بود و محاسبات و ایصال شده باقیست
بچه از آن میر سپید ندین آمد بزرگ وجود آلتی که آفتاب جنس بر آنست کرد و محاکمات شرفیه در کسایک و اسله جاه و سبب
یا ذاع تست اسباب کلی فراهم دارد به بحث از احوال و طایفه و بانیه بخران در شنوات شده صورت تقصیرت و بیخبر
جستیه و عقیده میگردد و چون افغان خان را از بکو که لذت می برد و ما به محاسن این سبب با که در بدینست و در ضمن نظر من
تحصیل اسباب بزرگی سرانجام مقاصد باستانی گشته جمیع عمر و طالبه من مطلب مصروف داشت و بیخ تا بعد از بی
مست و چون دست یافت جهان هسته گرفت که کویا الطبع به بیخ پیر متاثری شده و واضح بود که صدقات او را غیر نا
جایاید و در جزئیات شکر کرده بود اقامت چون عادلشاید بیخه اجل که بان که گشت افغان خان در بیانی زبانه ما پدر پیوست
تر در جمع نظر با بسته زمانه با وی نه ایست و سیم بود در جدانشل بهر بهت که بخان افغان اولی که بخان در او اخراج وی در
حوال رفت و عروت سلوک میگردد و با بزرگ در تبر از بقیه بود تمام اوقات در مصروف مطالعه کتب و ملاحظه حوال
مردود شده و در بجهت حلاله و سلطنت چنان با ساحت و قبل از آنکه بخان در بیانی در بیانی حاضر شده چنان داده اش مستعد انا
شده بود که کز بزم بود علی حوال صورت می دفاع مسترد که بخان نشسته او را بزرگ دیدم خواه می و اگر چه عدالت غریبی
با لایحه محبه خا و بزرگ به داشت لاکر و در صورت حیات نگردی حاجی ابراهیم که سالها در دست افغان خان داشت
خداست زود افغان خان که بزرگ امان که چون در قوه شد که علی نظر تمام که شنیدگان بهر در ضرب گشته کاف
و او در بزم بود که بخان حوالی نشسته و در حین با او که بزرگ در دستم نشاند از میگردد و لکن مانا که فرزند خود من سپید
بیجا بزرگ غفلت موقت در آنست بر حد لیست غنی میگردد و این بحال است بنان کا - این در در که بخان بنشیند کرد که کاف
علاوه بر محبت مردی و توفی تمام دانسته چنانچه در بدنه نشسته است و مقصد کرد و حکم کرده و سر کبابی شتر خود بر روز و با طرز
شده نگاه کند و هر سبب از طویل او که خواهد سوار شود و از اینها هر که نشسته بخندی تعداد وی کرد که بنویسند بجهت اطعمای مستعد
حسین خان که در مادر مدین و زکریا بود و بفرست میر و در روز و در این که شمع کرد و افغان خان بن سبب ممنون وی سینه
چون باو شاید گشته بزرگ به و از نامگان او داشت میگردد و کذاست میر و در بزم با سبب محنت بر بود بلکه در لحوای
آخانی خود در دست است از در مصروف سبب چنان در سینه زکریا در بدین سبب که در بدین سبب که بخان بخیر علی خا و ربود که

که بصورت خراب می شد مع الحدیث صحیح خلاصی آقا محمد خان شیراز در وقت کربخانی مرگوم گشت چون از شیراز بیرون رفت به شمال نام بجانب مازندران شناخت منتقل است که روزی بم باصفهان رسید که مسافتی غریب و ولایت چنجا و یک سال است و چون باز مازندران رسیدم از استقلال و درین اوقات می شناسان عمرش که شده بود و اگر چه اندامی ضعیف داشت اما بسبب کفایت و رفه او مدامت بر خط است محمل هر که ستان و همچنین توانستی می میوان گفت که بر پشت اسب نسبت زندگی کند زیرا که مروستی که از گاه بای دیگر می یافت گفتن گاه می کرد و جنگا بر خشی نام و شعفی فراوان داشت گویند که دلش مانند پیش سخت شده ولی در عرض هجده سال که در پی تاج تخت گایوی داشت خورش عثمان کس نمی ترسید بود و با او بیست برت و با دشمنان بر ارات زبانی حتی امرای بخاری باش اگر در خون پدر و آقا پیش است داشته و خود او در اتمام طوق پیشین عمار که نام مردی و کلامی که از روی باز گرفت سپرده بود در وقتی که قدرت بر انجام داشت عفو کرد و از ایشان که در میان تدبیر و اندامی که از قدیم انایام و امرای قهر و با تمام سیده سلطنت باین سلسله منتقل شد و آقا محمد خان این اتفاق را غنیمت دانسته و باقی عهد است از آن خاطر بود و بسبب دلون و اعتماد که به عثمان بخش نمود و نهایتی دی که مسمومت گسایند و ایام فواسب و در درین اوقات از روی بیشتر محمل عماره اعتماد گشتند با محمل چون از شیراز ترحیمت بادی فقط مفرودن بود و در صفهان توقف کرد و کیش در روزی که نهران سپرده و حاکم ایالتی لازم شد مملکت از مملو ان است و چون از نظر آن بجانب مازندران رفت در عرض آن زمان مازندران بیشتر از سپردن از آن صرف شد و چون داخل مازندران شد جمعی از قبیل قاجار به پیوسته بجای است دی سر نهادند ولی بعضی از برادرش از در مخالفت برخاستند و یکی از برادرش رضی علیخان خود پادشاه احمد اندامی بود و پادشاه آقا محمد خان پنج برادر بود که از طرف دور جدا بودند رضی علیخان در رضا علیخان و مصطفی علیخان و جعفر علیخان و محمد علی علیخان حسین علیخان که با او از مادر نیکو بود و در ایام که از کفایت که گفته بود میافکند ترانکه رفته بدست ایشان و نیز پیدا نمودی و سپردند به پسرش که شخصی شاه است باری اینجاست پنج نفر دیگر باقی است از چاک در میان برادران قاجار بود و باقی بود اما تا این وقت ملائجه مسموم است که اگر چه بد است مفرودن عمرین حال قاجار که از او نام و رضا علیخان برادرش ایوبی خیا منت کرده در با فرزند نخته بودی آنست او را امید که در به بخیر بردی گذشت و نیز به دانست که او را کشته یا با بنیاد کند ولی در میان گسایند که در بیرون و در صحنی از در میان آقا محمد خان که با او در بر او و دیگرش جعفر علیخان و مصطفی علیخان که در آن طرف دی داشته که کشتن سپرده بود و در آنی و او در ضایع جوان عمر شده به شهر لرغینت و در بجای مردی علیخان بر به سینه که کشته گاموزی که در دو سه بنیاد بر او بن پس فرود گشت اما چون به مجروح شدند خبر فوت علیخان بر فرزند توانست لشکر و فراموش آورده و اهل عراق گشت و در آن راه نیز مردم بودی و سینه زد می و با رفته که کشتن جعفر خان بر آن مملکت است و شایسته است که در آنجا به سر رسیدی و در میان آن که در میان آن جوانان از بر او و با صفتان در کشته شده و اجماع شده که در مملکت بر آن توان نهاد و چون بسبب آنست بعضی از

لشکران مجبور بر اجابت گشت باز میدان ز رفت بله در طهران تو محب گریه محبیر فخر دارکت و سایر حکامات بجا برداخت
 و چنین بنامه که خیال است که در نزد بخت اینک قریب باز میدان در مراتع ایل قاجار بود ای تخت سارده در این اوقات جمعی از
 امرای معتبر از دیار بجان و کردستان و عراق باو پیوسته و بعضی نیز با این اطاعت بود و بعضی نیز در مرز و حدود در مرز نیریز آمدند
 و بهت خویش اغماز کرده فتنه ستیسه بودند که شاید ترس قاجار بود و مدینه فرسی بخت در ایشان بدست دهد قاجار خان خیال
 عراقی اینطوره را داشت الاکن دید تا بد بیکار گذرد و پیشتر نباید بخت من جمله علیخان افسار بود که در دیار بجان چندی بر دور
 خود فریم آورد و در میان نمود که بواسطی سلطنت دارد و قاجار خان بعضی نیکو او را در متن سپیدار دکانندی در سارده با نوشت
 و او را دعوت طاقات نمود باغی که طاقات نموده نموده نمایند در مختصای ایلت به عیبت بکدی که قبلیه نند از امیران
 بر در اند علیخان اگر چه مردی کاروان و شیخ ولی از غنچه بی قاجار خان از پیشیده و شمشیری را برودستی بر خج داد و از است
 مطلبه وی سر باز زد و گشت طاقات مادی او در چمن سلطانیه شمشیر خواهر شد آقا محمد خان علی الظاهر سخنان حرکت در حرکت
 آمد الاکن چون در لشکر که فی شده قاجار خان یکی از برادرانش را با دو مور بار دوی غنچه فرزند برادرش چون نزد علیخان رسید
 در وقتی که تبع صاحب منصبان لشکر حضور داشتند گشت آقا محمد خان گفته است که از شما سرگرم که سبب نیکو بر اماند و در اول
 حاجت گشت خوان بهر کجا بر میرسد ایوا سلطه شده آن خود را شاد کام کند چه ضرر دارد و اگر ایل فساد بر اراضی خود مستعمل
 باشد ایشان چکوست خود مستغنی در رودستی فخر کید او بگوید باشد و با اتفاق جای برانه از اعدای هر چند شود این بیجا م اثری جز
 در خاطر علیخان نماند در ثلث در ثلثه تمامی دی کرده اجواب مراد طاقات و مکالمات تفویح گشت و بالاخره قاجار خان علیه
 کرده علیخان را تشریح شد با ایل آقا محمد خان را خدمت کند مشروط بر اینکه آقا محمد خان نیر باوی انجمن امرای مملکت یارده چشم
 سادگان کند شکر در نکاد او و کند کردید آقا محمد خان نوعی بر ارام و اعزندی بیان کند که کلی طرح و دست وی شد چون
 جواب خواست هر که بی چشم جنبه طلبست نبی بدست سبکی از امرای محترم دست و آخر شب که سر شایسته ترازب که بود
 آدمی از آقا محمد خان رسیده از آنجا بخوار بر چو زامیر طلبه است که سبب بجهت استرس و سناورستی دور کار است و چو
 علی الخوار طاعت کرد و نیز در آنجا خبری در امور چو بجز بپسورد است سرور هر ای بی شمس است و بود که در گذر شد
 چندان که در بدین روز که بپسورد است سرور هر ای بی شمس است سرور هر ای بی شمس است سرور هر ای بی شمس است سرور هر ای بی شمس است
 ای صورت بجهت با بپسورد است سرور هر ای بی شمس است سرور هر ای بی شمس است سرور هر ای بی شمس است سرور هر ای بی شمس است
 در وقت مسکن خوار در آنجا خبری در امور چو بجز بپسورد است سرور هر ای بی شمس است سرور هر ای بی شمس است سرور هر ای بی شمس است
 فعل عمارت استخوان داشته و اگر درین خمر و تبسول هر که خوار ایلت بجان اجابت دادست از بهر ای بپسورد است سرور هر ای بی شمس است
 و گفت که قاجار خان در این روزها بجهت بسپاری اند دارد و میگرداند به عیبت عمل میزد از این است و چو است
 ای چنین آمد گشت که دشمن که بخت و از این است سرور هر ای بی شمس است سرور هر ای بی شمس است سرور هر ای بی شمس است سرور هر ای بی شمس است

شود مطلقا و بعد از آنکه در میان قبول دارند که در جمیع مذات کونین که مرکز بی سبب حکومت کردی و چون لازم و هستی
 او را نمودی مقصودش ای ایران بود هرگز آنجا نرسید که معصوم در غنّه تواند شد با بیصاالتش با هم پیشه چنانچه در وقت
 از بعضی کسیکه در عهد وی بود مذکر شد لاکن چون در آنوقت که بصلحت قبضای اینگونه کار با مسکوک نشسته تقاضا
 شد بدکشد وضع طبقتش مخصوص در باب لطف علی خان ظاهر شود که بعد از آنکه در جمیع امارت متوابع میرزا کشت یا با نیا کرد
 مابین نیز نگذاشته استخوان که در میان را از تبریز آورده بطهران برود با استخوان نادر شاه که بعد از آن از مشهد در آستانه
 سزای سلطنت و غیره که تا بحال در هر روز استخوان بلای و شمار ایامال کرده باشم جمیع اعمالش القای رعیت بر اس میکرد اما که
 چه با امرای سرکش و متفرد سخت که بود با سپاهیان خود و قاطبه مطلق برافت و عفو است مبرزست مردم شناسی وی بنام است
 بود در همه وقت از وی ظاهر میشد که بر طبایع مردم و در وجودند اطلاع کلی داشت از آنکه مسیحی افکار در قی دور
 کز آن بود حاجی ابراهیم وزیر عظام خدمت وی بود یکی از غلامان شاہی در عرض اینست حاجی جلی بطور بی ادبی حرکت کرد
 حاجی از بیم حکم گردان او را دایب کرد و کسیکه با وی بود در هر چه جو، ستم نافع شود گفتند این عمل صورت مخربی بود
 سواد شد قبول کرد و گفت اگر آقا محمد خان مثل منی بجهت چنین شخصی موافق کند هر چه زود در عزاب شوم میراست چون بارود
 رسید و حضور است آقا محمد خان با او را دید گفت حاجی بگریز که گریز ای را از دست کردی خوب کردی من ممنون شدم تو کسی هستی
 که این جز امر او با ابقا عهد به بار دو خود این مرد را بنور است خصاص دادن المال است میکند که قدر مردم شناس بوده است
 حج میری من از وزارت حاجی ابراهیم که خفقت سبب است این را چه بود و تقویت سلطنت وی کرد و آقا محمد خان در جای
 بود حاجی ابراهیم کمال اعتبار و قدر داشت با عجب شمه بعد از برادران آقا محمد خان که مدعی تاج و تخت بود در ایران که گفته
 بر او در کوشش مصطفی قلیخان از بجان یکدیگر حیات او را در کور کرد و خط جعفر قلیخان بانی ننده بود که هم از بدست مردم از
 با احوالی او میرو و در تقویت کاری مساعی جمیع بد دل داشتند و در بسیاری از اوقات مابین آقا محمد خان و سایر اطراف
 عیله او با صفا آورد جعفر قلیخان بر روی بود ایر و تخاص و جلا طلبی کرد که نسبت برادر بر کرد و آقا محمد خان همیشه در
 مقام شاکست و انقیاد میرسیست تا آنکه قبول نمود که برادر از ذمه تا احان که آقا محمد خان از اعلی و من الماشدا و لیمه خود
 ساخته بود تا آن پنج سدیکت را در دوشی حکومت صفهان را بر او رساند تا کرد و لاکن بر توانی حاجت تخرین کشته بعد از
 بحکومت یکی از ائمه اطلاع دارد این منصوب گشت و او چون چنین است که سبب این عمل شکی است که بود در عهد است ابراهیم
 رجب و خانه گشت و بدین سبب چون آقا محمد خان او را برادر با طبع سید بهادر پرمسکت شد از آن با او آقا محمد خان
 اندیشا گشت شد چون جعفر طغیان خود رسید و سپاهیان قاجار از ابراهیم مطلق نام بود نوعی که گویا او را بر سبب سید ندیم کرد که
 اگر با برادر می حرکتی خلاصه که سواد امور شتم شده اند از ابراهیم طغیان از ارضی کرد که بسیار از این قدر فرزندش آرام
 کند و حکومت صفهان را بر او آورد و باره بر سر ختمه اعظم سابق از روی و عهد کند و گفت آنچه من جز ابراهیم است

که همین طور که باصفهان میرود سرا بر بند تا بر من تعیین شود که در دم گذردم را فرمودش کرده است مختصر اینکه حضرت علیخان
 بعد از آنکه با امان مطلق سلامت خود را تعیین کرده و داده عهد کردند که کیشب تمیزه بطلبان نخواهد ماند و روز دیگر بجانب حکومت
 خود خواهد رفت. امضی شد و چون اظهار رسید با اجماع بشارتی تمام اورا ملاقات کرده و سبب آزادی گفتند و روز دیگر بعد
 از آنکه امام محمد خان دستور العمل با یکدیگر باید بدید و او گفت گویا هنوز عمارتیکه تازه ساخته ام نه بدینا با باخانرا امر ایسر و عمارت را
 نماشائین و پیش من ببا حضرت علیخان رفت که عمارت را به امید بنویز یاد کرد ماین نگذاشته بود که چینه نهر که بجهت همین کار و در اینجا
 مقطر بود بند بر روی حفر برده بود گذشته بعضی نوشته اند که با باخان را که در آنوقت چهارده ساله بود از راه او خود شخص ساخته
 و با او گفته بود که چون بجان من میرسد بد حالی را بهار کرده عقب با اینست در بر صورت چون بعضی از نو آقا محمد جان
 برود غایت جمع و فرج اظهار کرده با باخانرا خواست او همیشه فخطی شاه را این نام خود را چون حاضر شد غسل برادره با او بود
 و بعد از آنکه دشام بسیار بوی داد و گفت بهترین برادران و شاخ زمین مردمان را بجهت تو کشتم که او زنده و بیچاره برگر بسکتند
 تا ج بر سر تو قرار گیر و بدست باعث خرابی ایران میشد سبب این ملاحظات حقوق دست او را بعضی ممتل بود
 خود را در نزد او خلق شمرده و گناه کارها را محتمل ادراک که این بجهان زور میدی بوده است و چون بر جمع گفته شد
 از آنکه باید یکدیگر را بخشنی که مردم چنین دانستند که مقصود با دستا از اینگونه احتمال را از غفلت است و از آنکه
 که در جوانی استیزان و سکنی دارد زمین گرسند پدر آقا محمد خان با این طایفه موالات و صداقت میرسیت و همیشه در سدا
 و مبارزه با ایشان پناه میدید و اینطایفه بر مردم و بر اکر امی سده شده از زور که نام او در رعایای او مدتی باحت و از ایشان
 بود لاکن حسین خان برادر با محمد خان ادرونی که از اینکجان که سبب گشته و بهرین او احقرتس پیدا و در مطلق اول ادربان
 سکه بسته را با او فروخته و نه بنا برین آقا محمد خان تمام کرده را بضمیمه قیمت داده و سکه بدان مصحفات گت را ایسا از او
 بلج نموده بسیاری زندان و اطفا ساز بعضی اسیری و بعضی بکیرا بغور ضمانت گرفته همراه او در مودع آقا محمد خان گوید
 جمعی ازندان در خانان هم نگذرد و ناموشن بر عینه خدایت بود و خود را ملاکت کرده در راه ملاک درستان در رفتی که آقا
 محمد خان فارس که مارا تسخیر کرد بطشسته بزبان او بر بعضی گشته در میان صد مرتبه بر تیرجه بافت بر عمر و او از ملک
 هم در شای در ای در بر در خمر کجده و و نسیه بدین روز در نزد آقا محمد خان در مودع آقا محمد خان طرف طاعت رعیت
 دانسته خود را از شاه و عتبار از بجا بایت دانسته و در سده سبب کار ایچکه منصور شده و در نه بجهت سبب ای
 خود را که میسوی بود در نقدی در خند و در در خان سلطه را در در کتت حساب لکن در کتت جای بداند در تیر رعیت است
 شرکت دانسته مانند هیچوجه مودع نامول بوده بچیکت سلاطین ایران جدا از کتت زانموده و حق رعیت سلامت
 راضی شود که یکی از بهترین اصلاحت کتت بدین اندازه و بدین چشم در دست زده اند آقا محمد خان جدا از کتت خود در جانب
 خصمان حاکمی و علیخان دولتی خارج ساخته تا بسبب بر کتتین افکارم بشجر که چهار امام بگشتن آید و در مودع مودع

حرکات آقا محمد خان بدین مورد لازم است چنانکه در باب اسباب و سببها مابین والی کرختان با دولت روس مخبر بود
 تا سبب تقام پادشاه ایران خبر معلوم شود در فتنه آسمان چنانکه مذکور شد بطرز بزرگت بار حال دولت عثمانی تدبیر کردند که
 اصلاح و نواحی شمال مغربیه ایران را گرفته مابین حتمت نماید فرستادند و شاهانکه داشتند این مطلب صورت بگیرد و فتنه
 و اختلالی که بعد از فوت نادر شاه عارض حال ایران و ایرانیان گشت کترین ملکه روس که جانشین بطریق و مطیع آن تخت و تاج
 قبول کرد که بر انگلیس و مملکت و راجحایت کند و عهدنامه منقرین مطلب فیابین روسیه که والی کرختان را بجانب
 دوشه خود قبول کرد که از متابعت دولت ایران قطع و بحاجت ملکه روس جانشینان او را ملایه و کترین را جانب خود ورزید
 و مقبل شد که والی کرختان در عالمی در احتیاجت کند و مخصوصا در آن عهد نامه مذکور شد که ملکه روس در نهایت بخت و قدر
 والی کرختان است حمایت کند بلکه حالیکه بعد ازین در قسمت او فتنه هم در تحت حمایت روس باشد ازین عبارت و
 کاریکه در همین حال دولت روس خواست کند یعنی بند و بست نماید تجارت روسیه که در این شهر شرف در زمان معلوم
 میشود که کترین بطریق خود باهرا انگلیس خیالات دیگر در دست توخ سلسله قاجاریه حکایت میکند که در سنه هزار و هفتصد
 هزار و ششصد و سی و یکم از امرای روس با چند کشتی مسلح فرستادند رسیده اند و آن خواست کرد و آنجا کارخانه بخاری بنا کند
 لکن کسیانکه همراه او بود و چنان کران مجریه زد و از آن مجریه خسته گشتند و مقصود ایشان تجارت بود و نه آنکه آنها
 همان به برود حکم کرده تا ایشان را جس گسند پس ایشان را دعوت کرده و شاه را زیاد می بایستایان خزانده همه را گرفتند
 چنانچه پادشاه برنده پادشاه معاذیر ایشان را پذیرفته و مخلصند راه روسی خود و گفت تا از خیالات فاسد بر حد باشد
 تا بجلو رفتی و تحقیق ملکه روس خیالی دیگری هم داشت باید عذرانی رو بداده باشد که تابع اجزای معاصد وی شده باشند
 زیرا که تمامی کارخانه در زمان موجود شد و جوی هم که بعد والی کرختان فرستاده شده بود بعد از چهار سال از وقتی که
 بمحاصره آنجه متجان داشتند بیک نگاه حکم بر جوش ایستاد رسید و بین همه محاصره را برداشتند چون آقا محمد خان قصد لشکر
 کشیدن کرختان فرمود که سرعت حرکت راه بدر رویته بر انگلیس و پس بدو دهنده بعد از آنکه از فتح کرمان راحت کرد
 حکم کرد تا امرای لشکر با جمیع سپاه در ذوالحجه سال آینده در نواحی طهران اجتماع کنند و متفرق نماند قاجار گوید که قریب
 هزار مرد در حسب فرمان جمع شدند و بجایه و سه روز بعد از نوزده آقا محمد خان از طهران در حرکت آمد و وارد بلخ کسی از
 منزل مقصود خبر بود آقا محمد خان لشکر او را بر دست کرد و یک قسمت از طرف دست راست بجانب سلطان بندوان و
 دو اغانستان فرستاد و از آنجا میره حسب حکم بجانب بردان که پای تخت بلاد ارمیه است راهی شد و در راه بسپاه غلته
 غلته توشی که یکی از طلاع محبته قراباغ است پیش گرفت ضلع قراباغ در ساحل دست چپ روسیه و در آنجا سلطان خان
 پیش رفت تا مورد شد که رفته و برای عبور لشکر رود منور بلخ بند و نیما چنانکه اوخت و رود آقا محمد خان نیاید سپاهیان
 از آن گذشتند لشکر که همه که از بلاد که فریب در بای خضر است که در زمینار و تقاضای پانزده امرای این صفحات با

باسله جیبان و خاق کشنده با گاوران که از اقبان ماکن خوانین اردان و نوشی بر کلکوس اسر مشق خود ساخته چنانی مخالفیت
 سخت کردند و چون خود بر کلکوس از فرمان رفتند تا در شاهی حاضر شود گفت من پادشاهی هر فلک در و سانی شناسم لشکر آقا محمد
 غالباً همه سواره بودند و با این لشکر فتح اردان با پیشه متهم بنیسه لنداید که بصلحت راست که ما با آنها را عفت
 حکام و المات فرود راضی شده با مورد و کرد و اوین فرج می از لشکران بر کماشته نام قبیل عرکات ایشان بنیسه
 حقیقت ایشان را بطور محاصره کجا بردی کشند و خود توجه تخلص که در آن ملکات کربستان شد قبل از این که در اردان
 سیاه سیره و قلب بیکدیگر بنویزند و در کجه عسا که میبند نیز ایشان حجتی گزیدند و سپاه بجهت افواجی که در شسته از
 که آتیه خود گفت یافته بود لکن هنوز فریب بچیل نیز میرسد با این جمعیت توجه بر کلکوس گشت بر کلکوس با اینکه سبب
 سرعت حرکت آقا محمد خان از مدروس انوس مانده غزم کرد که باومی در میماند ان مصاف در دینا برین با نام و لشکر خود
 که ریح لشکر غنیمت از تخلص بیرون رفت و مسافت پانزده میل در شهر در فرود آمد بنیک شروع شد منقول است که در کجا
 در آن کادزار عابت جلاوت و بناوری ظاهراً ساخته اما بالاخره کثرت بر شجاعت غلبه کرده شکست بر کردیدان
 بر کلکوس با جمعی از متعلقان و بعضی از لشکران کجوه بنا آورده عسا که از این داخل تخلص شد در وقت و عادت شروع شد
 از تو چنین مسلم که تاریخ آقا محمد خان در بنویسد بعد از آنکه مار مدوان و طغیانکه از مسلمین در اردان ظهور رسید شرح میدهد
 میگوید که بهادران زوزر بر کجا که کربستان نمونه در محشر ساخته شکل است عدد کسایک در آن دامینه عام نقل میدهد
 تخمین کرد و معتقد مذہبی امن آن خطه غصب سببی سیاهبان گشت هر جا کلیسانی بود با خاکت یکسان بود و هر جا
 کشتنی آفتاب کشتنش شناخته شود تاریخ آقا محمد خان گوید که پادریان راست و پائینه در رود که از بطوری شهر میکند
 می کند در پسران بگویند ایل در خزان مرصیة الخصال اعظما حرکت رسته و با سیری فتنه منقول است که پانزده هزار اقبان
 دیگر جمع است که بیست و چهار سیر برده بعد از خرابی تخلص آقا محمد خان بطرف کجه رفت و بجایال بنیک جمع این صححات بر
 آمد در سنای انسال در صحرائی منان فریب تلقای رود که از بیکوزین رود با می کربستان است و نذر است سفره سیام و خط
 اتفاق شاه ساخته در زمان این احوال سه شردان اظلم و تعدی مصطفی خان قاجار دو انکو که از جامستی در شردان
 حاکم بود شکایت بر کرد و پادشاهی برود آقا محمد خان مصطفی خان را نزن کرد و بعضی وقت جفاوت مردمیکه از سوادجای
 سخنان آمده بودند شده حتی بروی شود بد و در اتاه ساخته تا آقا محمد خان را شوع ایخبر بسیار بهم برآید و متاثرند
 چنانچه بعضی از سخنان این بود که در کلبین این عمل اعطوبی شده خواهد بود لکن او بر کرب و در مصطفت عثمان نوس غصب
 از دست میدهد و حاکم مدیم شردان که قبل از این که بنیچه بود بدگاه آمده گنا در این بابی منوکت را بوزش پذیرفته است
 عضو نوکانه گشت آقا محمد خان در مورد اشفاق و عنایات ساخته مملکت شردان سرر حاطاعت نهادند تا در اردان
 مصطفی خان بر شردان آمد و در حضور شردانی گشته مشمول الطاف و عفو اظفیه آمد تا از این طریق از انوس سانی این همه برای

مقاومت نشود چون بجهت عدم توانی که فرزند قلعه در خیر امکان بود افصح خان حکم داد تا اطراف احوالی حاکم آن ارضه
 نهد و بفرمانده چون قلع منقصب بی آب و علف ساخته اند اگر چه هم از زمانی در بازار افصح خان رحمت و قدرت
 سلطنت بود آن آج بر سر نیک داشت و بیگت اجماع ممالک ایران سر بر خط قران من نهاد نام پادشاهی بر خود نهادن را
 ندادم تا این زمان که از فتح کرهستان بر اجتناب نمود اعیان دولت بالبحاج تمام دایره امرا و ارضی کرد پس بجهت امرای لشکر
 فرمادند و گفت این تاج پادشاهیست اگر چه بشر شما باشد بر کبر هم ولی باید بداند که اگر من نام پادشاهی بر خود نهادم حاکم
 و صددت شما شروع خواهد شد زیرا که من اسمی شوم که تاج سلطنت ایران را بر سر منم که سبک از بر سر من مطلق این حکم است
 محبوب باشم و او سپاه و وزرای درگاه و امرای توانخواه اتفاق گامه در حاکمست مودند که تاج بر سر من نهاده اند که در
 خدمت و از جان بدین مزارند بنابرین نگاه کسانی بر سر نهاد و عقده می رود از گردن آویختن و شمشیر که در بفرمان
 صغی را در بیستیانی خاندان سلطنت صفویه برکت شده بود بر کبر است رسم خشن بود که کتیب شمشیر را بر سر فرسنگی زدند
 و شب هم شب از برج ری استند و منت بخت پادشاه میکردند و در روز بکر سلطان کشیده آن شمشیر را بر کمر می بستند
 و مبالغه کرانند بفرموده و در حین شیعہ از او ایل و دست صفویه در ایران و اوج و تقویت باقی بود این
 این شمشیر مخوم بود که باید و ترتیب در حمایت بدست خطایفه چادر زد و این واقعه در سنه هزار و دویست و ده هجری اتفاق
 افتاد و در هجرت سال با سببی پیش از آنکه بجهت نتیجه کرهستان فرجام آورده بود و عزم تخریب خراسان در حرکت بود و از طریق شهر آباد
 بجهت تادیب تراکنه انصافان که دو باره از طرف فرزند او عرصه ناخت و تالیع ساخته بودند راه مشهد پیش گرفتند
 عرض راه جزانقیاد چاره نه بدد چون کسی را بازاری میخواست بود مرن بنام است سپردند و راه اجمل اسحاق تربت حیدر
 بود دشمنان اسحاق خان در حضرت پادشاه در برابر می یاد کردند و بی زیاد و عصبانیت در حجت ساخته گفتند اگر
 حال خودمان دور نیست که در صفت با بخت حدت کند افصح خان بدین سخنان اغشا کرده و در با اختصاص خوا
 اند و گران انبار و او دنیا بخواه - برابر بر یک ضامن کفیل گرفت و او را ازین معنی معاف داشت اسحاق خان نیز اظهار
 مراتب و دلخواهی بر عالمیان و اصحاب ناخت که شایسته این اعتماد بود و وضع شهر مشهد در این اوقات در باستان تخریب
 یافت ضعف و نفاق کلام نوحی سکته ایول است را خراب خسته کرده بود که مزیدی بر این تصور میشد تطاول و زبک نیز
 علاوه شده بود و لاجرم استه با بی افصح خان پادشاه از بیم ایشان بود و افصح خان بر گفته بود که مقصود وی ازین همه
 زیارت مرقد مطهر امام رضا است و آبادی شهر مشهد که این فرزند است تا دیب کسانیکه جرات کرده مغرور مقدس
 فرزند رسول اعرضه نهد و غارت کرده اند تا اسباب شخصی این سفر مشرف از حکومت خود در خراسان و تادیب او بکشت
 و تخریب و بچکات آوردن بقیه اموال دارد بود که بنیاد خ کمان می رود بعضی را عقیده این بود که خیال است که انتقام
 قتل خود و زحماتی که رعادلشاد بوسی سیده بود از وی بگیرد البته چون خبر حرکت افصح خان بجانب مشهد انتشار

ذکر سلطنت افواج خان

چهار از و شیه سجده و ایران خسته و لوای مهاجرت و مساحت از آنست از شمارین افواج خان عدم مزم از بک رفخ
 و از طوس بقصد مغالته روس عطف خان جزینت بود تفصیل احوال پیشین مقال آنکه چون کعبت شام تعدیب باالی کرخسان سب
 و تخریب هوشی و حوالی ملکات مجموع کاترین ثانی افغان و نایره بسن زبانه کشید و داخجه ارتفاع از سنادش سر برزد از آنکه لفظ
 خود با حکایت دولت روس کشیده بودند و همین معنی موجب طولان بلا و نزول نعم پادشاه ایران گشت که در فرامیاد اسکری
 کران بجانب ایران در حرکت آید از ای صده است در ای که هر بیشتر این بد و کرخسان فرستاده شد یکی از مالی کرخسان که
 افواج تخیر این ملک را می نویسد گوید که خبرال که او بچ با سپاه روسیه دشمن منبری انقلیس بود و هر کلبوس مکر در خواست
 آمدن او را کرد و لاکر جزال که او در ایچ با کر و هم او گوید که خبرال مزبور را عتقاد و نیکو کرد که کار با بنی خاها بر رسید و خان مکر در آنجا
 در باب لشکر افواج خان می گویند سبالت است و در صورت افواج خان مشعل افواج طغوشی و ایروان بجانب انقلیس
 نخواهد رفت این است قول محرم شازده اما حقیقت حال اینست که سردار روس در وقت مجرم در جوی سگت بود و عساکر
 وی در اطراف سیاه که متفرق بودند و ممکن بود که قبل از بسته با چهار هفت بتوانند لشکر اصمح آوری نموده خود را بچشم سمانه
 و احوال از آنکه هر کلبوس از وی چشمها طغیان کرده باشد که وجود لشکر روس در کرخسان و در سبب جزایی بزرگت خواهد بود
 و درین سبب بمانند اینکه سایه حادثه روی در بدو واقعه اتفاق افتد که اگر سبب منع نشود باری ایچست خودی حرکت افواج خان
 در دو بستن از اینساز انبیا جزو تویف انداخت تا آنکه کار را که گشت اثریکه ایوا فقه در خاطر کارنین کرد و از مدایر که درین
 ماب بود محطوم می شود و اصح بود که مصدر او حفظ همه جنت کرخسان بود بیکه بر این اساس بنیاد و در لست افواج خان بود اما اینکه
 پس از انجام این مقدمه مسطورت این بود که بر او افواج خان را که با و پناه برده بود و بر تخت نشاندند اما کت بسین مثال خبر
 ایران را جزو ملک خویش سازد محطوم نیست مگر کسی است که محرم اسرار وی بود و خبر بود که خبر شکست غمزه هر کلبوسین بطرز
 بویغ رسید که او بچ فرمان یافت با اینست هزار مرد و بجانب کرخسان حرکت کند یکی از سرداران روس نیز با بویغ طلبی
 نامور بطرف در بند شده فرستادن سال از حوالی آن بلده بسر برد در بهار سی و پنجاه لشکر و یکصد سوارسی و الیرین بویغ
 با وطن شد و خبرال مزبور علی العود بجهت تمام کار شروع کرده تملع در بند و با کوه طالتش و شامی و کوه با بطوع یا اجبار
 با طاعت دولت روس کردن نهاد در پیش از آنکه درستان در رسد جمیع مواحل در بای هر روز از دهه روز و ترک نام
 کرد و تصرف روسیه در آنه و از کسای هر که طرفی بر او دست کرخسان مفتوح سامنه بعد از انجام این فتوحات در بویغ
 با بیشتر لشکر از رودارس گذشت صحرائی حال احوال و قسلاق مساحت و درین مکان تمام حاکمیت از آنجا بجان و بسین نشان خبر
 به در مرض تخیر عساکر روس بود عقب لشکر گاه رو بوف را سواره کرخسان و است و فوجی نیز بجانب سیره از رود
 وی زبانه در جان فرستاده شد که من از می آن جزیره لشکر ان را از او احوال کیلان تبصره شده آورده متعدد بود شمش
 و از آنی بودند چون این اخبار گوش زد افواج خان را گشت یکی از امرای افواج خان با خبری که کفایت امر کرد بمبار است

مشهد خمانته خود طریق طهران سپرد و چون بسبب نماندن اسنان کالی محاربت بتوفیق خدا و حلم و ادب تمام سپاه در اقل
 بهای جمع آیند و بهر یکت از امرای لشکر فرمان فست بافتون متعلقه بخود راجحه اویسب کفایه فرنگت که قدم حرات در بلاد
 سلین بهاده اندا اوده و جیاسازند بران سالها بود که در معرض عین نظری خصم در بهار بود اما وقت کترین که در آن زمین
 سانی اتفاق افتادست این سبیل طاسه چون کازین بد که شت پهرش بولن بجای او برآید و اول کارش این بود که حکم بر حجت
 لشکر که در تحت علم نبویست بود برترتا و چون خبر رجعت عسکر روس گوش رو آقا محمد خان گشت تقصیر غریب است
 که چنان داد بر اکلوس دعا ایکنشی نبوی رسید طول کشید که از تور و مفت زندگی رسد و بانا که از بولن و حرب
 حیات رسد بود ندیوست پهرش که کبر خان عالی پیر گرفت و بعد از که لشکر روس از کریمان بیرون رفت که کبر خان
 از بیم انتقام آقا محمد خان جان براس بردی قلب کرده که جمعی کتیر از کتیر کجاست که است کبری را بالی تبلیس نویسه بارده
 برآید اینان اعلی کریمان شدند و بعد که دوستانی ز دشمنان بدتر در اقل بهار برآید و دست یار و لشکر برآید
 از طهران سیزده روز دور قریب تبست پس مردان ماند بود که از عاقبت نوشی آقا محمد خان خبر رسید که ایشان خود استند
 بر بهیم صیقل کار که از این سبب بود غیره لا کبر از بهیم صیقل جان لطرف گویند آن در حجت و درخواست کرد بود که در آستان
 به نایب الله استاد آقا محمد خان در محضر سیدان پنجم حال او احوال که استند جمعی عمر است نهاد خمانت خود و با احوال سواد
 بکباب منزل محمود سواد بخور برآید و بعد بنکاره چنان بود حکم کران سوادان خود که سید گشتی بقدر کفایت خود
 قایم سببهای آید در برآید که در همه بلا کشنده اما در بر صورت عین من مخصوصه در کنار آقا محمد خان پس از آنکه
 دوستان بر آید صیقل خان بخوار و حلیه ای سید و اقل شیشه شد جمیع سفر حق بدین سوخت در بد و امر افعال نیک
 گرفته ریکهای امید برآید اما با دود جنالاست نشانه از او ظاهر آید و چنین حال که سده روز بعد از ورود آقا محمد خان شسته
 بدین صاف خان مگر کبری سبب نیست و بعد از او در اش بر سر بوی کم شد و شرح شد بعضی نوشته اند که بعد از آن زید رفته
 قس او ستاد غضب آورد و بود سبب دیگر و سندناسی سبب یکج بود بر سر نقد بر صدای پس رو و بعد بلند شده آقا
 محمد خان غضب رفته حکم داد هر دو ز نور افتن رسام صد خان شاق بی در میان بر عرض ایشان شاعت کرد
 با دستانه قبول کرد لکن گفت چون سبب حجت است در ایشان از نظر ایاز در بر زیاد فاسد بود و سبب که اختلال در
 و باغ آقا محمد خان و بعد از او بود چه کبری آورد و روی کار نه در اش معنی آوردن در معنی خودی متشبه بود که
 بر سر خود چون بر رسید و حرکتی که در معنی آمد و در سر و در استخفی بر جمعی در وزیر که بر ویسرا که در کشتن بود و کور
 و از روی بخت میدانشند که معنی از امرای این سبب استند آورد و در حجت خود فاعده سبب منقول حجت
 باشد الفه قطع امید از حیات صورت است و بر است که چون سبب سبب خورگانی از روی است
 نامی که در برآید این کار با خود بهر دست و سنان ساخت و در خود در سر آورده سبب می اندازد و حجت شسته با ایست

زمین سلاطین ایران را قطع کردند بعضی را کمان این بود که نوکرهای زبور بن سید صادق خان شجاعی مرگسب این امر شد
 و در قبال آن که بعد رویداد بنفشه بخت بخشی نمیکند بجهت اینکه بعد ز فضل پادشاه مرگسبین چو اهر است و تاج پادشاهی برداشته
 ز روی بردند و او اشیاء مزبور را منتصرف شده بسیار اشیاء داد و بعد از آن این طلا بینه خود را جمع آوری کرده
 بطرح سلطنت سر برداشت و در سنه ۱۲۲۰ هجری در دست و بازده هجری فاطمه خان از اینچنان دست بر بست نصبت
 سه سال در عمرش گذشته بود و زاده بر بیت سان به اغلب بلاد ایران فرمان گذار بود اندامی صنیفت داشت چنانچه
 از دور مانند پسر می چهارده ساله بنام سه چهره می بودی حسن چهرت نام سالخورده می نمود صورتش اگر چه در جوانی در بد
 میگویند زوی در شکام خستنی طانی موجب می یافت و هم بدین سبب خود بخود است کسی بصورت می نگاه کند چنانچه
 آورده اند که حیانا اور غشی غرض کشی در نایکده و ساعت از جوش و جوش غاری نامدی اتفاقا وقتی در جوانی کرمان بنگا
 استغنا است از جماعت جدا افتاده پیش در با نایکی فرورفت و بعد از آنست حالت منوره بر اطاری گشت در این اشیا
 یکی از علما آن میده او را بدان طایفه با جمعی و بصورت تمام او را در کل جردین آورده کناری کشید و بر سرش سیما
 در آن آید فاطمه خان چون دیده کند در آنجا بر سر او بر روی سوزی شد لکن چون صورت واقعه را معلوم کرد او را
 شکر آری می بود و بعد از انعام امید از ساخت و چون با گشت بر دنده و فاکر دلاکن انعام ساهی از ای خدنی چنان
 در نظر بر دیده آمد لکن از وقت بگذرد و در بعضی در صورت می نگاه کردی چون یکی از علما آن خاصه بود و دیگر باقتضای
 خدمت در صورت حضور می یافت و قیامت سر زور رسد با بالا خرد و در آن چنان غضب بر پادشاه سیما یافت که حکم کرد
 چشمان در پیار در کند غذا اجده از این بیایر که از کرده دارم گشته حکم داد و نام او جیش امصاعف منوره بقیه عمر
 از خدمت معاف دارد با جمله بیعتی از تمام و نشسته در دست چاه و در آن از جیش غالب در سوزش در مزاج دیگر آن غایب بود
 از تمام ای بی بر طبع و قوه اخفای سر بر خود و دلویا است بر دشمنان جریس ظفر یافت حتی اینکه در معرکه تا کار به
 جیست تا بر پیش رفتی به شمشیر و سبک سنی بیایم دفعی کردند و در وقت از حاجی از ایهم رسید که فاطمه خان خود بقیه شجاعی
 داشت با آن گشت در شجاعت و در ناک غیبت لآنکه باو ندرم که گاهی سرش گامی از برای دستش میگردانست چنان
 معتمدیت مخصوص کتلی فاطمه خان است از کتیل ملکست و بعد از آن استغنا سلطنت در خانوادہ خود بود قبل از آنکه تاج
 بر سر گیرد و بعد از است میز نیست لی چون بر عزم فایز شد برده برداشت و بر کسب امکانی بود که بجهت مخالفت با حکومت
 می داشت عرضه و کار و جوا ساخته چنانچه گنایا بر برداشت و با خواسته کردن گشایان ایران از آنکه اندک تهای در ارض
 در دست بودند بر آن دست آورده اند که تا میگویند اینهمه جوهارا بجهت ما این سیر با با حان یعنی فخری ساه با ای سلطنت
 کند از اینچنان نام نادر شاه بگفت سبب گئی در روی و ملا بست که اینچنان نیز نسبت به می که ایران داشته می توان گفت سبب
 دیگر بود که از اطراف مملکت بر کسب است لاری خود سری بر فراشت و فاطمه خان بد پسر سر فای پیور در از ای نامی

در تو سخات دوست داشتنی و هر وقت منشی زمانی با رفیقان نزدی خود می خواندی گفتی مخرافات را با بکن و مطلب است که در پیشه کنی
 آنصورت حکم در او چون لازم شدی بعبارتی سهل و ممتنع بنویسند اگر چه درین مورد بی اغشانی کردی اما هیچ پادشاهی مثل قاجار خان
 در جا با اینکه با منی در مصلحت انصاف نمود می ملاحظه در رعایت عموم جاسخه حاجی ابراهیم خان برای کارنده و حرف حکایت
 کرد و رفتی دو نفر از اوساط الناس که شوال با دو ششده خود شدند یکی از بلوکات را با چاره بردارند اگر چه دیگران نیز در این
 مطلب بودند مگر اینکه این دو نفر از دیگران بر ائسب زیاد میدادند و من بچود استم که قاجار خان سبب حسی که بوال دارد
 از بی صورت جنین خود خواهد شد که ایشانرا کفتم با من باید نزد پادشاه رفت چون خود نزدی رفتم از من پرسیدند نیست
 با تو من هم در رسم آن دو شخص را کفتم که برای چه مطلب آمده اند و چه مبلغ میدهند گفت من اینکو به مرد مرا می هم کفتم لکن خط
 مبلغی که میدهند باید بود و گفت مضایقه نیست باید بزرگت این مبلغ را گفت این قسم مردم باید در حضور من بیایند و همچنان
 مسوع افتاد که رفتی امیر بارالچی پور شاه افغان را بدید بار برو و علی را رسم فرما و زد که سفیر پادشاه افغان بخاکهای بندگان
 قبله عالم میرسد قاجار خان از استماع این عبارت چنان در غضب رفت که گفت تا او را ندیده و جرمید کردنند یاخته که چو
 گفت بلچی پادشاه بخاکهای ما میرسد هم پادشاه باید با ما بطور جرات و سخافت به کورت و سلوک وی با سپاه بیشتر از سایر
 طبقات دعا با بود مشا هر دو صاحب سپاهیان غالباً بقاعده و برد رفت رسیدی کسی آمدون فرمان پادشاه یاری
 بود که دست بعدادت برکشاید ولی چون فرمان صادر شدی هر کس هر چه یافتی بکشت طلق دی کشتی چنانچه در قتل غارت
 کرمان جمعی از زنان و اطفال را غنیمت بدست سپاهیان افتاده با جوش برود بعد از آن قضیه بعضی از سکنه شیخ محمد حسینی را
 که یکی از علمای سخته اند یار بود در نزد قاجار خان احترامی تمام داشت شفاعت برانگیزند و استخفاف عیان اطفال در حضور
 کرده بظهران گفتند شیخ محمد خا ارض مردم را بنظر پادشاه رسانید قاجار خان با اینکه هرگز مطالب شیخ را هرگز در دگرده بود
 در این ماده سوال بر اجابت نظر بود چون الحاح و اصرار شیخ منظم اند که ز شد قاجار خان گفت مواظب باش که
 قول کنم سبب اینکه بگویم سر را خود را بجام که ایچ حکم من گرفته اند پس بدسد لکن مضایقه ندارم که مردم کرمان
 و سخته شان را بچرد با کسانیکه متصرف هستند هر چه بخواهند در کسده الناس لشکره قرار داده ام که اجاره کنیم و در شکار
 متوجهم که اصرار کسیید با آنچه ایگو به رعایتها لشکره از با و می معطن مباحثت چنانچه اگر سر با ز فیزی سگاری دانست
 بدون جماعت نمیتوانست عرض حال خود را بکنه بتوان گفت که قاجار خان در لشکره مذکی مسکرت و زبیرا که با در کار راه باه
 اوقات شکار که علی الاتصال شوال و لشکره انش بیدور او بود و در جمیع اوقات معلوم بود که تنهایی بخواه احتشام
 سلطنت ندارد بخورد و احوال او و اوقات مر سومه همیشه لباس ساده و لی کلفه و چپ مشید و در سفاره ایام شکار غالباً بر زمین
 نشسته با مردمی لشکره هر چه دست یا سه بت صرف میکرد مسوع افتاد که روزی همین شیخ مان و در رخ بخورد و یکی از روزها
 خبیر که بر ویکت وی نشسته بود خواست مشارکت کند قاجار خان مانع شده گفت این غدا می سبب سپاهیان است

فصلیخان که برادرزاده شاه که شته و ولید روی در آنوقت در شیراز بود نشست فحشلی شاه اگر چه علی الفویان با شاه
 کوه استیاریان مجتهدان با شاه شد لکن با او از آنکه بر سر هم نماند و بعد از آنکه مقصود نگارنده حروف این نسبت
 که تاریخ زمان فحشلی شاه را که خان در ایران بود شاه رسیده بود که از آنکه در آنوقت در مابین سلطان و خان
 از بد و جلوس و بر تخت رویداده است در سلسله تخریب خرابه در آید صدق خان شغالی حرکت مذبحی کرده از برای
 در آمد فحشلیخان بر او فحشلی شاه رسیده بود و داشت لکن چون تیز و تیزی او نیز بر جای خود نشست محمد خان
 پسر کجانی که در چند سالی بعد و ساکن بود در آنجا بیست می زن با صفهان شافق بر این اصحابان غالب شد
 در تروی او کساد مذکور که در روز شنبه در آنوقت و است ولی از این او از سرش پاشیده خود دیگر باره بجانب بلاد عثمانی
 که رحمت و از آن باز واقعه که سبب انجمن است در ملک شوروی نهاد جنگهای عده در صفحات خراسان تزی داد
 و همیشه ظفر فحشلی شاه را بود تا اینکه اغلب بلاد خراسان فرمان و بر کردن نهادند و گاه گاه خراج میر میفرستند اختلاف طوایف
 افغان مابین خود از چند سال بوجب ضعف سلاطین مسان شده است چنانچه بنویسد خردی که از محمد زاهد شاه بر این
 ملک دارند و خاکستند دست نظام دل از یک سرور این اوقات اینصورت خراسان گرفتار است از آنکه بعد از فوت
 آقا محمد خان طوی کشید که یکی از غیر حومه است و یکی که کربلای جید و قور، سر که فرمان گزار بجار گشته هنوز امر که در آن
 کس در آنکه از غیر حومه می بود بر بهره برده است و در دنیا فدا است اما بالکلیه مقور شمال و مغرب است و کانت ایشا ابرو ایستاد
 اقبال بخت بود بعد از چندین سال بجار است و بی که گای بخلاف در گانی ساریچ است و در سر کتیبان هر حاکم است
 گشت و بالعقل سر باز و سال است این گشت تا آنکه در دوران حاکمان و ستر از سال از انداز
 یا در ده سال قبل از این محمد و اسرای و هر که از ایران راه مراد است تخرج شد و در آن وقت در آن فحشلی شاه بود
 میرفت که افغانه بنند و ستان سار و همچنین اگر اقلیون با شاه در آن وقت در این است و در این است و شاه ایستاد
 که هم افغانه است از آنکه در شمس غندی کرد و سار بر آنکه در حضرتان برود و سمان است و در آنکه در حومه است
 و سواطات این دو در این یکی در این یکی که فایده که آنحال در بین مذکور است است و سمانی که انان است و در آن
 هندوستان فایده و چون یکی از اصول سارده این بود که اگر دشمنی از دولتی که از آن است است و سار
 ایران اگر هنگام آن فحشلی آن که در مضایح است کرده بخلاف آن و شمس بر این که حد از آنکه در آن طرف شاه
 در عبادی ایران کرد و بجهت این طلب خوب بود و فایده دیگر این است که در این است و در آن است و سار
 و ایران میادند و در آن است و سار ملک بی داشت و دولت که در آن است و در آن است و در آن است
 صردی این دولت در آن است اگر چه در آن است و در آن است و در آن است و در آن است
 هندوستان بخت او شخص است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است

اینان گفته مطالعه کنندگان این را تالیف کرده بسیار وقایع آمده که شاید در بعضی موارد مدعی باشد نظر اهل
 در باب دین اسلام بخود مشرعی در خواند... برکتی که در زمان قهزار سلطنت صفویه در این ملک در آن یافت است
 و اصول طریقت متصوره که در این ادب طریقه و بیوج یافت نماشند و هر وقت اصول دین اسلام در قرآن مذکور است و
 اساس دین بر وحدت یکا لکی خداوند است و همیشه هر کس که گفت که مفصل کلی وی برایت مردم باین صراط مستقیم است
 همچنین گفت که دین در هر وقت و زمان در عهد و ادیان مکی بوده و چون برود و دور بخیر و بدیل در خواهد و مردم مستقیم
 راه یافته و سعاد در دین پیدا شده است حد او را بسیار سهل فرستاده است امروزه ما بر راه حق دعوت گشته و از راه
 انبیاء مکی موسی و دیگر عیسی است و خود را امام پیغمبران خوانده گفت کسی بعد از وی بیخوش نخواهد شد و همچنین گفت که در
 کتب سماوی بطور مدعی خبر داده اند چنانچه در سوره صف از زبان عیسی گوید **قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ بَلِّغُوا النَّاسَ**
اِلٰى رَبِّهِمْ اِنَّهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و در سوره آل عمران از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است **اِنَّكُمْ**
لَا تَدْرٰى اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ
 جناب این آیه بر ترجمه خلا است که در فصل شارد هم بجزل نوشته اند که در این فارسی طبعاً موجود است و ما طبعاً را به
 تحریف خوانده اند علمای این گفت اسلام را در روز قیامت منبش کرده اند قسم از این در اسد و آن عبارت است از **اِنَّكُمْ**
لَا تَدْرٰى اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ
 سید اولاد که در سلوک کتب و در عهد رسد و در عهد رسول و در عهد امیر و در عهد شیخ و در عهد اهل جانب
 وی در اسد و قسم نامی را شریعت گوید و آن عبارت است از **اِنَّكُمْ لَا تَدْرٰى اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ**
 اسلام در توحید میبود و از آنکه در هر طرف روئی دارد چنانکه در اسد و آن در **اِنَّكُمْ لَا تَدْرٰى اَنْ تَعْلَمَ**
 ظاهر است اما تو کوا هم عهد الله مرا که نظر کردم بجای تو چه **اِنَّكُمْ لَا تَدْرٰى اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ**
 همچنین در اهل کلمات دین باب با وی شریعت و همه بسیار در **اِنَّكُمْ لَا تَدْرٰى اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ**
 فرستگان را مخلوق از نور و از اهل شریعت و در عهد رسول و در عهد امیر و در عهد شیخ و در عهد اهل جانب
 بعضی نقطه تجدد... کتبیه خالیه... در عهد ماظر انما در دانی **اِنَّكُمْ لَا تَدْرٰى اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ**
 قرآن بواسطه او نازل میشد روح اولاد در **اِنَّكُمْ لَا تَدْرٰى اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ**
 مانع از روح و اسرار شریعت را صاحب هر که گوید و همچنین ایشان را عینیت است که در این **اِنَّكُمْ لَا تَدْرٰى اَنْ تَعْلَمَ**
 اینکه از سجده آدم با کرد و از آنکه در **اِنَّكُمْ لَا تَدْرٰى اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ**
 که در خواست و مخلوق از بار خداوند است که **اِنَّكُمْ لَا تَدْرٰى اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ**
 عقابست این عقیدت است و ما سب **اِنَّكُمْ لَا تَدْرٰى اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ**
 ایشان این مندر را اهل در عهد ما چه **اِنَّكُمْ لَا تَدْرٰى اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ**
 محله بود سینه در سلوک کتب به **اِنَّكُمْ لَا تَدْرٰى اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ تَعْلَمَ**

شکیبایی علیها علی بلین و بطوف علمهم و بدان خلقت و با کواکب و انوار و کاین بر معین لایق
 عها نلا بدعون و دعا کینه بر شاعر و و لیم طیر می افتند و و خود غنای انوار المکنون
 خواتم کاتوا انمکون و لاسمعون بها العوازل و انما بعد الاقلب لاسلاما ما لاهما کسین درجه نون است
 که در ان مقام و دیده می رسد بند بیدار باسکه در باد شده است و سر برده مرصع و اطهره که با کون و اسباب ان اثر
 هر بجهت می چیدار بد و و با لایه حوان باشد و این حسن و زور و هر هایش که او با دوش سر برده در ساحه
 رود و و اما سکه بچکیت از اسس بی لذت نماید و ساهدی سر از او لانکه و حور بان هستن هوا و سله که
 مله در عیال که را و در او رنده به بر در عقیقه و نهضت کوی بوی همه سر را تدر که بچکیت ابری نوع انسان در دنیا
 است و به بان این بزرگترین درجات مؤمنان است انما یدرش اعلی طبعه مؤمنان بجهت عیال است و ان
 ان سیک که لذت نیست که نیچی دیده و نه کوشی شنیده و نه کواطری ظهور کرده است لایس و لایس و لایس
 در انچه در انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است
 عید و بر انست که سید و در انچه است و با عیالی بگویند و دره مست بگویند و در انچه است انچه است
 و در انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است
 در انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است
 که در کتب است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است
 که سغری عظیم است و به بان آن سید و در انچه است و در انچه است انچه است انچه است
 و در انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است
 و در انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است
 و در انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است
 که جمیع جمیع لذت و شرف است و در انچه است انچه است انچه است انچه است
 در ماهی بسیار است و بسیار است و در انچه است انچه است انچه است انچه است
 انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است انچه است
 چو انست در دور عسرت است و در انچه است انچه است انچه است انچه است
 در ماهی بسیار است و بسیار است و در انچه است انچه است انچه است انچه است
 در قرآن و احادیث بسیار است و در انچه است انچه است انچه است انچه است

خود و اشرف صافی رضای خداوند را که در دلی حکم فرودم زیرا که چنان گویند که بسیار کم است که مسلمی در دست افتخار و در
از او ای زکوة سحاف دارد و در او که علاوه بر اینکه در قرآن و اخبار دارد است جمیع چهار نامه که تزکیه نالی مورد است
و عفت و بیوی و بخت و بخت اخروی است از عین حد الغرر سقوط است که نماز باران آمده. او بجز او در روایت میکند
در دوره بدگاه وی بمرسایه و در کوه صحرای میسر و در جزیره احکام جموع است مسلمین عقیده است که در ماه رمضان
قرآن را در میان نایل بند و در این ماه از طلوع فجر تا غروب غروب اکل و شرب و سایر لذت شوالی باید بر پیرید که مسلمانان
و چنان در زمان شبست در زمان شنبه که باید در اوقات دیگر و در باره اطوار بای فریب اطعام فقر او مساکین
و در کثیره احکام زیارت است که است در صورت سب طاعت در بعضی سب طاعت احوال است منو این است که هر کس
چون خوا که در سحر و سحر و سحر است او دانسته باشد سب طاعت است رای ساقی این است که اگر کسی بصاحت داشته باشد
زکوة و بخل و بیوی و بختی در کثیره بوانت هر شنبه مالکت بران است که هر کس هست بدن بقدر کفایت مفرد داشته باشد
باید در دست رود و در سب طاعت احوال این است که آنچه نهایت هر چه هست بدن برود موجود شود سب طاعت صورت میکند
در این سب طاعت سب طاعت سب طاعت سب طاعت است و کعبه در وسط است کعبه سالی مرتبی است از نیکت
از سب طاعت سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که چون آدم است
سیر و نیت است سب طاعت سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت
از آن سب طاعت سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت
و بکل سا کرده در طوفان سب طاعت سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت
زکیت سب طاعت سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت
به حجر الاسود که در زار سب طاعت سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت
در طوفان سب طاعت سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت
کایان سب طاعت سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت
طاعت سب طاعت سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت
سب طاعت سب طاعت سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت
راید سب طاعت سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت
کرده است و عمارت است داده و در سال که جمیع بلاد مسلمین و سایر اهل اسلام که که این قره منگنی در آن زمانه جمیع مردم
نصبی بر هم و مساکین از جلوی دار و عمارت از سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت
اضام کرده و بی حقیقت هم بسطی به چون اینجا از حدیث امام محمد و سب طاعت سب طاعت است که سب طاعت سب طاعت

عظیمه نبود تا نص بود زیرا که بعضی از عبا استند قرآن مجید و این خلیفه بطریق غیر مذکور است و دو بسیاری از اخبار بر یکدیگر
 خلاف کلی استند لهذا بعضی از امت صبیروند و بل این اخبار معتقدند و این عهده را بطور صریح محال بود که تبرجیه من کلمت
 شود نسبت را در اقسام گزافی خود با تمام اخبار رسول و اقوال خلفای او استند بصورت سبب اختلاف طرف فرق گشت
 فرق مختلفه در اطراف بلاد اسلام پیدا شد تا با لآخره جمعی کثیر جمعی غیر مسلمین بر آرای چهار تن از عبا که فیصلت و تقدس شیخ
 داشتند اتفاق موده و ایشان ائمه اربعه گشتند تا بعد که پوئیمه و مالک و شافعی و حنبلی باشد نتیجه لقب امام را
 محض یعنی باره فرموده شد میدادند که بعضی از ایشان از این ائمه استند محمدی می عیب است و لغت امام حق از دیگر
 رواه از مد بکلمه اصل استند که بعضی عام اطلاق کرده استعمال کسبه الجمله کرده باین ائمه از بعد میر محتلف است من چون قزو
 شمر طرف در مقلدین است چنانکه گویا همه یک مرتبه در درون فرود آستی گویند زیرا که واحد انجام دین است
 و امور ملک و ملت اخبار را دارند و خلفای گشتند عظیم میدادند زیرا که مورد این اخبار و صحاب خاصه است چنانکه حضرت
 رسول بود و چهار مرتبه را از کان اربعه دین جوید و در بیت حرام بر برای هر یک مصداق طحید دانست لکن
 این سایر عبارات نیز سبب عدم اتفاق بود از جمله اختلاف است عظیم که در صدر اسلام با جزئی است افق شد
 در مخالف است اصحاب صحیح اعمد این بود که بعد از محمد خلافت حق بود و کسی که با شریک استند طاعت
 او بود و کسی که تطهیر کردند و بر طاعت در مساکم مدورند ششبه عاوه مدبر بودی استند نسبت خلفای مابین گشت
 از شریک بر بر از شدت این فرع بود چون با ظاهر علی صحاب گشتند محمدی دوستان دینی ایدام بود مد ناقص علی عز
 و صحابی بود و صحابه با صحابه در می و او مد جفا که کجی استند از خلافت و طاعت هر گویا گشتند سبب شد که خلفی
 در نتیجه این اخبار از مد بر ستمها بگرد علی و اولادش نشسته بود تا سبب مجزوم و روزگاری این ویره بسیر میرده
 ایران اول ملکی است که ابان آن با اتفاق اهل ما مد سبب ششبه موده و شفا با در از مد است با سنی و سخت زدود
 از مصدر سان متجاوز است که این مد سبب طریقه علی این ملک استند است زیرا که چنانچه سابقا کارش وقت اید
 سلطنت شاه سبعل صفوی از سبب سینه در ایران زمین و سفر ریافته از تمام این مدت مد سبب سبب
 با با با سبب جمع جنگها نیست که درین ملک است و اقتضا است و چون طرف سلطنت با ترک ادر بکت با افاغنه
 یا ترک همه سنی بودند بر گاه راهی در کار و فاجی لازم شد عتیبه تحریف که دین سینه در خطر است سبب بخاک
 ایرانی بود تا در سناه در وقتیکه در وسط السجا اقتضا بود خواست بجهت مد سبب طحید بنا دین در مد با ادا و طاعت
 تا هنوز کجانی السابق مالی ایران درین طریقت ساکت در این باره لازم است که اطلاع بر سینه که این قسم موضع
 در طبع طقت دارد حاصل شود حصول بر اضلاع موقوف بر ستمها کلی از مسائل و قواعد طرفه مبرور است اصل اختلاف
 باین سینه دستی است که شیعه حکم الهی و معن سول خلافت را حق علی میداند سبب است و در اسلام و قرابت

او را پیغمبر و نطق و قول فرمان الهی در سال حج الوداع روز یوم غدیر خم می نمودند و در آن روز بر او صلوات و در آن روز
 که حق او میدادند بعد از وی حق فرزند او میدادند و لهذا ابابکر و عمر و عثمان و سایر صحابه را غاصبین حقوق او و حاکمان او
 میدانند. در این عقیده مخالف با اصول فلسفی و وضع سنت است بطریق بیان بزرگه اگر چه مشبه انکار اجبار رسول حق
 می گسندد الا اینکه احوال بر احادیث که روایت شده آن متوجه است بگویند و الحاد و رد حق نبیند ندارد و خلفای ثلاثه او این است
 اگر کافر میدادند باری فاسق میدادند بزرگه در باب خلافت خلف فرمان خدا و رسول کرده اند پس بر او ای که از آنست
 وارد است بی توان نهاد کرد و آنچه از مردم بنامی مذموب شیعه بر منسل و مسکت بخاندان رسول است و این را به لقب
 مجتهد خوانند و همچنین باقی اند. بالنته با همه اینها علی است نیز از مرتبت ایشان انکار و در حقیقت ایشان استجفاست و باقی
 می گسندد و بسیاری از آرائی که بر او در اخطا و انحاد و رد حق میدادند و هم این قول که اختلافات ایشان در احوال است
 گوناگونی بود با وجود نبوتی است و فاطمین نیز اسکاکی اعظم بر او میدادند و به نسبت اینکه مسلم است که در حق نسبت نبیانه که یکی از
 مذموب است به محض باشد با ضروره باید صحت مذموب و بیکر باطل باشد پس اسلام است که با آنچه از خدا و رسول گساید که از آنست
 بوده اند و دیدار بید و خلفا عن صلح از ایشان پیدا است منسل شده عثمان زدگی ایدست کسانکه بدون است او
 فصلت و مرتبت میکنند که از علم و کف در دنیا هم عاقله کتاب تجله شاه حد اند و کف و فضل بر فضل که بهترین تلامذین و این
 وضع و مجلس نشستن و سوال و جواب که درین باب با من او و علمای اهل سنت که حضور داشتند دیدار و نقل میکنند چون قصه
 مشهور بود در سوره آن بود آنچه شدت مخالف در این موارد با من استی و شیعه است عداوتی شدت است از او که این اختلاف
 نه در باب حقیقت مسائل دینی بود و در بعضی مساحت بقیه است بلکه آنچه تا اینج مذموب ایشان است کسانیکه در کلمات
 عرفانست مذکور میشود در در کلماتی که هر صاحب در هر صفت و لغت اندکی اصل عقیده است این است که اشخاص
 بر وجه حداد رسول حق صحت است و لا جرم سخن احترام و کرامت دیگری همان اشخاص ابقاق و کفر از حقوق و امانت
 و حقوق نسبت میدهند و لهذا در هر یک کافر معرفی است از دیگری اختلاف در مروج بسیار کم دارد و این بر
 حسب عداوتی است که بزرگ بر میورد که می خواهد در هیچ عادت و سهواً است بیکه کردند با بد کتب بسیار
 در باب این اختلاف نوشته شده است. از زبان بوده است که فالتسب برای کتب مشرب منسوب قبل این مذکور شد
 که تشریح و فواید این اسلام عیبه از یکت است چه است کفر مذموبین خود که معین خواستند است ایدانند اولسای شریعت
 بنظر ارادت و عقیدت ملحوظ نمود بی دینی و خلافت بالنته ایشان را سوسب بی غسانی بدین دلی اعتبار می خوانند
 طاعت میدادند و چون یکی از بزرگترین موارد رایج و مبارک در این مکتب است و شیعه و سنی طریقتی است بالنته است از بعد که اصول
 فقهیه را با همه اینها است بر آرائی ایشان است چه کلمه در باب عداوت مشبه بزرگه مذموبه مرقوم میشود ابو حنیفه
 نشان بدین است که بی در سینه شهادت و در صدر و بنجاه توفیق گشت غزالی که در عمرش در در بیان بعد از او

فرا رسید و سبب قیدش این بود که قضایا دست بر او عرضه کردند و او از قبول آن متناع نموده چون دو سانس امر او در
قبول آن امر کردند تا از عرض ظاهر بانی بپایان رسیدند و در آن آسان تراست که حساب آنی و چون گفت بن بجهت
این امر لایق نیستم از وی سبب عدم این گفت بر رسیدند گفت اگر راست گفتم بر صدق اعتماد باید و اگر دروغ گفتم دروغ
تلاشته منصب قضایست انشاء الله و او اوضاع و تدبیر و حقیقت عقل در دست هم نموده آمد و کتب رسمی نیز
مردوح ابالی نوشت است زیرا که او له نموده بی عالی عقیله است در نظریه بر خلاف شیعه که ادراک بحال است و چنانست
میدیدار جوهر اصوات ایشان بر دمی آست که خود را بر این امر اگر بحوشانند جایز است صاحب ابصار اینست
گوید که شرب نمیدار و ادوات را این بر خلاف بعضی که میگویند حرام است و عقیده شریعت است که از خرد و کوشش میاید
و بچنین گویند در صاوه و سایر کجا بشه نسبت تغییرات و در اخبار صحیح بر خلاف آن است و دلیل بر جهالتش هم در
ابصار است بهر چه میاید که گویند که از وی رسید که کشتی را در این همیشه میاید و این نظر انسان در میاید باز در جواب
هر دو فرد مانند امام مالک است بنیاد سالیق آمدن را از نو و آوردن بخجوری نوشته اند و در حدیثی او گفت از وی که او اوضاع
گفت ابالی است که عقیده است در باب سواخ و تدبیر و میگوید که از او منصف نیست که گویند همان وقت مسئله بروی عرضه
کردند در جواب سی رد در مسئله اختلاف بخبر و نادانی خود کرد و عالی رسیدن باب که گویند که انرا کما است بدین نوع چنین
مردمی با این فیصلت و تهویت سده رنجی باید که نفس خود بر این بوابه و در حدیثی که التوا انش بر آنند که سالیق
گندیدها اعلام او بیوج داد و در حدیثی از السنه در باب که گویند که بر بار بر و چنانکه گویند است و در حدیثی که
جلال است و بچنین راه می باشد ان اهل المکده بر اینکه در مائتة محمود علی که بعد از نام رود و ادوار جمیع فقهائی اسلام
بر قیاست است شروع میاید اما محمد بن ادریس الثمانی در سنه هجری در جواب هجری - نشان که در بلاط سلطنت
نولد بعد از آن در که نسبت و در سنه دو است بر چهار روزه است تا اینست در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
دار و اول کسی است که اخبار نفعه ای حکم و جمع کرد و نظم و ترتیب داده که کافی در کما - یا بجهت شهرت و سالیق
فقیه که نشان شود که در سنه که گویند که خبر خود بود در شاهر ایستار که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
دار و لکن چه بایر - منند از آنکه در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
مردم که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
ار شده است که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
و بیا که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
نوادار شد و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
و بعد از آن از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

ابصار استبصرن گوید که او مریدان را آشنایند بنیست بقدر پیوسته بخارداشتی یکی از مؤلفین دیگر شیعه گوید که احتمال دارد
 که این بحدار سخا و خود مولانا بوده است که پروانه نیز فرموده است و هم در ابصار استبصرن منطوق است که خدایا که
 خدایا در طره محمد است از سر تا کمر و در خفیه است از کمر تا پانچ جلالی و لطیف و در تفسیر آیه الرحمن علی العرش است صاحب
 کتاب مردی را بخیل نقل میکند که در اجاره کشت با لای غرض نشسته است نوعی که زانوهایش بر زمین میسرسد و هم گوید
 که از ترس خدایا این است که در روز قیامت برودند و نور و در وی تمام خون فرزندان زمین منسلط است
 نه او را و خود را بوی نماند که بر آن نمی است و گوید که این رحم از تیر مرد است که بقصد بلاکت من است
 حال احوالی آن نیز در ختم با تو بجام با بدالی که من که خدای شاکر استم از مخلوق خود اینگونه معاطله دیده ام پس تو با بد از خدای
 که از تیر سینه خود بر تو فرزندان نور سپرده است سخت گوی و هم او را کتاب موافق که بنا بر قرآن او را نسبت به خدایا
 است نقل میکند که روزی در چشمی بجز اعراض است ملائکه سبب از پرسیدند گفت بجهت سلطانی است که در او
 است تمام جامی سده و همچنین این عطا بد باطله ایسان یکی این است که در هر شب جمعه خدا بصورت سپری صبح الوجود است
 فرود میاید در خری مصری بوار است و بنا بر این عادت این بود که در شب فرود بر بام مساجد خود باز تیب
 عطف و دانه لطیف میکند و بوی خوش میوزاند بدانین که بر هر یک ازین جاها که خدا در فرود آید حضرت از بیچ
 راه با ساید مع الحمد بشا ازین تحصیل و سخت که مقصود مؤلفین شیعه و تفسیر انما اهل سنت است زیرا که آرد و عطف
 که نسبت ایشان میدهند یا بعضی مردم بدین است که مقلد ایشان برده اند با از پیروان بد نسبت دیگر که محققان
 و مؤمنان است که نسبت بجا نمیدهند در تفسیر این کلام درین سلسله گزاشیده است و گزاشیده است که نسبت به قرار عطف
 معنی کرده که فروضلال شماره و ایست رند و الحاد و نوع داد و این اقوال اتفاق سایر اهل اسلام گفته است زیرا که کلیه
 اعلام در باب صفات و ذات الهی عطا بد عالی معالیه دارد و در جمله جریا که شیعه نسبت بانته اهل سنت میدهند
 است که ایشان بسیاری از قواعد مقدسه شریعت را تغییر دادند از جمله غسل است که برخلاف نص قرآن عمل
 رسول حکم کرده اند و قراریکه در قرآن مذکور است این است که خمس غنایم را خدا و رسول و قاریب رسول و نیاجی و مساکین
 و انبیا و صلوات بر محمد و آله و سلم را در نظر می خنی و هم میداند که بر ایشان کوه درو نیست در ابصار استبصرن
 منطوق است که بعیر خمس غنایم را بر شش قسمت کردند قسمت گرفت و سه قسمت دیگر را به التوبیه و نیاجی و مساکین و انبیا
 بسپارند بی هم تقسیم نمودند زیرا که بحکم قرآن ایشان از کوه بهره بود و شیعه رأی است که عطفانی طاعت این سهم دارد و شش
 و آن قول نبی ما شرم را در خمس محروم ساخته اند در یکی از کتب منسب به اهل سنت رسیده است که از حسن بد در طه
 مذکور در آیه بهره برسد و همچنین گویند که بعضی عداوت با شیعه بسیار می رسد و صانع عبادت و مسایل دیگر که با
 ثابت شده است بدین گونه کرده اند و با سبب مسئله فرموده اند در حدیثی که در دستار احصال و فصل است

میگوید که من لاشک نیستن می بینم که کسی بگوید که من غیر قرآن تکبیر نمیزد انقدر است شرفی را میگویند در دست تو اند
 تا کن مخالف آن ظاهرند شک نیست که ما شریکیم را که موشن و مسکینا می بود عارت و صحیح کرد در عرض چو پاک
 و امید داشت بعد از حجابی بهتری حجابی صغری چندان نیست اگر صحیح و عادت خواندن صغری چندان است عظمی نیست
 آن خوانه که این قدر نایب بد بد که بعد از این بسیار بد که در امر که حکما بعضی است خصوصا در راه به تحصیل در سنگ و بدان حکم نماید
 با تحکله در لایل بعد بد به بر فضیلت درین شیعه افتخار کرده است و در آخر میگوید که اگر تحقیقین این مذہب بر خطا باشد
 خطای ایشان بوجوب قیادند به انسان مسدود در و در این کسبیکه برایشان این حکم شد پیرانند و به عصبانیت
 انداختنی مورد است که عقلا و صلح ما در آنجا معینه خود نشانند اس حکم که ما استوار داده است و ما
 بر صم فغاون بعدی لشکرین خواهد بود سلما که کسبیکه بر تنه ما است میباید نگاه داشت اگر اینک اعلان میگردانند در
 پس بدید که خواهد بود چنانچه در اخبار دارد است که در در وقت آمدت روح نخلت رده بکهور جدا بود و اهل بیت و جنبه
 اندک بلاک عاصیان نیست نمود استی و در حلقه کبری که در این باب نوشته است کتاب سوره کعبه است
 که علی رضای این مذہب نوشته برای عقافت جاری سخن در بیان امری سینه نام نمانده و بر ایمان علم داده است
 حسن میاید که حکم نیست بیان بر این دلایلی که سینه بر این است مذہب خود در این کتاب عامه کسبه و در حدیث
 طرفین را بهتر است که قدری ازین کتاب نظر شود و توان بود روح و اولاد را می که مولف است میگوید که در این کتاب
 پاره یکی از اخبار بعد از کتب عامه است بواسطه علمای دین و اولاد است استی است و فروع آن در دوروی
 آورد که یکی است جنبه نام که در هر دو امام جعفر است در این اصول مذہب و درین موشن و حضرت امام جعفر
 صادق نام شده است تولدش در سنه ششاد شده و تولدش در سنه هجدهم است هجری است ای واقع در سنه صد و
 عقاد در اوایل خلافت با رون نقل شده است لغرض آنکه آن کثیر که حال چنین گفت و از وی ثورت است
 اینک گفت ای جوان صلاح در آنست که مرا بدو با رون بر می و جنبه فردش عرضه کنی و اگر نیست پرسد صد هزار نای
 ز در بر ما طلب نمائی و اگر پرسد بجز جنبه این بهای گران دانی بگو با همه علمای فتنه جمع کنند تا با وی در علوم پرست
 ساخته گسرد و او بر سه فایق پد تا جگر گفت عاشقان این کار کنیم و میباید که اعطایم چون ازین صحت است او صاف و مختصر
 نمود ازین خبر و بی تردید کی بر ما سینه خواهد بود زیرا که هفت شیخ حاضر من تویی جنبه گفت منرس که میرک نیست
 ما را اجابت است کسی را در خود خواهد بود بر هر دو کل کس که ای جنبه است همان خواهد شد بعد از ما لایع بسیار خواهد بود
 بجای یکی و بر بارون زنده کیفیت حال بیان کردی می گفت برود دیگر اما در اخبار طاعت کردی و بجای آن حسن طاعت و
 فصاحت جنبه را بدیدیم چنانچه در در ساعت زود بارون شده جنبه تقریر کرد و بارون است جنبه را حاتم کرد
 جنبه در آن بد رفیع بر روی کشیده و صغری چند در هیچ ای خواهد بود از بسیار حسن است گفت ما در هیچ آن روی آورد

حقیقت بعد از پیغمبر خلیفه که بود حقیقت گفت آنکه سابق الاسلام بود و بر ابراهیم گفت که سابق الاسلام بود حسیه گفت که داد و داد سپهرم
و بر او من بود و درون این سخن متعبد شد از ابراهیم چون بارون را متعبد یافت و لبرگت و کعبه بچه و لیل کوشی که علی بن ابی
طالب بود من بسکویم که با بکر و فخی که ایمان آورده و جلال است علی در وقت بود که بر او ایمان و طاعت و کفر و عین
نمود که در عیناری نیست حسیه گفت اگر من بر تو ثابت کنم که ایمان و طاعت و کفر و عینیت که دکت را اعتماد هست
که دکت چنانچه تو او را میگوئی در حوض نواب و خطاب کنی است اقرار میکنی که در همان مجلس بودی که اعتبار است بر ابراهیم
گفت اگر بدی و صحیحی امری را طلب رأی است کی افرازم حسیه گفت در مکه بودی در باب بیری که نصره نماند چنانچه
حق قرآن در قسده ضرر و نسی بان شایسته است و در جواب حضرت در وقتی که حوسری بر وی اعتراض کردند استأذنا لک انما نکلک آذانه
موتی بنو خنیفان از حقیقتا طعناتنا ذکرها ای ابراهیم بگوید پیغمبر که گفتن لطفان استحقاق بود و حضرت فرمود اگر حضرت ظاهر بود
استانده که خدا در معجور بود و در همان آنکه معجزه در قرآن وارد است بر ابراهیم توانست جواب بگوید پس گفت ازین مسئله
در که شتم به بسکوی در حق عثمان علی که بر سر میراث بچه مساعت کرده و بدو بر یک سیفت حق است و دادوی نزد
انلی که بر برده چون و شخص مذکوری و در یکی باید ابراهیم بنده علی بر باطل و در حق بر ابراهیم بر بدن این مسئله آن بود که اگر
حقیقت بود به عباس بر باطل بود باعث رجس خلیفه شده حاسن بر معصوم و محضره دید و اگر گوید علی بر باطل بود ابطال است
خاک کرده باشد حقیقت است ای ابراهیم باید جواب این سوال تو از قرآن مد هم چنانکه وارد شده است که خبر سل و بکامل
اعوی برده او در روزه بجهت یک خطای او را و در باب این در باب او نه بدین ای ابراهیم بگوید که ام ایست ازین دو ملائکه
بر حق و ان امر را علی بود بر ابراهیم گفت هر دو بر حق بودند و بجهت اصلاح و تادیب بود بکر نزد وی فرستید عباس گفت میرا
مر است از هم میر علی گفت حق من است که این هم بر در داد و دهنی چهرم و دخترش در خانه نیست سن و
میس که سید خوانان بنشیند فرزندان من اند من حسن معلوم بود که چون نکاست ایشان شایسته گفت و الله این پیغمبر تنم که
گفت صحیحی دوار شد و حاسن بن است چون عباس این سخن از او سینه در غضب رفت و گفت ای با بکر از خباثت
و دوشی بن سخن از همه حسیه می بر اجمالت شستی حق او را ضایع نمودی او بگرد است که ایشان با لرام آمده اند گفت
تا بجهت تو صعب با من آمده ای نه بجهت محاکت این گفته از مجلس برخاستند بر ابراهیم چون این را شنید گفت ازین مسئله سیر فر
که ستم بود که عباس فاضل بود و با بنی حسیه گفت که که تمهه حاضر بود یا محمد چه در میان علی و عباس افتاده اگر عباس فاضل
و محمد بن سینه سبب همی بود و اگر چه در مسجد و در عثمان است که چون او را در ده و در چون بارون بود دست و دلا
حسیه به حسیه در ابراهیم بود گفت حسیه را ان علوم که با است چون حسیه اجوبه حسیه من او اگر گفت که حسیه
است و هر یک از سوال که اگر جواب ساده کوی سخن در علمم تا مردم قیام بر ابراهیم بگوید چون پیغمبر از و مار طست بر و طبع
و در هر سخن گفت که حسیه گفت در بن علی حسیه بیزه و در هر جواب و کسای که نفس کرده بر جواب بود و در هر جا

سبب خطا که ام مدهی بی غیر باطن ابراهیم جواب نداد زیرا که اگر نسبت خطایه چهره سید انصاف بدین داشت و اگر خطایه
 سلطان مذکور خود میگردانید و این نیز خوف داشت که استغفار کند و محزون بر خالق شود و همه بیکباره بکنه
 و بر وی علامت کردند که اگر کسری ماجر باشد آنست که مؤلف کتاب فیهما ذکر کرد با بطنی شتاب محله با این شیعه و بنی م
 بطریق مساحت ذکر میکند در همه جا مظهر تمهیدان در کتاب حسنه است تا با لاجره که با و در آن تقریر است و می رسد
 شده از آن زود و ذکر قصه با دمی سادات کرد و شمار شکر که شایسته بود و صد هزاره بیار بوی داد و در حجاب در بر سرت
 بچندگی که کت را بومی رو کرد و در حرمت حمله را طایفات کرده و بر پیشانی خود تا از بعد از بیرون رود و سادات
 از مالکین بومی بر سه با جمله حقیقه با خبری از مجلس بیرون آمد و علاوه بر عقیقه با درون اعیان دولت دارگان حضرت
 و بر او افراسیاب و کشت شامه را از این نظام از کرسی زمین بر آید و با او یوسف و شافعی و سایر اعدای بدست
 حملت زده را نمود که رفتند مردم را ایشان بچندین ساله عظیم با درون ایشان بخدمت و شکر کردی لکن با این همه حقیقه خود
 او اینست که گفته بعد از آنرا که به بدین رفته و در اسکا اقامت گزیدند مؤلف برای این کتاب میگوید که در هر
 از که در مسقط توقف کرده این شیعه را یکی از مدارات اصحات بومی را در آنچه بود در عربی بود که او بجای ترجمه بود
 ترجمه و گوید است احتمال در و گویم با در و امر و قدرتی العقبه شده است نسبت به شیخ ابو الفیاضی و او است که در مالک
 مخبر و منصب است یکی از قواعد شیعه تقی است که در همین محاطه احمای عقیده خویش بود و اظهار مذمت مخالف
 مسکند شتاب این فاعله انما است که اینطایفه محزون منکوب بودند و ابرایان نیز بر این که آنکه در بدین فتنه خود
 است که در سفر که این فاعله را امری دارند و همین سبب حد علاج ایران بر و انصاف پذیرند مردم رومی مناجات علی
 که در حوالی بعد از آنکه شتابانند و نند در است عقیده هر روزه از اطرافش ظهور شرف برده سلاطین بر و امور سخت
 مقدرت شجاع طوکار در آنکه نموده بوده اند لکن در وضع بیارتان اماکن مقدسه شایسته و زبانت که بر پای سید
 که عیاشی بن سلام بر است و سلیمان بن ابان شتابند مردم صد سلام اند شکر احترام بر مول او و او من کجی در جواد
 که ایشان اولیا خوانند اظهار عقیدت کنند و از در ایشان هستند دو استهنت بود در بیست از فتنه سلام
 که در این و نام باطله خالی با بیچناچم بجه شایده و گوید عین در دمی از دباست ایران خبر شیخی با و در پیشی است که مردم
 بیست کا است با اینکه کسی نام صاحب قرار میداند لطایفه که در سن و امریه شده اند و شیخ اند که در این
 از بر مانی سلام شایسته و تمام شیخ مجتهدی بجه به سده الو با س که اینطایفه سبب ما و بر فریبده است
 عیاشی این مذمت است و در اعلائی اعلام مذمت عیاشی بن سحر و صاحب از جبهه که با می عیاشی است که
 عیاشی با در احسن و جاد است و بی سر عبد العزیز شایسته است ما است چنانکه در در رسد مالی است
 در مذمت است و در طریقه نشان مخصوص است و قابل ذکر از در جبهه است و صاحب و مالک است که

و قوا به طبع عین و محسوس بسیار می آید و اعدا شرعی و عرفیه اختلاف کلی دارند مثل اینکه در وضع وجه و دست گرفتن در چرخ
و قاعده کجای خنیاچه ابالی ایران معه را جارد و اهل سنت حرام میدانند تفصیل جمیع اختلافات لطوایل لاغلاط است چون اسواد
مخالفت بر قوم گنبد زباده کرمی اندازد و رواج مذہب شیعه در ایران چنانکه سمت و کرامت سبب اتفاق سکه این ملک
سد و بنده حسب وطن در خاطر با سوخ بافتند در این اوقات از ایشان مانند سابق در مدیبت شصت میشدند سبب اینکه
حاکم که گمان شده است ترفی و بریت بافته اند که حرارت آنس منبر دست ابالی است کافر میدانند کونند ایشان سلطان
انما بحکم قول خلافت خلفای جور و مابصیر حقوق آن بوال انبار ائوس ننویان گفت لکن در خطا ستمگ سندانند
این ستم که با وجود اینکه بعضی از اعاظم ایشان مانند عالی و غیره تصریح کرده اند که متبعه مسلمانند الا سکه غالباً سندان بن سندان
باجبیه تعصب بدست باطلت ملکی انبطایفه را نصی و ارفا فریدتر کرده اند و همین دلیل بر بهر کارترین سلاطین محاربان
از زمانه سید و برده با فرود آمدن با نگاه دانسته اند چنانکه آنجا حکم جان قیاساً اما بلکه مسلمین انما سید باجم در راه سعید
است کرد خجسته علی اللسان سندان راه اعدا و سبب شیعه و ابطایفه را دشمن میدانند و اعدای ایشان سندان است
در سوم خود در جمعی میدارند منهور است که بعضی از قبایح در مبارکین باطنه شروع دارد از مسخ و ذکر ایمان گریز این سلسله
رفت لکن مقام انضامی بطمغان میکند از تحریرین اسلام معلوم نمود که تمام بد و ظهور غنم انطایفه موجود بوده بود
اصلاً ایدر که حالات انسا در تمام استقرار این ملت و علی تمام دوستی و این اعدا همواره در اعدا و در سبب محسوس
جور اندید بر آنکه تنگ نستی بیرونی ایشان در باو آلیا شده و اخبار و بی انقبالی نظیر این شرح را دعای ارتقا ط با موافق
تبر و حسب سخنان سرعیت و دست علمای خفا بر بوده و در باب سخنان در این طبقه بر ایشان نامه گنبد
کرده اند در این ملک نامه بران در اوقات خلفه عفا یزید سلسله شروع در و راج در استند است تا اسکات سرست شرح صحیح از دست
گویی این گروه است ستم که سلطنت ایران بجا آورده اند و سبب انان و اعدا و اگر چه سلاطین و سواد برده اند
تم است بشام دانسته اند اما با مجال محبت از انطایفه بسیار بوده اند و گنبد ایشان در این از اعدا و سبب از دیدار بر فتنه سلطان
اسلام ارباد ساد سندی شده که تا هنوز ستم ایشان رخنه در میان ملت و ایدر کان دولست نیکند است ستم
و طبع و فتن این گروه بر داند سلطان سیر علی بد بخت بر و در ایشان گمانند شیکه شامی بالا گرفت است علی اخبار فرود
رفت در کنارش تا سبب عفا یه صوفیه علی العفصل آید و میروید است بلکه ممکن است زیرا که امکان قنوعه و ستم محله در اعدا
از بین انضامی طلاء عالم هم اعدان سندان تا حال از خلافت قدیم بر و از گرفته با علمای جدید فرگستان جود است این سلسله
و حتی امروزه بر و شروع داشته اند و با بدترین عوام و اعدا بر اعدا و این ستم و در این سید ستم و در این
رکب غلامی گفته و سمانه بجهت و گنبد ستم و گنبد ستم و گنبد ستم و گنبد ستم و گنبد ستم و گنبد ستم و گنبد ستم
در و سنی بر خزر از خطای تا طرد و ایدر با حله است لکن ستم از این بر غنما بر و جود است انما ستم و گنبد ستم

ساکان خاک که ایطابحه سخن کرده اند تا طبقات ایشان بسیار است و بنا بر طریقی که فی الحقیقه می توان گفت بر خیزان سخن
 لا یخرف و سناست آن بنامه خواهد بود لکن اگر چه طوایف متعدده هستند و اسما مختلفه را ایشان اطلاق میشود عا لیا با کمال
 بر حق بگفته است علی الخصوص بر مطالب منقطع اطاعت و پیروی هر چه در امکان در فی بعضی نفوس بعد از نشان از اتصال
 در عالم روحانی مصیبت در حصول طبع است این سلسله در اولی است و بعضی فرقی از اصناف او کرده اند و بعضی را نبات
 این دو فرقه اند و بعضی دیگر گفته اند که آنچه علی گرامتای که یکی از فاضل علمای ایران است و گفته اند
 اینها را بعد از انطباع که که در نتیجه فرقی است از بعضی که در جمیع بجا اتم است حلوانه سخنان و در
 عقیده و بعضی در فرقه دیگر از دیگران است و آن عقیده در زاید است و دیگران فی بعضی فرقه اند و آن عقیده است
 بعد از این فرقی از بعضی را می خوانند و بیان میکنند و میگویند که هر چه عقایدی بود بر این بود و رسیده است که حلوانه سخنان و
 است و دیگران که سببهای اصل استند از حفظ فرج این دو در سبب اند و خیریه گویند که خداوند انسان را خلق
 بلند و سخنان دیگر که میگویند خداوند انسان را با سخنان انسان با هم بر سر بند از قرآن و لغت بیان آید این فعل میکند که تا به
 حلوانه سخنان او را در فرقه خیریه و حرمانه از او بر کرده اند و این مردم در فرقی بجهت آنکه خطای خود را مخفی دارند و خود
 عقاید ایطابحه زبان در سببهای خیریه که در جمیع مناسبت مذکور است و سببهای منتهی تا در سبب حلوانه بخاری بر دیگر است
 زید و خیریه انصاری برین است که روح الهی در هر جسمی که در فرقه خیریه می خوانند بر سر که از بعضی اعداد است و در حدیث است
 از بعضی از اساطیر فرق منسوفه نوشته اند که محمد علی از فرقه اشعه است و سخاوید میاید و که بد که در زمان پرید و علاج
 ایطابحه و عجمه ایشان برین است که خداوند بر خیریه است و هر چه جدا است که بد که برین عقیده است و اطلاع میخوانند
 خصوصاً از اعلا خیر منقول است که که در لایه اوله ایشان از نفس خود خلق کرده پس هر چه با خلق است و هم مخلوق و در حدیث
 و این عقیده و سبب ایشان کرده اند و در جمیع مناسبت از این سببها میباشند بسیاری از فرق مسلم و خود نیستند
 ایطابحه میباشند و هر چه عجمه است بعد از منقرعات برین بنده برین است که هر که ام اندک خطای در مسایل است
 خیریه از آنرا خیریه بر فرقه خیریه است و عجمه ایشان از آنرا است که بد است و خطای از آنرا میباشند که جهان میباشند
 که تا خاص مخصوص که عدد در ایشان بر جمیع مناسبت از این با مردم و آنچه لازم بود و خود است و هر کسی
 بر می میخوانند و در فرج از آنرا است که برین با علی در حاسته است و برین سببها در فرقه خیریه از آنرا خطای
 از فی اتصال با تعداد که در جمیع مناسبت که دعوی مختلف می باشد و در بین سببها خود را کالیف برین است
 در جمله هم دیده کرده اند که در سببهای خیریه و عجمه از آنرا است که در سببها
 خود را از آن فرقه از جهات مکانی نیز دانسته اند و این مورد که برین سببها در جمیع مناسبت از آنرا
 زیرا که بدون واسطه با سببها در فرقه و در سببها که از آنرا است که در جمیع مناسبت از آنرا

بسکنند بدین مضمون که شریعت کثرتی است و طریقت در باو علم با آن لایسته صرف و معرفت تحقیقه مراد است بر کمال
 هوای مراد است باید آن را کشتی سوار شود مکتوبه ایران علی و اولاد و ازوه کانه اش را پیشوای طریقت و صاحب
 مسند عرفان و ایقان میدانند و گویند که علی دو پسر خود و دو نفر دیگر از اصحاب خود را تعلیم مردم مأمور فرمود و خلفای
 و طریقتیه را سلسله این چهار نفر میرسد که هم از ایشان خلفا من سلف صاحب خرقه و با وی فرقه شده اند شاه خوانند
 خان و جلوی در کتاب خود که سنی است قناب است که علی دو پسر خود حسن و حسین و دو نفر از اصحاب خود حسن و
 رکیل بن زیاد را تعلیم مردم در عقاید حقیقت را مأمور فرمود و خلفا حسن بصری عبد الواحد بن زید و حبیب عجمی سید روح
 طایفه مرقوم ذیل سلسله خود را بعد الواحد میرساند اول زید است که غالباً در صحرا و بیابانها عمر گذراند و نزدیک آبادی
 و محوری گذراند و قتل جوامع است از مطلقاً جایز ندانند و فقط بر بنامات و کبابه سدرت من کسند و دم البانیه مریدان البانی
 خلفه عبد الواحدند غالباً و حدت وجود بسر بردن و فرزند اختیار نمایند و سوال بخوردند و از نذرند و آنچه بی سوا
 بر سنا آمد بی پروا اتفاق کسند ستم او جمیع که منسوب بسطان ابراهیم او هم از این فرقه علی الاتصال مبارک است
 عمر گذراند در بیق نگیرند و همیشه در ذکر باشند چهارم به نامت به منسوب به باری بصری اند که نسب خرقه او بود واسطه
 بساطان ابراهیم او هم میرسد این گروه غالباً خاموشند و همواره بر ریاضت کوشند و هم اسحاق از مریدان خواج
 اسحاق دیلمی اند که بدو واسطه به باری بصری میرسد و هم ساروقی شاه نواز خان را سلسله به حبیب عجمی منتهی میشود
 اقل عجمیه منسوب بخواجه حبیب عجمی غالباً در کوهها ریاضات شاقه روزگار گذرانند و جز ساروقی لباس پر خور نگیرند
 و با حیوانات و صحراناموس نشوند و هم بیفوره منسوب بطهور ابو زید بطامی نیز از مشایخ مکتوبه ایرانست و فرقه
 از حبیب عجمی گرفته بهم که منسوب به جعفر است که منی شاه نواز خان گوید که او شاکر حضرت امام رضاه و زردوی
 محترم بود بعضی گویند که او در بان حضرت بود بعضی از مشایخ مناخرین مکتوبه نسبت خرقه با او میرسانند چنانچه
 سقیه منسوب بصری سقلی اند و از راه کردان میردند و در عجم حمیدیه منسوب به شیخ جنبه بغدادی و او از علماء مصر
 سقلی است و منسوب کاندوز و مریدان او اسحاق کاندوزی که در واسطه خرقه از شیخ جنبه زید میگردد منضم طویته منسوب به
 الدین طوسی اند که در واسطه حبیب عجمی منتهی میشود و هم فردوسی مریدان عجم الدین فردوسی اند و از طایفه منسوب
 سهروردی است شاه نواز خان و قدس زید حیرانی بسیار میگویند که از مشایخ مرقوم خود است و منسوب به زید است و در
 و بعضی منسوب به شیخ صغری الدین ابراهیم است که در واسطه از شیخ جنبه زید میگویند که در واسطه خرقه با وی
 بود مع الحدیث منسوب به شاکر است که منسوب به شاکر است که در واسطه از شیخ جنبه زید میگویند که در واسطه
 عوامین و طایق و بیای خود فرزند را حاصل کرده باشد و در مرقوم خود منسوب است و در واسطه از شیخ جنبه زید میگویند که در واسطه
 که منسوب به ساروقی است ریاضات شاقه و مشاق کمیزه در کار گذرانند و در کربان است این مشایخ است و از علی القضا

قدم بر سماج ترقیات نهاده از مذاج شنوات و کمال فطوا هر شرح رسیده و بقطع غلایح و کشف بسیاری از حجب از بطن
 زمانه باشد و چون خواهند که ویرا داخل انجام کنند باید که بدنی دراز که با برقراری بعضی که کم از چهل ذره نباشد دراز
 دور عرض این مذمت همه در خلوت مشغول بنظر که اسما و ذکر لایزال الهی بشنود و سخن خود و یا شاید که فقط حیرت کند
 و چون این ایام صبر و ثبات و پراغرضه امتحان و ابتلا ساقصد بر اذن مسافرت داده باید بدوان رفیق و همبدر صحار
 و تقاضای خورد و گاه گاه خدمت مرشد را در یا به اگر از بزم استخوان عیار وجود تن منحل و غش بر آید غلیظه یا مرشد در وقت
 موت خرقه خود را که جمیع مایه کت است به دست برد و سپارد و در ارشاد مریدان باید و کند که اگر چه مضمونه ایران بسیاری از خوبان
 و به استمالات را در سند و ستان گرفته اند اما از مجال غیر عبادیه که مراد صیغین نمودن آن اقدام دارند با با کرده اند زیرا که جناب
 مادانی باید در سوخ کلی در خاطر داشته باشد انسان باید که نه اعمال انجام کند و اعیان مضمونه ایران همه بدانش و تقوی
 معروف و موصوف بود و اندک تاخرین صوفیه هر یک از معارضه که در تاریخ عالم ماحب نامی بود. اندازین صنف محبوب
 کرد چنانچه ابرو بهیم خطیر از این سلسله دانند و گویند که وی در عبادت خدا تعالی شب روز بر روی و روز شب و در
 و همچنین هر کس از تقاضا کرد در آن آثار فلسفه مایه کت آبی بگوید رسیده است از خویش و اندک اگر در آن آثار مایه کت نبوده
 شده بجهت اینکه بسیاری از علماء و فضلا و کلامین و عالمین عالمی ایران همگی در توکل نظر بر شریعت معتزله مشهورند لکن
 بنویسند بجهت دار سده که دعوی کنند که خلقی کثیر که بجز در دعوات علم تصوف دانسته اند بر این دینت ساکت بوده
 از آنکه همه استند بر توفیق الهی و جمیع ملاکها استند بر امری که در طلعت زمان حالیت سبب روشنی است از خاطر شاعر
 مرشد و کلماتی در مائهای بداند اگر علی الاطلاق باشد یعنی غلیظه بود از اجرام و اعتقاد است باقی بران خاصه شعرد و سنده
 مسایحه اربست ترین از باب حرف و صانع که در شهرهای معتزله است میباید از شعرهای مشهور شعر حفظ و از بدستی سپاسی از
 مشهور است بیکدیگر در اصل که بسیار استنها ایجا کتب معروف در این باب شوقی شیخ جلال الدین حروف بلای و می
 آینه ای و اندک بعد از آن که ادوی صوفی مطلق است و بود در جلال که بتوان گفت کتاب مقدس مضمونه ای است
 در یکی از سبب سنده که اشعارشان علمای نادران در اینها است بلکه مضمون و مولفین معتبر نظایفه در اقامه بر این
 اشعار ایشان بر کتب بجهت و نقل مبریده خواهد بود از همه مضمون سنده چون همینکه که محوف بر موز است اگر چه
 در ظلمات و ظواهر اعتقادات شان معلوم میشود. بدو صلاح در نقل و قناعت و محبت عموم است لکن اندر این
 که از عبا بجهت تفسیر بسیار بدی که از عاظم مشایخین است که او را و صلوات الله علیه و آله است که
 اما الحق گفت و افسانهای بسیار بجهت ندانن حال که از این جهت کرده اند از جمله آنست که مضمون خود بر این است
 و در آنست که بر شب بیرون میروند و در آنوقت که او آید که در پیشستی حاجی است از این جهت
 در آن وقت که در آن وقت که طاعت محل بر آنجا می است. در سبب مایه کت خود او هر کت است

اصرا از حد گذرانند چند نظره که در نه عام بود بوی و او نوشیدن همان بود و اما انچه بدون همان با بخل خویش گماروی
شربت یافت صورت برابر و دشت و ایضاً نایره منصب علمای ظاهر شریعت گفته او را گرفته اند که شکر بگویند
یکی از هفتیه ار خداوند سوال کرد که چرا بطلا گن مسخر را صی نه جواب آید که این است منزلی کسکه گشتند ایدار کند
اسامنا بی سه یا سید شد بوقی میگویند از آنجمله این است که چون تصور را برود که اندر چنین بود که او بر ارشیت
مکه در بو است است و امیران منصب هر قدر سنی بگردند و او را بگیرند نمیگویند لکن در همان وقت که این را
خورد او نه بین داشت روح او از بدن جدا شد و بجانب سمت رفت و با بعضی ملاقات کرد و آنرا بعد از آن است
دری بدرجه وصال انصافین او در مکه که در شمال از دور خاست کرد که بجهت حفظ ظاهر شریعت گشتن یعنی شود روح معده
از گفتار بجز مشاهد شده و دوباره برین رجوع نموده بدن خویش پوست و علی الظاهر گشته شد و دیگر یکی در مشاهیر
ابطال شمس تبری است و از جمله افسانه اینکه در ماب دنی نمود است این است که روزی مرده از زنده کرده با نانی
ظاہر حکم گردید تا او زنده زنده پوست کسد و او پوست خود را بر گرفته بنا کرد گشتن و قدری نماند تا او استند است
جوع که لکن کسی بوی نداد ما اینکه چهار روز گداوی مرده یافت اما چون قش نبردست یاب شد در ناچار نماند
مردم تنگ آمد به خورشید حکم گردان از خورد خورشید از آسمان بریاد در دیکت بود که زمین کیباره سود و که تنج ظنفت
یعنی شده حکم گردان با کجای خود را جنت که اختفا و تصدیق با یکدیگر است و اما طفل در حق سناج سبب است و
در این بظایفه شده است بلکه ابانی شریعت گردید که صوفیه را خود ندیدی نیست و از آنرا میگردد علی الظاهر بجهت دین داره
برای فریب مردم و دام نه دیر است به پیغمبر و الله ظاہر اتعالی دارند تا از احکام ایشان که خود احکام الهی دانسته
و بن عمل کرده سر باز نماند اگر چه تا حد این مسئله که قصاصی الهی موردت حد و شل موجب بود و حد و نه نیکت و بد است
از قرآن است لا که پس بیدری از اهل شریعت الهی را که دال بر حقیقت استند تا قبل میکنند بسبب آنکه اگر این مسئله است
شود با به فاعل شد که خدا فاعل افغان غنچه است تا استند تا حقیقه محله مناسبه علی جمیع سلسله صوفیه است که آنچه است
از دست و سر صهای او هیچ نیست بعضی گویند به نیکت چه در او است در مرده دیگر و محتمله این است که سری
و خیر و شریعت از دست (علم و شادی بر عذر است چه عادت دارد تا قیاماده به سنادی آن کین عذر از دست)
اقامت علی کرمانشاهی گوید که ایتلافه جنی معصوم جریع شیبار را مطهره و تجلیات و سرکات و نومات تباری انالی در
اما آماده در مطهره حال نموده را صد خنای شماره چنانچه سهل این همه زنده شری گوید که مستروح و قنی ظاهر شد
که در خون دعوی خدای کرد و هیچ نمی تواند که لشکر از نور بر قرار بی خطایه معرق بجز علم شده در دم در
مگر که در کندی نه در این صفت فرید نه کسی بود و الله بکه در حد است که عصبی است بود او است اما آنچه در
نمود که ایتلافه مکره است و خستند در بر که شور در برابر هر چه را نماند در وی را در این معده

اما بعضی از متصوفه این نسبت را نسبت کو بند و جستی است بنا بر این فم که بند که طالع را بخت و صلاح را ثواب مفرات است چندی دیگر
 برآیند که مردم در آن عالم نیز چنانکه در این نشاء سخنان خود منسوب بودند و فی الحقیقه جنیم خرابی پیش نیست چنانکه مردم آنشی
 می بینند و چنان بنده اند که آن شیء نماند بوحسب و چون آن شیء با ایشان در رسد می بینند که فوه حراته نماند و نصیری که از این
 سلسله است گوید که سائیکه بحیثیتم سرور و زودی خجالت بخال خود بگردد و عادت نماند که در استنشاق از آن باور حسن و آرزو از
 نعمتهای هستی نماند و زود چنانکه حجله بر وی سرگین نماند و در طیب یا حین مفرات است که محمد علی و پیران متصوفه نتیجه بیخ
 علی و سنی را بیخ خطای است بمعرفه بیشتر باشد و با سنی سنی اندا که حقیقت این است که خود هیچ ندی ندارد و لا شاکست
 گسائیکه ندی ندارد با سنی با هر مذیب بسیارند و در شرح طبقات متصوفه حکایاتی چند که دلالت بر کفر و الخادایان
 دارد نقل میکند از آن جمله این است که شیخ روز بهمان صاحب تفسیر لامرار که از اعیان و عدت وجودی است گوید که روزی که
 مست بودم هزار دیدم در صیورت مردی بارانی بر او من با کیوی مرغوانی نگاه که بناده و سنی بر نشاء او زدم و گفتم سخن تو
 که نور دیشناسم و اگر بصد شکل درانی در نظر من محجوب سخنایی نماند بعد از تقریر این حکایت که بیان کی از محمد بن مجانب است
 که محتفای اس اور اولی دانند و بعد گوید که این بلافه خلفای طریق را صاحب کرامات دانند و چنان بنده اند که همیشه با خدا
 در گفت و شنوند تا بجهت که گویند شیخ عبدالقادر کیلا فی سنی هفت مرتبه با حالت جهانی سیر ملکوت آسمانی میکرد و تمامی اتم
 ایشان ساکنی ایشان بودند و یکی از کتب متصوفه تاریخ فولد شیخ عبدالقادر را در سه چهار صد و پنجاه و یکت هجری و فوت او را
 در پانصد و شصت و یکت نوشته اند و در وی نقل کرده است که چون سیر خواهره بود در راه رمضان سبستان بدین سیر گرفت
 و خود چند لغات در یکی از راه سال خویش می نویسد که در روز بیاض عروج به حرم محمد و م کادیر اگر فتم کادوری پس آورده گفت ای
 عبد القادر من آن فتم که تو در مملکت کردی من بخار مر اجست کرده برام و منم آنچه صحیح نه از حال را دیدم که بر کوه عرفات
 ایستاده اند پس بجانب مادر فتم و گفتم که اراده دارم که عمر خود را در جهاد ستانمی صرف کنم و چه کنم که بجهت تحصیل علم
 بعد از سفر کنم و آنچه دیده بودم بوی گفتم مادرم بگو است و بنشاند نیار آورده گفت نصف آن مبلغ از شهرت بر او بگوید و فتم
 بمن رسید و چون از این داد فتم داد که هرگز در روح نکویم پس از آن این گفت ای عزیز نماند از آنچه بسیارم دیدار با بقیاست افکار
 من بر راه افتادم چون نزد یکت بعد از رسیدم فتمت سوار بقا فله حمل آورده فاعلمه را فیهما و ندید که از دزدان از من
 پرسید چه داری گفتم چهل دینار در دیر جا بید و خسته و درم آن مرد چنان دانست که مزاج میکنم فتمند در آمد دیگری چنان
 سخن کرد و همان جانب سینه فتمی که اموال فاعلمه را فتمیم بگردند مرا به بلند می که ای بر ایشان در این ایستاده بود و من
 از من پرسید چه داری من گفتم که در سفر شما از من پرسیدند که با ایشان گفتم که چنان بسیار در دیر جا بید و خسته درم حکم کرد
 که بیرون آمدم چون در می بودم فتمت کرده و پرسید چگونه دانستی خود را برود و ادای فتمم بدین سبب که با درم رسیده که
 که هرگز در روح نکویم امیر دزدان فتمت ای بر سر خود این سخن را در امر است که میگویند من سخن در راه از آن فتمم کرده ام پس

دست دراز کرده گفت دست خود را من ده تا در دست تو فرو بکنم من چنان کردم و او اند کرده اظهار عداست نمود و چون در
 چون چنان دید دستا بخت کرده بجای بر دست من توبه کرد پس میر حکیم کرد و با او اقل طاهر را در کرده الغرض در سنه چهار صد
 هشتاد و هشت وارد بغداد گشت در آنوقت اید از عمرش شایده با هفتاد سال گذشت تا به اداره فطرت و صلاح او در آنوقت
 افتاد و بابر و خلف مزبور خدا جمیع مطالب در بابا بجا بست مقرون و دشمنان وی را به هفتاد و هشتاد در سنه با صد و سیست
 و یکت هجری بنای موعظت ناس گذشت شواغح از وی کرامات نقل میکنند و از خود وی این حکایت نقل کرده است
 بخدمت پیر نفوس است گوید یازده سال در برجی بودم وقتی با خدا عهد کردم که بخورم و نیاشامم تا اینکه کسی من بخورد
 لهذا تا چهل روز بدون غذا بسر بردم بعد از آن شخصی قدری گوشت آورده در نزد من نهاد و برفت چون نگاه کن
 گوشت افتاد نزدیک بود که جان من بیرون رود لکن خود داری کردم و او از منی باز اندرون خود نشیبه دم که من
 گرفته ام در آنوقت شیخ ابو سعید مخزومی بر من بگذشت و چون آن را دیدن کشید گفت این چیست گفتم این شوه جسمانی است
 ولی قوت روحانی من نه خود غایم و انوار است شیخ گفت بیا بنجانه ما این بگفت برفت من عزم کردم که عهد خود را با
 برم لهذا بر جامی خویش اندم پس خضر زدن آمد و گفت بخانه شیخ راجع چون فتمم آورد منتظر ما فتمم چون مرادید گفت نیامده
 ما را آوردند پس طعام و شراب بسیار حاضر کرده من خورایم و خرقه خود را بر من در دو شایبه و از آن وقت من یکی از
 اصحاب خواص وی گشتم با بچه افامه علی از صوفیه سخت صحبت میداد و بعضی نایبند مردی با من به فضیلت مینست
 زیرا که شکست نسبت که بسیاری از بزرگان ابطانعه مردمانی بودند بزمه فقوی و حکمت و فطرت و در آن بزمه
 طالب نام و شهرت است طالب آن شده اند چنانچه در این کبری سخوال است که او پس قرنی کجا بیک زردی بر فتنه بگفت
 اگر شما خدا بچویند با من چه بگویند و اگر خدا بچویند را با شما چه کار است بلی کجا میتوان کرد که گمان نبروده و بگفته که بنوی
 مخر کلاه خضر بر سر سارده و بجبال حلب ترک دنیا گفته اند و در غلغله دیده و جلوت در طوب ساخته سودای مردکی
 در دیکت که دانی پنجاه اندوه از بنی در لباس با رسالی کرده طالبان کوی جو چون سالکان راه خدا و طلب مقصود این بگفته
 سلطان را و در تمبر اطمین و عباد و در ویش او در کجس کیم ارشاد و حرکت بگفت چیزی است یکی امارت را به آن جوید و بگری با گفت
 او بان سلطان را منظور است که رفته مان در رفته فرمان آرد و در ویش طوبت نمود خود و او پدله این در دولت صوم
 خویش اند و آن در جلیت و سلطت خود شایسته خفیه گفته شده است که تقوی و در حقیقه در بی نسبت هر جای شوع با
 بیاید به سبب مخفی بر اید است تا از بی قابل بگردد و عظیم بر جای آن که است عاقت طوا میر شریع از باب صلاح دین
 دانند و بجبال خود چون رفقا است مصوی انبار دست و در خور از اجزای حکام شوع خارج و معاف تمام در کار است
 می و سلطنت از آل خود در عالم و اطلالم نمی نمایند لکن چون دومی بلی مخصوصی اعدا و میکشند و بدین دو عامر بیان
 عبادت و اطاعت خود امر نمی نماید خاصه نوزاد و سستی بگفت محال است که بر در و در و حسن او در کت است

و در شرحی مختصر در باب صوفیه و قواعد ایشان نوشته است او نیز نامه بسیار می آید مؤلفین سلام عینده است این است که در
از کابراه ایامی است را مذہب تصوف بوده است و در تقریر است که در ما تقریر میکند این که مانی که اگر فی الحقیقت مذہب
سما باشد آنگاه بوده و بار می بهوای حسن نموده شکل متناقض دیده کرده اند و بوجه مشهور نمودن لداست نفس رنج و کالیف
بیشتر بر خود سادہ آنا هم بر وجهی از وجه مانی در دایره ظاهر شریعت میرون نگذاشته اند و کسانیکه بچند حور از بیکه در و مانا
پیدا شده راه خطا کرده بر عقل و شرع زدن را در وی بجد آورده اند چنانچه در ششم از مجلس مؤسسان در ذکر مفسر
تقریبی میگوید که جمالتی است در ذکر جمعی از صوفیه صافی چونبند زرد سالکان سالک طریقت از اینجا عالم بود از اجار
انبیاء الله بدی وجود فایض الحوی اینها بفرام است که با من توفیق از اری در اس ماکت اطلاق احکامات رفتی نموده
چون صحت حوالی شریعت با وج قول غلیظت فی فرموده و تقریر کلام در تحقیق حال اینها بفرام است که بر وجهی در مقدم است
این کتاب استانی بدان دافع شد تحصیل عقیدین ممالک حقیقت که حکمت عبارت است از است بسط فرستادن حاصل شود
چنانچه طریقت اهل نظر است را نیز از علمای این دین با طریق عقیده دستکار این پنج شیوه این نظر است ایشان را
عزیز و نسیان مانند و اگر چه در و طایفه حقیقت کجا از آن که در طایفه تأیید چون تحقیق است ربانی انبیا بر کمال
شده و در طریقت ایشان هواکت شوکت در خواست نام کس است شریعت مطلق باشد در است انبیا از اولی خود
بود لیکن این صریح است در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
و کجای حقیقت است در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
بجمله القرآن در راه رفعت دست اطلبید به و حتی از اجاره از بجز در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
از مریض که فی است با در دست در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
چون از بجز در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
نقد صرف خدمت ماضی کس در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
و حتی ریاضات بسیار در باب نظر کردن در دنده و نامی در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
تقصیر بر این صیاح این بهترین متحقق است زیرا که در انسانی تصفیه در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
این تو را بود در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
بعنا و خارج و بطلان و در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
طریقی حلال است که عالم مذہب است و در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث
گاه میگویند که تصوفی را مذہب است که در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث در حدیث

و سیکاه و غیره میباشند با بجز سیهایی که نامور بر بدن کوفته در رخ و زوایس بودند چندان فرقی با این و پیش و مفرغ سیکاه
 و خرد و ظواهر است خوب میراندیدگی بنوعی که در این محدوده بسیار از ششترین را با شنباه کوش و دماغ سنجاک و پیش
 و بر دست برادرت میراندید است مستوی یکی از عظم اصغرها یا الاخره یا اسطه شده عظیم از خان فرمان فرساده است
 از آن کار بداره لکن میر معصوم علی از آن حرکت بر بنجید و ناچار گشته با بورد علیتاه و جمعی کثیر از مریدان بجانب کرمان در صحر
 آمد و کوفته ان سرخ الاسلام از کثرت سردان و می آمدستاک گشته میر معصوم مجبور اند که کران به سمت مشهد رفت چون
 در مسعود نیز بر آراه مدانده بطرف هرات رفت بجایال ایگه در راه نابل منبند و شان طاکن کثرت دست راستی موجب
 نویم اوستا انفاستنان گشته اورا مراجع بیان محصور بود میر معصوم دوباره بکرمان رفت و در اسکا منساق سلیا
 یکی از مشهورین و محترمین طعمای می نقل سید یکی از نسا بان کبره که در حسب نقل می شد این بود که مادر او خوب سیر و کوسه
 جو می میرد که مرکز در مجلس بودی اختیار کردید میا خاندان نور علیتاه و میر معصوم در آن وقت بکر ملا رفته بودند که بلکه در غل
 حماسه غیبات عالیه است چند روزی سلامت بگذرانید لاکر چون در شامی راه نقل او رود بکر ملا در کرمانتاه چنه
 اعلامت کرده بود و در این اوقات عرض می آری ابا انرا رسیده است از راه بصوب نابل ساخت به جمع مردم به
 ایران در کرمانتاه عرض حسد و غیرت مجتهد زنی که اعلمت معنوی شهرتی تمام داشت بگریخت آورد و مجتهد شادان
 از هم او جدا و از راه مدینه و الحی و بالاکر و کله بدو از شنبه کبره رسید که بنیان بر زمین انسا نو و ولده نور علیتاه و مجتهد
 سا... در این و مر جبهه مرتب در این چند مرتبه میر معصوم و آنی که در میان مریدان خود بنام مشول و افضل سید
 و در راه انفا محمد علی و درت و اهد و از کاعده و زیاده در چشم مریدان در آن کا عد سخاوت بر حسب عودت را باقا
 جان بوده در تالیح خاطر و آیز که بر روی آن مرتب از سجا بردند چون پادشاه ارکیت استخارایفت دیر او رود
 سخنین و نصرتی سلامت لکن با این همه مریدان در بنساده در نزد در از دیار بودند تا اینکه حکم شد و با انسا جان او
 اخرج گرد گشته بعد از چند می با مر جبهت کرد و گوید که مریدان می خواستند فتنه انگیزند و خون مجتهد برورد بر زمین
 و در راه شادان رضی بجهتی نسته تا اینکه از کرمانتاه بکر ملا و از سجا به صل رفت در این اوقات مریدان وی با هم
 شصت هزار بود و خان مردم این بود که در فتنه بسیار مردم مخصر می بودند از آنکه اکثری از مردم ایران بوی در
 پنهانی از چهار دست و عقیدت سیکه و روح ناز و دین گوید که در روز فوت او در نظر ابالی کرمانتاه که علی الظاهر
 بحسب راست در میان مریدان امتیازی داشته اسباب هزار و پانصد نفر در چهار روز دفن شدند با عارض گشته
 بعد از چند ساعت نفس اخر بر گشته و چون شخص کرد و در آن در نظر ایام عتد مضبوط سبب این شد که مکان کرده
 که او را بروداره اند و دست و بنا بر اول بدلف زود در روز عاشورا هزار و دوویست و پانصد و بیست و هشت مائت
 ملایح - باب برآید در سبب مقبره جوش در کفر سخی بود معلی معانی غا و با بجز چون نوشت از آنکه در این سبب است معصوم

ساختن در ایام محمد علی محمد دادند جنیدی بعد و وفات مریدان نور علیشاه را گرفته نزد شاه بردند و شاه ایشان را بکرانسانه نزد
 آقا محمد علی فرستاده تا هر چه میخواهد بگوید در اسکا بظن رسیده منصوصه ایران بنا بر قول کسانی که دهای معرفت بطلب میکنند
 از او نیست تا بصد برار کس تخمین ندهد است لکن مجال است که با یکدیگر حرف را میزنند با بیانی داشته اند که میسر
 نخبی در دست کرده باشد و امتحان هم دارد که نه تنها صوفیه بلکه کسانی که بمصاحبت ایشان جنید از هر سبب منزلت یافته
 در این عهد و نمرده اند این قسم مردم بسیارند و محال است که این طبقه بسبب محالمانیکه بجهت شریعت با او آمیزش کرده اند
 شده بر در پیش معقون آسپید و آسپید و کبابک این طبقه را خوب جدا کند که اناس مطالب حق علم و فقهی میجوایند
 این کتاب گفالتش تفصیل میباشد و آرای مختلفه دارند لکن اکادمه اوراق علمی الاستصاره در کوفه جامع معروفه در اجنت نجف
 و تطبیق این کتاب با نظایف و طوائف بود و بعضی از مصاریف و فلسفه قدیم صرف نظر بود علی ما ظم این مسئله با احوال
 و افکار و سننهای نامور در کتب معروفه ایشان بمل قول اهل علم است بسیار است بعضی بر آنست که یونانیان قدیم حکمت
 و فلسفه از بلاد مشرق کرده اند اگر این صحت داشته باشد فیضشان ادا شده است که شرح حال او را می فضا خود در فارسی
 ترجمه نمودیم در شرح حال و عقاید یکی از اولیای صوفیه بخرج خا بردفت انشاء و خزان می در سراسر الوهیت و استغراق
 در افکار و عوارق عادات دیلمان خاطر کلای او بر بسوی وضع آموختن مریدان را و تحمل ستانی که کرده و نوعی که خوش اتفاق
 احوال هم بدون کم و بیش شرح حال یکی از عظیم منتهی است و از این صورت میتوان گفت که نوع مشاشتی است کفایت
 این در درجات معارف و نجایب است و هر وقت مشابست اسباب دست دید آثار نیز مشاهده خواهند بود اگر چه
 بسیاری از اسباب فیضال سبحی ایران رفته در آن نگاشته بوده اند لکن بچوبت این نهیب در این حکمت ترقی
 یافته است و در کوشان کردستان بقدر جدا از این مردم هستند و معروفست که از هزار و سیصد سال خا در دست کرده
 اسکا فاسد دارد در آنکه در علفای اینها سکنی دارد که هر چه باشد زمان شاه عباس برکت میکنند تا هنوز بر راه رود
 میگردد مانند کسی باغ اجرامی حکام در این است بود در ایران بسیار هستند و غالباً در معرض استهزای مسخره هستند
 حتی در ستمها و توبیخی در عهد شاهان و در بلاد عثمانی متولدند جمیع از آنهاست معهود و معهود طلبه محوس برآمد میوند
 کرده بزرگ چون جمعی دارند نوبه از اینها جنود اسکا که خدائی از خود در محله اند و در کتابین و ساکن بود و ساکن
 اندمان اردبیلرگان باز با اینها مسا ساینه مقرر شده است و معمول میدارند

است نسبت دست در بیان حکومت
 ایران با فلان خطانی چند در باب اجرامی عدالت و
 وضع اخذ مالیه و سبب استغراق مالک

که ختم باشد لکن وضع افتد پادشاه بدون هیچ بوجهی حکومت درست معلوم نمیشود ایران در حالت کمال - می رود که
 هر آنکه از داور و دیگر با کراهت و سرطاعت ننماید مثل ایالتی که در کوهستان هستند و در یکی ایشان تاجت و نامراج اطراف
 میگذرد و امرای مقتدر که همیشه در حال استقلال - و در این احوال چنان بود که حتی مردی که سربل سخاکت و جدال داشتند
 چنان تغییر و تبدیل عادت کرده بودند که مضایقه نداشتند که هر کس را که بحسب اتفاق وقت دولت روی کند پادشاه
 بر دارند باین پادشاه چنین ملکی بدون عیب و استیلا تمام کاری پیش نوازند بر این است سبب اینکه می بینیم سلطان
 که بظلم و تعدی بوده اند ایران در تحت حکومت ایشان براده اما در امور بوده است اجبار با لعد امیری که از سیدان
 منقولات ناشی است از آنکه پادشاه خود حکم سیاست میکند و خودنا غالب و در بار سلطنت بر نجه میشود که باینکه موت
 ضحرت الی فرگناست خود بر اینان باینه توام دولت باین صلاح میداند سبب اینکه این قسم کار با سبب سکون
 و آرامی مردم طامعی و سرکش میشود و هیچ حکومت پادشاه شخصه شین از پادشاه ایران بوظیفه امور نیست با بعضی از سلطان
 صفویه غالباً در صدم نشسته و کار توسط حواجه سرایان میکند شت لکن این قسم مستثنیات فقط در آن بر توامه میگفته است
 که امور سلطنت باین پنج بگذرد و این شخصه موافق امیر بودن پادشاه و وضع مراقب بودن دی چنین نماید که تمام
 قدیم چنین بوده و اختلاف طبعی کرده باشد و چگاه دزد و سرور فغان حضور شده اجبار لارمه را بر عزم ساینده و بموجب
 هر یک فرمان میباید بعد از آن پادشاه بدر بار تمام ببرد و باین سبب است که بر روزه سلام عام میشود و قریب
 یک ساعت و نیم طول میکشد و در این سلام شاه نواکان و وزیر او اعیان طاعت حاضر نموده و اموریکه باید بر آنها صورت
 بگیرد و انجام میدهد جاز او صلوات و انعامات داده میشوند و اگر کسی مورد مواهده و سیاست باشد بعبودت و
 فرمان میرود و پادشاه از هر کس خوشد با ما باصتی باشد و بخواه که بر مردم مصلح شود باقتضای حالت تختین سرزیش
 سبب بعد از سکون سلام بخواسته حاکم وقت بگذر ساعت با فاعل بر برای خود مصروف میباشد و بعد از آنکه صبح
 باین پنج که شش بچشم میرود و بعد از ظهر نیز در بارگاه - سبب که در امور و منتهی اند و او را در وقت وقت امور میسر و از
 و از قاست همیشه بچشم زینت میرود و نشست نمود و اوقات چهارمی با دریا هم سواری یا سکه رختی اینک در اردو
 نیز نماید او را اینک بر سرای سلطنت است هر چند که در می محول سینه چهارم میوزان است که بر روزه و در حال انقضا
 با مژده بسیار حساب بر طرفه برانند پادشاه را به پیشند سایرین مجال است که پادشاهی که با اختصاصی شاه ساین چه
 در میان رعیت باشد و حالاندره - شخصه باشد و اختیای سندان اعوان - لارمه - مشا - و در راه
 به سایش خلوت است مگر آنکه بالظلم بدخوی و بی عدولت باشد از امور مصلحت و بر چشم نظیر است و بعضی
 جداگانه با بدو در پیشند که در با - بر نیز بوقوع منتهی - در دو عوایت و کار بی باطلی با چرخه - شاه و اناکارانیکه
 بر نظام اندر - است - شاه همیشه است گفته بوا مصلحت و بر یکبار در رعیت می رود و با - و امور میرود و بر کام